



# راه کارگر بدون وظیفه!

رفیق مصطفی مدنی

# راه کارگر بدون وظیفه!

www.iran-archive.com

راه کارگر بدون وظیفه !

رفیق مصطفی مدنی

چاپ اول - اردیبهشت ۱۳۶۳

چاپ دوم - اسفند ۱۳۶۴

## " تصحیح و توضیح "

در صفحه ۵۴ ، سطر ۲۵ ، چاپ اول آمده بود : " این واقعیت را امروز راه کارگر نفی نمی کند " . لازم به توضیح است که این اشتباه بهیچ وجه يك اشتباه چاپی نبوده ، بلکه در نتیجه بی اطلاعی مسئول سابق کمیته خارج از کشور از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی نیروها علی العموم و بی خبری کامل او از موضع دوردوم حیات سیاسی راه کارگر تغییر داده شده است . فشرده جمع بندی شده این بحث در جملات بعدی خود به بهترین وجه صحت آنرا اثبات میکند .

از این نوع دستکاریهای ناشیانه در موارد دیگر نیز وجود داشته است که از روی خود سری و بی پرنسیپهای خاص این عناصر منحط صورت گرفته است . از آنجا که حاوی اهمیت چندانی نبود از تغییر آن در چاپ دوم خودداری ورزیدیم .

www.iran-archive.com

**از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران**

## فهرست

۱	مقدمه
۵	بخش اول - کدام جت؟
۱۵	راه کارگر طایه دار زورنا لیم متری!
۲۸	"کاست حکومتی" یا شه آشل راه کارگر
۵۶	بخش دوم - "ساستهای ائتلافی جت" و درک انحرافی راه کارگر
۶۳	الف - مرحله انقلاب و برنامه پرولتاریا
۶۶	ب - چگونه ائتلافی و با کدام سروها و احتماعی
۹۸	ضرورت این ائتلاف چیست؟
۱۰۳	ساست این ائتلاف چیست؟
۱۰۵	سروی این ائتلاف چیست؟
۱۰۸	برنامه این ائتلاف چیست؟
۱۱۸	ازار این ائتلاف چیست؟
۱۲۳	ائتلاف علیه کی و با چه هدفی؟

## مقدمه

یکی از یک تأخیر نسبتاً طولانی، راه کارگر دوماهه "وارد" کارزار مبارزه انقلابی توده ها شد. محصول اس تأخیر یک و نیم ساله، که بیشتر "نیرو" را از رفقای راه کارگر گرفت مقاله ای است تحت عنوان "شورای ملی مقاومت و سیاست ائتلافی حتمی". از مقدمه ای که بر این اثر نوشته شده است چنین بر می آید که رفقای راه کارگر فتح باب دوران "نویس" خود را بر این مفاصل گذاشته و جنم انداز جدیدی را در "بیکار انقلابی بیولتاریا و توده های زحمتکش" یا "هویت جدید"، اسلوب جدید و "سازماندهی" جدید، پیشاروی خود قرار داده اند. این رفقا همچنانکه خودشان میگویند این مسیر را آسان و به قیمت نازل نپیموده اند. اینکه راه کارگر تا چه اندازه بتواند در خدمت این "اهداف" موفق باشد و بتواند "جنبش حب ایران" را از "بی هویتی موجود" نجات بخشد، بستگی تام و تمام به "چگونگی" این آغاز دارد. نقطه تحول این سرآغاز اگر مایان دوره قبل باشد امر بیست. اما اگر "آغاز" آن، "بیابان" باشد، حداقل برای خود راه کارگر فاجعه بزرگی است.

سالی که نکوست از بهارش بیداست. متأسفانه تا آنجا که از مقدمه و مضمون متن بر می آید، "سرآغاز" تحول حرکت جدید راه کارگر آستان این فاجعه است. راه کارگر در اس اثر بیوغ

---

در شرایطی که این نقد برای چاپ و توزیع آماده می شد، انتشار دوره جدید نشریه "راه کارگر" در خارج از کشور آغاز شد. اگر چه مضمون نظرات اس رفقا در همین نوشته به نقد کشیده شده است، با این همه بر خورد حداکانه با سایر مقالات آسان نیز در جای خود ضروری می باشد.

- آما نشان داد که هیچ درس جدیدی از گذشته نیاموخته است . هنوز در آسمانها سیر میکند ، استزاعی می‌اندیشد ، سخت‌درگیر گرایشات ممنوم خلقی گذشته خود است و همچنان وظیفه مشخصی برای حرکت خود تعیین نمی‌کند ! مقاله "شورای ملی مقاومت و سیاستهای ائتلافی جت" نشان میدهد که "راه کارگر" راه کارگر بی‌وظیفه را می‌پیماید و نه راه کارگر آگاه بوظایف طبقاتی خود را . راه تفسیرگری را طی میکند ، نه راه تحول‌گری را ! تعمق در این مقاله نشان میدهد که راه کارگر نه فقط هنوز راه و روش رهبری انقلابی پرولتاریا را درک نکرده است ، که تا شناخت واقعی نقش عنصر آگاهی و رهبری عمل جنبش انقلابی فرسنگها فاصله دارد . راه کارگر در این اثر ، مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را تا حد بی‌طرفی زور نالیستی تنزل داده است . آری محتوای مقاله "شورای ملی ... " گویای آن است که راه کارگر هنوز به تفکرات کهنه بیوپولیستی خود وفادار مانده و در تفسیر کرائی گذشته خویش یابدار است . این مقاله نه فقط مهربالتقاطی‌گری راه کارگر را سرخود دارد ، بلکه همچنین به "اصول اندی" و اسهامات فکری آن صراحت بیشتری بخشیده است . مقاله ، آئینه تمام نما و متعکس‌کننده تمامی تزلزلات ، تردیدها ، پشتک و اروها و جرخشهای گذشته و حال راه کارگر است . شناخت ما از آسده راه کارگر روشن تر میشود ، بخصوص هنگامیکه این "اثر" سویس را در ارتباط با سلسله بحث‌های "جدید" راه کارگر مورد ارزیابی قرار دهیم . سلسله بحثهای مفصل و پر صفحه‌ای که طی ایندوره تأخیر در درون راه کارگر دامن زده شده و در ماه‌های اخیر پشت سرهم بیرون می‌آید ، نشان واقعی درهم اندیشی نیک آسده ناروش است . بررسی مختصر این بحث‌ها کمک میکند تا رفقای راه کارگر جوهر وجودی حیات جدید خود را بهتر بشناسند . رفقای راه کارگر که عادت کرده‌اند همیشه از موضع "ما و راه طبقات" و مافوق "چپ" نه مسائل انقلاب بیندیشند ، این ناردر



مقاله "شورای ملی مقاومت و سیاست اشتراکی چپ" خویشاوندی با این سنت گذشته رایج اثبات رسانده اند. آنها در اینجا همچون مفسران عصر ترقی بورژوازی از ورای "جنبش چپ ایران" مسائل چپ انقلابی را مورد تفسیر قرار داده و بجای شرکت فعال و سازمان یافته در "متن پیکار طبقاتی مشترکی که در کشور ما جریان دارد" به "واری عمومی مفاهیم" و "دستگاه تحلیلی چپ" پرداخته اند! (داخل گیومه ها از مقدمه راه کارگر تئوریک، شماره ۱، تأکید از ما). نخستین چیزی که در مقاله اخیر راه کارگر جلب توجه خواننده بی غرضی را میکند اینست که "جنبش چپ ایران" یک چیز است و "راه کارگر" چیز دیگری. نه محتوای سخنش معلوم است که چیست و نه روی سخنش معلوم است که باکیست که با این "واری عمومی مفاهیم" و "دستگاه تحلیلی چپ" قصد آن دارد که ضمن دگرگون ساختن این "دستگاه" از طریق آن "واری" دست "جنبش چپ" را گرفته، از درون آن "دستگاه" بیرون کشیده، در این "واری" (ورطه ای که خود در آن غوطه وراست) خفه نماید. برخوردار راه کارگر چه "مفاهیم" و "واری" آنها وجه "جنبش چپ" (البته بدون راه کارگر که اصولاً چپ نیست) و "دستگاه تحلیلی آن" بعنوان بدیل تمام معیار برخوردار آن "واری" مفاهیم" (و تنها مفاهیم نه چیز دیگری، و به طریق اولی به پیروی از "ایده" و "مفهوم" همه چیز است و مابقی هیچ) در عرصه "واری" مسائل انقلاب نیز جالب توجه است.

این رفقا که در عصر ما و در شرایط کنونی "جنبش چپ" پرچم راه و روش اسکولاستیکی برخوردار به مسائل و "پدیده ها را" جانشین روش برخوردار دیالکتیکی نموده اند، در ارائه تمایز نا روشن انقلاب نیزید طولانی دارند. قالب سازیهای کمپها و نوآوریهای بی محتوا اگر در ظاهر جمله پردازیهایی قیلا برای خوانندگان راه کارگر خالی از لطف نبود، امروز که طرح مسائل مشخص و پر محتوای انقلاب بیک ضرورت همه گیر تبدیل شده است برای خود راه کارگر

صورت یک معضل پیچیده و سرگیجه آور درآمده است . همانگونه که گفتیم مقاله "شورای ملی مقاومت و ... " مظهر پیچیدگی های ذهنی راه کارگر و سردرگمی سرگیجه آوری است که در تمامی عرصه های تئوریک ، متدولوژیک و تاکتیکهای چرخشی راه کارگر ، خود را نشان میدهد . ما نقد دیدگاههای راه کارگر را در همین زمینه ها آغاز می کنیم . باشد که نقد ما رفقای راه کارگر را بخود آورد و به آنها یاری رساند تا از خواب چندساله برخیزند و فصل "نویسی" را به معنای واقعی آن در زندگی سیاسی خود بگشایند !

## بخش اول

### کدام‌چپ؟

"شورای ملی مقاومت" که دره ۲ تیره عا "میناق" بنی‌مدر و پشتوانه نیروی سراسری متشکل و مسلح سازمان مجاهدین خلق اعلام موجودیت کرد، چپ ایران را که به رویای تشکیل یک جبهه انقلابی - دموکراتیک با سازمان مجاهدین خلق سرگرم بود، در مقابل عمل انجام‌شده قرارداد و کاملاً غافلگیر کرد... "شورای ملی مقاومت" نه تنها راه ورود را برای چپ‌ها نبست، بلکه تمایل خود را به جذب سازمانها و نیروهای چپ ابراز داشت. "شورای ملی مقاومت" با حای دادن سازمان مجاهدین خلق در خود، چپ را که به مجاهدین امید بسته بود از آلترناتیو مورد نظر خود محروم ساخت. چپ بر سردو راهی انتخابی قرار گرفت که سازمان مجاهدین بر آن تحمیل کرده بود: رفتن به "شورای ملی مقاومت"، یا ماندن در بیرون آن و نبرد مرگ و زندگی با رژیم هار و افسار گسیخته خمینی، بدون پشتوانه مقاومت توده‌ای سهم در عین پراکندگی و ضربه پذیری درونی... طیف چپ ایران با تولد "شورای ملی مقاومت" در برابر دو راهی مذکور به دو دسته متمایز گشت... بخش بسیار ناچیز... راه الحاق "شورای ملی مقاومت"

را برگزید و مابقی که از پیوستن به آن امتناع کرد و راه دوم را ترحیح داد... اما تاحالی که بتوان از استدلالات و توجیحات طرفین در الحاقی و امتناع از الحاق به "شورای....." (۱) همانگونه که گفتیم راه کارگر سر سخن بحث تازه خود را به کلیات مبهم و بی محتوایی اختصاص داده است که پرداختن به هر کدام از آنها اگر ما رانیز همانند خود راه کارگر در چارگیجی "بی طرفی" نسازد، دست آوردی جز امتنان و سپاس از راه کارگر بزرگوار که "استدلالات و توجیحات" ما را بعنوان یکی از طرفین مورد بررسی قرار داده، ما را از "بیم و امید" نجات بخشیده و راه بهشت را پیش رویمان گسترده است، نخواهد داشت. ولی آبکاش اینچنین بود، چون هر چه بیشتر صفحات بی شمار اولین نشریه تفوریک و "هویت بخش" راه کارگر را ورق زدیم این راهگشایی را کمتر یافتیم و بلاخره ندانستیم با "شورای ملی مقاومت" چه باید بکنیم! حزاینکه دانستیم این مقاله، افسانه سرگردانی های خود راه کارگر، را زیر سایه "چپ" نقل کرده است! افسانه "چپ" راه کارگر، افسانه تراژیک بجه تازه باو دیر فهمی است که با "محروم" شدن از "امیدهای" طلائی خود یعنی عقدا اتحاد با "شورای ملی مقاومت" از یکسو و "بدون پشتوانه مقاومت توده ای" از سوی دیگر آنها در اوج بپراکندگی و "ضربه پذیری درونی" در نبرد مرک و زندگی سارژیم هار و افسار گسیخته خمینی به سرنوشت مختوم و ابدی "پرومته" دچار شده است. این چکیده افاضات خردمندان گرایشی است که خود را بیاباگر "مسائل عمومی سازماندهی یک جنبش کمونیستی" - کارگری نیرومند و سازماندهی همزونی طبقه کارگر، در ایران" معرفی میکند و بر این اعتقاد است که تنها "سازمانده ملی تشکل پرولتاریایی ایران" است! با اینهمه

---

(۱) ازگان تفوریک - سیاسی راه کارگر شماره (۱)

خلافت اما معلوم نیست در دائره المعارف راه کارگر اساساً چپ به چه معناست و به کدامیک از نیروهای سیاسی موجود "چپ" اطلاق میشود. راه کارگر از جنبش چپ سخن میگوید و آنرا به اقسام مختلف از داخل "شورا" گرفته تا خارج "شورا" و غیره تفسیر می نماید. ولی "چپ" بطور اعم و در جنبش کمونیستی ایران بطور اخص مفهوم مشخصی دارد.

"چپ"، اصولاً در تاریخ قرون جدید به گرایشات رادیکال گفته می شده است و در جنبش کمونیستی بیانگر نوعی ارتدکسیم (یعنی پای بندی) به اصول و مبانی اولیه مارکسیسم در زمانی و مارکسیسم - لنینیسم در دوران ما، اطلاق می گشته است. اما در ایران اطلاق این کلمه، بویژه در دوران بعد از ارتداد حزب توده و خط مشی پاشیفیستی آن در جنبش کمونیستی ایران و در سالهای بعد از ۲۲ عموماً به گرایشاتی که در مقابل راه و روش و خط مشی حزب توده، بعنوان کانون رفرمیسم و سازشکاری، به صف آرائی و مقابله سیاسی ایدئولوژیک می پردازند، اطلاق می گشته است. این چپ بی هویت نبود، هویت داشت ولی هویت آن متناسب با وضعیت و موجودیت عینی آن و متناسب با درک شرایط مسائل مبارزه طبقاتی بود. اشتباه راه کارگر در این است که تصور میکرد و می کند که با گذاشتن کلاس های فوق العاده می توانست و میتواند این چپ را ارتقاء دهد، غافل از اینکه خود حامل بدترین گرایش و تمایلات عقب مانده همین "چپ" بوده و هنوز هم هست. "چپ" مورد نظر راه کارگر امروز به تنها دیگر در آن جایی که راه کارگر می دید (که در حقیقت در ذهن خود تصویر می کرد) درجا نزده است، بلکه بسیار هم پیشرفته است و راه کارگر را دچار سرگیجه ساخته است؛ سلاح بی هویتی بازتاب این سرگیجه است. در حقیقت راه کارگر با اطلاق این "بی هویتی" به چپ و در هم ریختن صفوف آن می خواهد این سرگیجه و حتی "بی هویتی" خود را به

کردن چپ بگذارد. چراکه همان "چی" که دیروز با حزب توده در سطح، مرزبندی می‌کرد، در طول سالهای گذشته و در دوران مبارزه طبقاتی در عمق درسهای بسیاری آموخته است و چنان ارتقایی یافته است که "مکتب" فرتوت‌کهنه و شیوه‌اسکولاستیکی راه‌کارگر حتی به گرد آن نیز نه تنها نرسیده است بلکه در واقع امر به یک کمدی مضحک و گریه‌آور نسبت به پرچمداران چنین جویندگان نوشداروی "هویت" دربی هویتی‌صرف‌نیز تبدیل شده است.

ولی این به مفهوم آن نیست که چپ ایران فاقد اشتباهات اساسی بوده است. مسأله مهم شیوه‌واسلوب‌برخورد و هدف از برخورد به اشتباهات است.

راه‌کارگر حتی در برخورد با اشتباهات گذشته "چپ انقلابی ایران" نیزه نفی کامل تمام سنن انقلابی فدائی پرداخت، تا از این طریق برای خودش هویتی دست‌وپا کند. ولی واقعیت‌ها، نه تنها این تمایلات را ارضاء نکرد بلکه در عمل راه‌کارگر را با بن‌بست فلاکت‌باری روبرو ساخت که امروز خود در فضای راه‌کارگر بهتر از همه، به نتایج واقعی چنین درک مکانیستی از برخورد را لمس کرده‌اند. در آنجا درهم ریختن همه هویت "فدائی" شیوه‌کار راه‌کارگر و کسب هویت "ناب" کمونیستی‌هدف‌این‌رفقا بود. و اینکه تا چه حدی این شیوه در برآوردن آن هدف ناموفق بوده است فکر می‌کنیم لازم به تحلیل نیست.

و اما جالب اینجاست که چنین برخوردهایی برای رفقای راه‌کارگر دیگر تبدیل به "هویت" و آنهم تنها هویت شده است و آنها چنین شیوه برخورد هدفمندی را این بار در باره کل جنبش چپ به کار گرفته‌اند. آنها از این که اشتباهات اساسی بریدند - گاه‌ها و عمل‌کرد "چپ" حاکم بوده است (که از درون آن حتی لیسرا لیسیم هم بیرون آمد) به این نتیجه‌گیری می‌رسند که بس در واقع "چی" وجود داشته است و راه‌کارگر "مدع" و "مستکر"

آن است. راه کارگر بر واقعیت‌ها چشم می‌بندد تا "واقعیت" دیگری را نیز نادیده بگیرد. راه کارگر بر واقعیت ملموس و عینی جنبش چپ سایه می‌افکند، مرزهای آنرا درهم می‌ریزد، تا "مرزهای درهم ریخته" خود را به عنوان "واقعیت" "هویت" ببخشد. ولی راه کارگر از درک این مسأله عاجز است که شیوه برخورد مارکسیستی به درهم‌ریختن مرزهای قابل شناخت و تبدیل آنها به مجموعه‌ای از مسائل پیچیده و بی‌فرنج بگونه‌ای تصنعی، بلکه دقیقاً تحلیل علمی از قانونمندیهای حاکم بر حرکت تحولی پدیده‌ها و شناخت و برجسته نمودن مرزهای واقعی و عینی، به ذهنی و غیر واقعی، پدیده‌هاست. هدف روشن است. بر خورد انتقادی با چپ تنها هدف تخریب کامل و از میان برداشتن آنرا در نظر ندارد و چنین جنبه‌ای برخورد مارکسیستی به پدیده‌هایی که جهت ارتقاء و رشد یا بندگی آنها جهت اصلی آنها را تشکیل میدهد نیست بلکه برخورد ما با گذشته چپ اریق‌ه ارتقاء امروز آن است به بی "هویت" ساختن آن. به همین دلیل ماده بی‌روس دیالکتیکی به ما حکم می‌کند حتی در تخریب نیز ما باید آماج آن را که خود می‌خواهیم، آن چیزی را که شرایط عینی و ذهنی آن خارج از ما (که ما خود سر جری از آن شرایط و اتفاقاً خر مؤثر آن شرایط هستیم) اجازه و امکان آنرا می‌دهد و آرزوهای سرس ما هیچ دخالتی نمی‌تواند در این تحول داشته باشد، تنها کار ما تسریع تحول انقلابی همین پدیده‌ای می‌تواند باشد. بلکه رفقا! برخورد دیالکتیکی و مارکسیستی اگر با چپ نکنیم در درون آن بسیار انحرافات پیدا می‌کنیم که اغلب در سالهای گذشته از درون چپ رانده شده‌اند. یکی از آنها لیبرالیسم و سارشاری بود. دومی آنارشیسم خرده بورژوازی بود و سومی همین پوپولیسم (که خود در فضای راه کارگر هر روز در مورد ابتلاء به این بیماری مری گله و شکایت سرمی‌دهند و از خود انتقاد می‌کنند

ولی گوئی هنوز نتوانسته اند دامن خود را از شر آن رهاکنند) و دیدگاه عموم خلقی بود که در حقیقت منشاء اصلی تمامی انحرافات در چپ بود و بر خوردهای رفقای راه کارگر نشان می‌دهد که هنوز هم هست. بنابراین اگر راه کارگر می‌خواهد بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی "چپ متحدشورا" در مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری، این نیرو را دوباره وارد "چپ" نماید که چپ انقلابی را از "هویت" بیاندازد راه کارگر را از این خطا در می‌آوریم و بطور ساده به او می‌گوئیم "چپ" درون "شورا"، "چپی" که کاسه از آتش داغتر است، "چپی" که "شورای ملی مقاومت" را به "چپ روی" متهم می‌کند، "چپی" که حتی "شورای ملی مقاومت" را به ائتلاف با سلطنت طلبان دعوت می‌نماید، "چپی" که بحای رادیکالیسم، ایسوالیسم را واج می‌دهد، این "چپ" دیگر چپ نیست بلکه راست در راست است. نماینده بورژوازی است. راه کارگر بهبوده داعیه "چپ" بودن آن را در سر می‌پروراند. با تأکید بر اینکه این "چپ" از قضا برای طبقه کارگر بسیار خطرناکتر و کمراه‌کننده‌تر است. ضرباتی که چنین "پیرو" بر مبارزه سرولتاریا وارد می‌سازد بسیار مهلک‌تر و زیاده‌اندازتر از ضرباتی است که خود بورژوازی می‌تواند بدان وارد کند.

از سوی دیگر "چپ خارج از شورا" که به یک جریان خرده بورژوازی امید بسته باشد، "چپی" که آلترناتیو مورد نظر خود را "ائتلاف با بورژوازی و خرده بورژوازی بهر قیمتی ببیند، "چپی" که با محروم شدن از این آلترناتیو در نبرد مرگ و زندگی "بسرودوراهی" قرار می‌گیرد، چپی که "پراکندگی و صربه پذیری درونی" خود را وثیقه هرگونه ائتلافی قرار دهد، چنین چپی نیز دیگر از نظر اصول چپ نیست و نمی‌تواند با این صراحت که راه کارگر بکارگرفته است مورد پذیرش قرار گیرد، مگر اینکه راه کارگر، راه کارگر را کم کرده باشد و در درون چنین



"چی" بدنیاال "جایگاه" برگردد.

بسیار تعجب برانگیزاست که راه کارگر در سرآغاز تحلیل "درختان" خود نسبت به بزرگترین ضعفها و غیر اصولی ترین انحرافات "چپ" (اگر اینطور که راه کارگر میگوید درست باشد) بدیده اغماص می نگرد. با آن همدمی و همدردی میکند و بجای سفد ریشه ای سر تعظیم در مقابلش فرود می آورد. راه کارگر که یاد گرفته است همه اشیاهات خود را هر کدام شکلی توجیه کند، اینمار که خودنیر میوه درخت گناه را چیده است یادست و دل باری به توجیه گری "چپ" پرداخته است. اما دقت بیشتر درکنه همین تحلیل مفدما بی نشان می دهد که "چپ" چگونه پوششی شده است نه فقط برای توجیهات گذشته راه کارگر، که سدهای شده است برای تردیدهای آینده راه کارگر.

همانگونه که گفتیم راه کارگر برای اینکه "بحران هویت" خود را حل کند، درصدد حل بحران "هویت" "چپ" سر می آید و برای اینکه "بحران هویت چپ" را حل کرده باندۀ اول از همه "چپ" را بی هویت می کند. راه کارگر بدین منظور همه مرزبندیهارا بهم می ریزد، حدود مشخص هویت همه نیروهای "چپ" را مخدوش می سازد، همه چپ را سرهم می کند تا بیک "مخرج مشترک" برسد.

"امید بستن به محاهدین" تلاش بی فرجام بر سردوراهی مرگ و زندگی، محروم شدن از آلترناتیو "مطلوب" بخصوص در شرائط "نامساعد" فقدان پشتوانه مقاومت توده ای، واسیر در چنگال رژیم هار و افسارگسیخته خمینی، در عین پراکندگی و ضربه پذیری درونی! کدام آدم عاقلی است که تحت تاثیر ایس ارزیابی های دانشمندانۀ قرارنگیرد و بسادگی باین نتیجه نرسد که "چپ" ایران باید مغز خر خورده باشد که از اختلاف با "شورای ملی مقاومت" امتناع ورزد. بخصوص که در بحبوحه اغتشاش فکری که راه کارگر برای این آدم عاقل ایجاد می کند و

سپس تازیانه‌اش را فرود آورده و سؤال کلیدی خود را مطرح می‌سازد که: "به شورای ملی مقاومت نرفتمیم که در بیرون آن چه کنیم؟" در برابر این پرسش راه‌کارگر "چپ" چه پاسخی دارد، جز اینکه به زعم رفقای راه‌کارگر به حماقت خود از نپیوستن به "شورای ملی مقاومت" اعتراف کند!

راه‌کارگر برای رسیدن به این هدف خود این مسئله را که اساساً امیدبستن یک سازمان پرولتاریائی به جریان‌ات خرده-بورژوازی و بورژوازی از اصولیت برخوردار است یانه را مسکوت می‌گذارد، چون درغیر اینصورت هیچ نیازی نبود "شورای متحدچپ" بیخشید، "چپ" متحدشورای ملی مقاومت را چپ قلمداد کند.

راه‌کارگر با زرنگی ناشیانه‌ای "حزب توده و اکثریت" را که بقول خود "به لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست مینامند" اما دیگر برای "خواجeh حافظ شیرازی" هم در راست بود نشان تردیدی نمانده است، از صف "چپ" کنار می‌گذارد و "طیف چپ ایران" را چنین تقسیم بندی میکند: "اگر بتوان با کنار گذاشتن حزب توده و "اکثریت" و بخشی از اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی خمینی را که به لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست مینامد - و صرفاً به اعتبار ظاهری این ادعا - با عبارت "چپ" مشخص کرد، طیف چپ ایران با تولد "شورای ملی مقاومت" و در برابر دوراهی مذکور بدودسته متمایز گشت. بخش بسیار، ناچیز و اغلب نا-شناخته و گمنامی که راه الحاق به "شورای ملی مقاومت" را برگزید و مابقی که از پیوستن به آن امتناع کرد." (۱)

ببالعجب از این تناقض‌گویی، "چپ" بکدام اعتبار؟ به اعتبار اینکه به لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست مینامند؟ بیچاره حزب توده و "اکثریت" که لطف راه‌کارگر شامل حالشان نشد،

---

۱- (ارگان تئوریک سیاسی راه‌کارگر شماره ۱) تأکید از ماست.

چون راه کارگر بعد از اینکه "چپ درون شورا" را با همه چپهای کیه می کند در مورد آنها میگوید، این چپها، اصول را زیر پا گذاشته و با مستمک قرار دادن منطق واقع بینی، انحلال طلبی را در جنبش کارگری دامن میزنند. حتی راه کارگر از این هم فراتر می رود و آنها را بعنوان چپ بورژوا مسلک مورد تکفیر قرار میدهد. "چپی" که حتی منشویست خطاب کردن آن را اهانت به منشویسم می داند. البته این کاملاً درست است. پس چرا آنها نیز همچون حزب توده و اکثریت از معادلات راه کارگر حذف نمی شوند؟ نکند اینها به اعتبار اینکه در مقابل رژیم جمهوری اسلامی خمینی (ونه جمهوری دمکراتیک اسلامی صدر - رجوی) در موضع اپوزیسیون قرار دارند "چپ" تلقی میشوند؟ آیا به این اعتبار از نظر راه کارگر خود آقایان رجوی و بنی صدر "چپ" بحساب نمی آیند؟ البته که نه، چون غسل تعمید ندیده اند و مدعی مارکسیسم نگشته اند! راه کارگر باید شکر گزار باشد که در تغییر و تحولات فکری مهاددیس آقای رجوی روی پایش استناد و به مسلک مارکسیستها، در نیامد و گرنه کار راه کارگر را خیلی مشکل تر میکرد. اما به این و نه به آن اعتبار "چپ متحد شورا" چپ نیست. این "چپ" فقط به اعتبار ذهنیات "راه کارگر" چپ است. چون این "چپ" هر چند بر سر اصول "معامله" کرد، اما در نبرد سر موشت ساز مرگ و زندگی از منطق واقع بینی زیاد هم بی بهره نبوده است! پس این "چپ" گمنام و سانساخته بیشتر از اینکه خود اعتبار بگیرد، برای تردیدهای راه کارگر اعتبار ایجاد می کند. و طرف یک معادله همیشه با هم مساوی هستند، راه کارگر حرف آخر را اول زده است. مخرج مشترک "چپها" مخرج مشترک واقع بینی ها و اصول هم هستند. اگر یک کیه کردن "چپها" جواب مناسب ندهد اما "واقع بینی های اصولی" می تواند پاسخگوی خیلی از مسائل باشد. ظاهراً تمام تلاش راه کارگر به همین جا خلاصه می شود. همه

سبک سنگینها، همه واریها و بازیبنیهای راهکارگر برای همین است که "چپ ایران" به یک "بلوغ" فکری برسد و اصول "سازشها" و انقلابها را فرا بگیرد. پس بدینگونه است که تمام صفحات مقاله "شورای ملی مقاومت" مالا مال می‌گردد از توضیح واضحات نقل قول های مکرر و تأکیدات خسته کننده بر سازشهای اصولی "چپ" و نتایج شمر بخش آن!

اما "چپ" ایزان دیگریک مفهوم انتزاعی و کلی نیست. ما با نیروی بدون شکل و بی هویتی که هنوز دوران محفل را میگذراند روبرو نیستیم. امروز هر طبقه اجتماعی سازماندهی و شکل خاص خود را دارد. نمی‌شود چپ ایران را مورد خطاب قرار داد و همانجا نیروهای سیاسی موجود را مدنظر داشت. بنابراین هیچ احتیاجی نبود که راهکارگر اینهمه کلی بافی کند و تا این درجه خودش را بزحمت بیان داند. اگر در واقع تمام تلاش راهکارگر به اینجا خلاصه میشد که سازشهای اصولی را به "چپ" گوشزد نماید و اصولیت آنرا "تفہیم" نماید، حرفی نبود اما همه کوششهای راهکارگر به اینجا ختم نمی‌شود. همانگونه که گفتیم راهکارگر می‌خواهد حرف دلش را از زبان "چپ درون شورا" زده باشد. بعبارت دیگر "چپ گمنام" درون شورا، کشش راهکارگر به "شورای ملی مقاومت" را نمایندگی میکند. چون خیلی ساده بود که راهکارگر با کنار گذاشتن همه مدعیان دروغین مارکسیسم - لنینیسم و بخصوص بخش "ناچیزو گمنام" آن به تحلیل سیاست چپ انقلابی بنشیند و بجای تأکیدات مکرر روی اصول قابل قبول و مورد پذیرش مارکسیستها، سیاست بظاهر بی طرفی را کنار گذارده و نقطه نظر خود را در مورد این اقتلاف مشخص با صراحت کامل بیان کند. اما راهکارگر در تمام دوران حیات سیاسی خودشان داده است که در تند پیچهای فزاینده انقلاب هرگز قادر نبوده است و با مال قادر نیست که یک سیاست روشن و پایداری اتخاذ نماید.

مقاله "شورای ملی مقاومت و سیاست اختلافی چپ" نیز گویای واقعی این لادری گری و گرایشات تردیدگرایانه راه کارگر است. در این مقاله راه کارگر هر چند از ابراز نظر صریح امتناع کرده است ولی همه استدلالها و همه مقدمه چینیها و صغری کبریها دال بر شیفتگی او به "شورای ملی مقاومت" و ناقض این "اطهار نظر" خود اوست که امتناع چپ از پیوستن به "شورای ملی مقاومت" از اصولیت برخوردار بوده است. ادامه بحثهای راه کارگر در مقاله "شورای ملی...." نمی تواند گویای این مدعا باشد که "اینبار مطلقاً بحث بر سردرستی یا نا درستی پیوستن به "شورای ملی مقاومت" یا اتخاذ تصمیمی جدید در این رابطه نیست، چپ انقلابی در عدم الحاق به "شورای ملی مقاومت" کار درستی کرده است" بلکه بعکس مضمون واقعی مقاله گویای اینست که چپ انقلابی ایران در رابطه با "شورای ملی مقاومت" می بایست تصمیم دیگری می گرفت یعنی بجای امتناع از ائتلاف با "شورای ملی مقاومت" به آن می پیوست. اما چرا راه کارگر با صراحت این موضوع را بیان نمی کند! باید عدم صراحت را در دیدگاههای بولویستی و متدولوژی منتج از آن جستجو کرد. پس قبل از هر چیز باید متدولوژی راه کارگر را شناخت.

### راه کارگر طلایه دار زورنالیسم مترقی!

"نرفتن به شورا به خودی خود ممکن است یک ارزش اخلاقی و هیئیتی داشته باشد اما این تصمیم در رابطه با مبارزه طبقاتی زمانی ارزش سیاسی خود را نشان میدهد که ببینیم شیر این نرفتن چه بوده است؟ عبارت دیگر: به شورا نرفتیم که در بیرون آن چه کنیم؟

"آنچه در بیرون "شورا" باید بکنیم با امتناعمان از

از الحاق به "شورا" باید اصول و منطق یکسانی داشته باشد و اگر تصمیم کاملاً درست امتناع از الحاق به "شورا" را بکمک "اصول" و منطق نادرستی گرفته باشیم، همین "اصل" و منطق نادرست، در بیرون از شورا بقیه ما را خواهد گرفت. اینجاست که نقطه قوت ما به نقطه ضعف ما تبدیل می‌شود، یعنی اتخاذ روش نادرست در تلاش کاملاً درست و انقلابی برای پرهیز از انحلال، عملاً ما را به دام اسروا می‌کند. "شورای ملی مقاومت"، دوران کوتاه رونق ظاهری و تبلیغاتی خود را پشت سر گذاشته است، اما با اینحال می‌تواند بشما به آینه‌ای مورد استفاده داشته باشد که چپ انقلابی در برابر آن چهره خود را ببیند. قواز ضعف‌هایی که در برخورد با آن داشته است به ضعف‌های فعالیت خود در بیرون از آن پی برد سیاست اثنالافی چپ، وجهی مهم از بحران حزب است و تحلیل این وجه از بحران از طریق بررسی مواضع چپ در قبال "شورای ملی مقاومت" می‌تواند تحلیلی مشخص، زنده و مستند باشد. ما در این نوشته سیاست اثنالافی چپ انقلابی (رفقا چپ غیر انقلابی کدام است) را در قبال "شورای ملی مقاومت" و مجاهدین خلق بررسی می‌کنیم تا پرتوی بر نقاط ضعف سیاست اثنالافی چپ انداخته باشیم" (۱)

جوهر واقعی تفکر راه‌کارگر و دیدگاه او نسبت به مسائل انقلاب در همین چند جمله خلاصه می‌شود. تا آنجا که بحثهای راه‌کارگر مربوط به اصول می‌شود مورد توافق ما هم هست. اما نتیجه گیری‌های غیر اصولی از این "اصول" نمی‌تواند مورد پذیرش ما قرار گیرد. بویژه هنگامی که "اصول" اصولیت خود را کاملاً از دست می‌دهد!

برای اینکه بی‌اعتقادی راه‌کارگر به این اصول را کاملاً متذکر بشناسیم بهتر است به نقل قول کوتاهی که چند سطر قبل از این

سخنان داهیانہ آمدہ است توجہ کنیم: "چپ انقلابی کار بجائی کردہ است کہ نخواستہ است بخاطر "وضعیت" و نامطلوب بودن توازن قوا روی اصول معاملہ کند و تن بہ انحلال دہد." (ہمانجا۔ تاکید ارماسٹ) حال بسائیم این معادلات بیجا پیچ را کمی سادہ تر کنیم. آنچه در بیرون از "شورا" یقہ چپ راہ کارگر را گرفتہ است "ضعف فعالیت آن" در بیرون از "شورا" است. این ضعف فعالیت چگونه بروز کردہ است؟ صورت "بحران چپ" بحرانی کہ "سیاست ائتلافی چپ"، "وجہ مبہمی" از آنسب و جالب است کہ این سیاست ائتلافی، بزم رفقای راہ کارگر، مادرستی خود را بطور مشخص در قبال "شورای ملی مقاومت" و مجاہدین خلق بمنصہ ظهور رساندہ است و همچون نقطہ کوری بر نقاط ضعف سیاست ائتلافی چپ سایہ انداختہ است!

بعبارت سادہ تر سیاست "ناجای" امتناع از پیوستن بہ "شورای ملی مقاومت" کہ بمنابہ آئینہای سیاست عمومی چپ را مشخص می کند، چپ را "بہ دام انزوا" کشیدہ و در نتیجہ سبب ضعف فعالیت آن و باعث بحران کموسیاش شدہ است. همین استدلال است کہ تہ دل راہ کارگر را خالی کردہ و او را با این سؤال حسرتبار روبرو ساختہ است کہ از خود بپرسد: "بدرون شورا رفتیم کہ بیرون آن چہ بکنیم؟"

بسایر این آیا برای بیرون رفتن از بحران و تبدیل این نقطہ ضعف بہ نقطہ قوت پاسخی جز این باقی می ماند کہ بگوئیم: باید بہ "شورا" می رفتیم کہ بتوانیم "ہمہ کار بکنیم! آیا بہتر نیست بگوئیم، "چپ انقلابی" کار "ناجایی" کردہ است کہ برسر اصول "معاملہ" مکررہ است؟

نتیجہ اینکہ چپ انقلابی ایران باید خیلی سادہ لوح باشد کہ باور کند، راہ کارگر امتناع چپ از پیوستن بہ "شورا" را امری درست و اصولی ارزیابی کردہ، در کنگاش اثبات درست

آست و بدنمال راه حل جدید نمی‌گردد.

اس چه "اصولی" است که ضعف چپ را تقویت کرده، بحران آنرا دامن زده، آنرا در بیرون از "شورا" بدام آنرا کشانده است؟ واقعیت این است که راه کارگر راه سومی ارائه نداده است اما آیا این واقعیت معکس کننده ذهنیت وجودی راه کارگر هم هست؟ خبر نه هیچ وجه! او خود را از این تناقض گوشتی رافاش کرده است. راه کارگر به شیوه پراگماتیستی دائمی خود امروز فقط به این اعتبار از اصولی بودن سیاست امتناع "چپ" از پیوستن به "شورای ملی مقاومت" دم می‌زند که بطور "تخریبی" و "بدور آریبشداوری" به این "قطعیت" رسیده است که "شورای ملی مقاومت" قادر به سرگون کردن این رژیم نیست و با "تاکتیکهای خود" عمر رژیم را طولانی تر کرده است و اینکه: "شورای ملی مقاومت" دوران کوتاه رونق ظاهری و تبلیغاتی خود را پشت سر گذاشته است. آری امروز، در شرایطی که "شورای ملی مقاومت" به ضعف مفرط افتاده و از حداقل چشمانداز روشی برخوردار نیست، در شرایطی که حتی مدافعان سه جاک "شورای ملی مقاومت" از آن طلب "امید" کرده اند، در شرایطی که نارای دیرین و پروپاقرص "شورا" صفوف آترانک می‌کسند، در چنین شرایطی راه کارگر چگونه می‌تواند علمرغم میل باطنی خود از "اصولیت" پیوستن چپ به "شورای ملی مقاومت" آشکارا دفاع کند؟ راه کارگر امروز همانقدر می‌تواند از این ائتلاف دفاع کند که از حک عادلانه، که ارتشکست انقلاب ارشعار افزایش تولید و.....

در حقیقت راه کارگر از گذشته "شورا" دفاع می‌کنند از آینده آن، راه کارگر "چپ" را به جبران مافات فرامی‌خواند و او را از اشتباهات مشابه آینده بر حذر می‌دارد. "درست است که فرصتهای بسیاری را از دست داده ایم اما تجارت سرشاری بدست آورده ایم... و قتی که علمرغم سلطه اختناق، حشش اعتلائی در میان توده های



مخالف رژیم آفاز گردد نه تنها سازمان مجاهدین خلق و "شورای ملی مقاومت" بلکه حتی سلطنت طلبان به یاد توده ها خواهند افتاد. چه انقلابی باید بدون سکتاریسم و بدون خوشباوری نسبت به این نیروها، در چنان شرائطی به فعالیت مستقل خود برای سازماندهی کارگران و توده ها بیافزاید و در جهت برنامه ی مستقل خود به ائتلاف و سازشهایی با این نیروها دست بزنند. (همانجا تأکید از ماست).

این پیام تاریخی راه کارگر به چپ ایران در دوران "اعتلای ۳۰ خرداد" است! مادر بخشهای آینده ابعاد این سازشها و ائتلافات را که بطور کلی و نه مشخص آویزه گوش راه کارگر شده است باز خواهیم کرد و دیدگاههای متفاوت نسبت بآن را خواهیم شکافت ولی قبلا باید در نقد راه کارگر از سیاستهای انقلابی گذشته چپ بیشتر تعمق کنیم. راه کارگر میگوید "تفرقن به شورا" به خودی خود ممکن است یک ارزش اخلاقی و حیثیتی داشته باشد، اما این تصمیم در رابطه با مبارزه طبقاتی زمانی ارزش سیاسی خود را نشان میدهد که بسیمیم نمر این تفرقن چه بوده است؟ راه کارگر پاسخ باین سؤال را پوشیده نگه داشته است. بر عماد و "نمر" این "تفرقن" در "ضعف فعالیت" چپ بیرون از "شورا" و بحران عمومی آن خلاصه شده است. بحرانی که ریشه در سیاست نادرست ائتلافی آن داشته و از ضعف برخورد با "شورای ملی مقاومت" نشأت گرفته است.

پس از این "نمر" جز بی شماری و از این "ارزش" جز بی ارزشی چه چیزی باقی می ماند؟ راه کارگر پاسخ باین سؤال را نیز با اکراه داده است. فقط یک چیز: "ارزش اخلاقی و حیثیتی"! چه بررگوارای قابل ستایشی! معلوم نیست اگر راه کارگر روی تنها نقطه مثبت سیاست امتناعی چپ انگشت نمی گذاشت تا کمون چه آبروشی از چپ ریخته شده بود! می گویند بجه کر لال

هم می‌شود. اما گویا راه کارگر از زور لایه‌ها تنها که بیانی خود را هم از دست داده است. راه کارگر که همواره از تحلیل مسائل اساسی انقلاب و شعارهای تاکتیکی عاجز مانده است، نه تنها گوش شنیدن، بلکه چشم دیدن "ارزشهای سیاسی" تاکتیکی‌های جابجا را نیز از دست داده است و تنها به جنبه‌های اخلاقی و حیثیتی آنها چسبیده است. این بحث جای آن ندارد که رابطه اخلاقیات مارکسیستی را با ارزشهای سیاسی حرکت پرولتاریا برای رفقای راه کارگر توضیح بدهیم! اما یک چیز را باید خاطر نشان کنیم. رفقای راه کارگر هنوز قدرت درک و تشخیص ارزشهای سیاسی تاکتیکی‌های اساسی پرولتاریا را در کوران مبارزه طبقاتی و ثمرات پربار آن را پیدا نکرده‌اند. چون اگر غیر از این بود حداقل خود را در مقابل این پرسش قرار نمی‌دادند که بگویند: "به شورانگرفتم که در بیرون چه کنیم؟" برای راه کارگر که هنوز قانونمندیهای مبارزه طبقاتی را درک نکرده است خیلی طبیعی می‌نماید که بپرسد: "در بیرون شورا می‌خواهیم چه کنیم؟" راه کارگر اگر خودش را "منزوی" نمی‌داند. اگر از "ضعف فعالیت خود" نمی‌ترسید، اگر از "بحران" وضعیت خود خبر نداشت به کله‌اش هم خطور نمی‌کرد که برای رویت ضعفهایش با آئینه بدنام "شورای ملی مقاومت" بیافتد و کلید تحلیل "مشخص"، "زنده" و "مستند" از وضعیت اسفناک بحران را در رابطه چپ با "شورای ملی مقاومت" جستجو کند! اما اعتقاد ما آنست که رفقای راه کارگر هنوز هم به کسه‌انزوای خود پی نبرده‌اند. هنوز هم به علل اساسی آن که ریشه در ضعف جهان سیمی، دیدگاههای فلسفی و نحوه نگرش آنها به مسائل انقلاب دارد پی نبرده‌اند. این رفقا هنوز هم نتایج شگرف و بازتاب عمیق امتناع چپ از پیوستن به "شورای ملی مقاومت" را نشاخته‌اند. آنها اگر به اعتبار گفته‌های خودشان اینبار نیز نه از موضع بویولیستی، که از موضع طبقه کارگر به مسئله می‌نگریستند لاقلاً

تا امروز همچنان معضل "شورای ملی مقاومت" را پیش رو نداشتند و اینهمه با هر دو کلنجار نمی‌رفتند که برای پیوستن به "شورا" توجیحات تازه بیان می‌کنند. این تلاش‌ها نشان می‌دهد راه کارگر هنوز در مقابل "شورا" احسا رکناه می‌کند در حیرت سبب نخورده برای شکم گیرنده استدلال می‌جوید. اما آیا واقعا امتناع ما از پیوستن به "شورا" فاقد ارزش سیاسی بوده است؟

پاسخ روشن به این سؤال حداقل امروز که بیش از دو سال از تأسیس آن می‌گذرد، فقط در گرو آن نیست که بدانیم کدام اصول و تا چه اندازه بر آن ماطر بوده است (این امری است بسیار مهم که ما بارها برخلاف آنچه راه کارگر مدعی است در مقالات متعدد بر آن پرداخته‌ایم و مرزبندی برنامه‌ای خود را روشن ساخته‌ایم). مهم اینست که قبل از هر چیز درک معین خود را از ارزش سیاسی تاکتیکی‌های خود و کار برد عملی آن روشن کنیم.

می‌دانیم که هر طبقه اجتماعی متناسب با موقعیت طبقاتی و منافع حیاتی خویش درک معینی از "ارزش سیاسی" ارائه می‌دهد. طبقه کارگر بمتابه پیشروترین طبقه اجتماعی ارزش سیاسی هر حرکت اجتماعی را در بالندگی نیروی خویش و تأثیرات شمر بخشی می‌داند که استقلال طبقاتی او را حفظ کرده، در برآمد آشکار سازد، طبقات اجتماعی نقش رهبری و تاریخ ساز او را هر چه بیشتر محل سازد، توهم زائی سازمانهای دموکرات خرده - سوزووازی را افشا کند و تلاش بورژوازی را برای به شکست کشاندن انقلاب درهم شکند. هر حرکتی در این راستا، هر عملی در این زمینه و هر تاکتیکی در این رابطه از نظر پرولتاریا دارای ارزش سیاسی مشخصی است. سیاست امتناع اصولی ما در پیوستن به "شورای ملی مقاومت" دارای همین ارزش مشخص سیاسی بود. سیاستی که توهمات زیانبار نسبت به مجاهدین خلق را زائل کرد، زلزلات واقعی آنها را آشکار ساخت، نزدیکی‌شان را

به بورژوازی افشا کرد و ضرورت تأکید بر سیاست مستقل پرولتری را هرچه بیشتر روشن ساخت .

حال معلوم نیست راه کارگر از موضع کدام طبقه اجتماعی و با چه معیاری و چرا این ارزش سیاسی را با ارزش اخلاقی و حیثیتی مخدوش میسازد؟ راه کارگر وقتی می بیند خارج از "شورا" نقش مؤثری نداشته است ضعف خود را بحساب ضعف چپ میگذارد و با کاستن از تأثیرات عملی تاکتیک پرولتاریا در بر خورد به خرده بورژوازی و "شورای ملی مقاومت" تلاش میکند بار نقصان خود را کاهش دهد. راه کارگر چون نقشی برای فعالیت خود قائل نیست نقش چپ را نیز نادیده می انگارد. حتی تصور اینکه چپ انقلابی با سیاست امتناع و افشای برنامه بورژوا فریمیستی "شورا" تاجه اندازه در "کوتاه کردن دوران رونق ظاهری و تلیفاتی شورای ملی مقاومت" مؤثر بوده است. برای او مشکل به نظر می رسد. حقیقت اینکه افراد امروز "شورای ملی مقاومت" در ارتباط تنگاتنگ با سیاستهای اصولی چپ. اگر برای رفقای راه کارگر ملموس نباشد اما برای پرولتاریای ایران و توده های زحمتکش جامعه ما به درستی قابل تشخیص است. این حقیقتی است که حتی خود "شورائیها" نیز به اهمیت آن اذعان دارند و از همین رو ما را در مظان بیشترین اتهامات قرار می دهند.

بنابراین رفقای راه کارگر باید ضعف فعالیت خود را در جای دیگری جستجو کنند. هیات محفلی طولانی در غیلی از زمینه ها تأثیرات مخرب خود را برجا گذاشته است. دنیای راه کارگر. دنیای تناقضات سرگیجه آور است. ابداعات نوظهور، فاقد تازگی، تاکتیکهای لحظه ای بدون کاربرد عملی، تحلیلهای "واقع بینانه" و فاقد مضمون! طبقه کارگر ایران اگر مجبور بود به این رهنمودهای سیاسی دل خوش کند چه سرنوشت هم انگیزی پیدا می کرد! بسیار تأثر انگیز است که رفقای راه کارگر بعد

از پنجاه سال قلم زدن در "مکتب" مارکسیسم حتی یک گام عملی هم در پیشبرد مبارزه طبقه کارگر ایران نتوانسته اند بردارند. بیماری محفلی بودن علاج خود را در تمامی آثار تئوریک و سیاسی راه کارگر برجای گذاشته است. هر موضعی جدیدی که در گذشته و هر توجیه بجای جبران خطای قبلی بوده است. "خود" معیار سنجش راه کارگر و "معیار خود" مضمون تئوریک تاکتیکهای "او" شده است. بیهوده نیست که راه کارگر مدام درگیر گذشته "خود" است و هر بار که می خواهد از این گذشته خلاصی یابد، ایده های "سو" همراه با انتقادی آبیکی از این گذشته تاریخ که هر روز به بایگانی فرستاده می شود، زاده می شوند. ترجیح بندهمه مقالات جدید انتشار راه کارگر این جمله مشهور است:

"مانیز علی رغم تلاش در مبارزه با پوپولیسیم، از آلودگی به آن مبرا نبوده ایم" راه کارگر راه موفقیت آمیز نخواهد پیمود جز اینکه یکبار برای همیشه از خود بیرسد، چراستقاد از خودهای مادقانه او به یک مضحکه تبدیل شده است. و به یک دور و تملسلی پایان ناپذیر در حیات راه کارگر مبدل گشته است؟ چرا علی رغم همه این اشتقادات! هنوز کسی نفهمیده است انقلاب راه کارگر از "کدام" سو شکست خورده بود، هنوز کسی نفهمیده است "کاست حکومتی" راه کارگر چه ماهیتی داشت، هنوز کسی نمی داند تلاش راه کارگر برای تشکیل "جبهه متحد چپ" به کجا انجامید. اگر حمل بر بهانه جوئی نشود بلاخره، شمار جنگ عادلانه و ترغیب به افزایش تولید از چه زاویه ای مطرح بود و پوپولیسیم چگونه بر آنها سایه انداخته بود؟

ما مطلقاً قصد نداریم روی نقاط ضعف رفقای راه کارگر انگشت بگذاریم، بدون آنکه بخواهیم این نقاط ضعف را به نقاط قوتی تبدیل کرده باشیم. از همینرو با اشتیاق کامل در

انتظار بوده ایم این رفقا حرکت نویس خود را با اعتماد به نفس قابل ستایشی شروع کنند. اما متأسفانه ایماز نیز از اتحاد یک روش برخوردار قاطع و روشن در مورد چگونگی برخورد به "شورای ملی مقاومت" و معاهدین خلق نیز طفره رفته اند. هر آدم ساده ای با یک جو آگاهی درک می کند منظور راه کارگزاران اینک می گوید وقتی جنبش اعتلائی در میان توده ها آغاز می گردد، چپ انقلابی باید بدون سکتاریسم و بدون خوشباوری به ائتلاف و سازشهای با این نیروها (مجاهدین و شورای ملی مقاومت) دست بزند، قطعاً نمی تواند منظورش این نباشد که چپ می بایست بدون خوش خیالی نه از موضع "چپ درون خورا" بلکه با حفظ برنامه خود از موضع انتقادی به "شورا بپیوندد! بقیه همه اش اضافی است. چون راه کارگر خوب میدانند واژه "سازشهای" یا "ائتلافهای" خیلی کلی تر از آن هستند که مورد استفاده عملی قرار بگیرند یا مورد مخالفت چپ انقلابی باشند. قاطعیت اراده، محصول ظرفیت انتقاد است. آنها که از انتقاد بیم دارند از تصمیمات قاطع می ترسند. برای یک تشکیلات سیاسی انقلابی خطرناکترین و فرساینده ترین عامل، بی ارادگی عملی و تزلزلات اندیشگی است. لغزشهای سیاسی و خطاهای اشتباه آمیز جانچه با قاطعیت و صراحت مورد انتقاد قرار نگیرند، رشد کرده به ابعاد ناهنجاری می رسند و تشکیلات انقلابی را از درون می پوسانند و توان انقلابی آن را به هرز می برند. در تشکیلاتی که انتقاد از خود به یک امر یوج و مضحکه آمیز تبدیل شده باشد، هیچ منای قابل اتکائی باقی نمی ماند. هیچ تصمیمی به اراده تبدیل نمی شود، هیچ تاکتیک اشتباه آمیزی امکان اصلاح پیدا نمی کند. حتی نقاط قوت آن از قوت می افتد و آنرا در ضعف مغرط دائمی نگاه می دارد. از قدیم گفته اند دیوار حاشا بلند است. راه کارگر از پوبولیسیم سنگر فولادینی ساخته است که همه ضعفهای خود را زیر آن پوشیده نگاه دارد، همه اشتباهات، همه خطاها، همه لغزشها و همه گناهان زیر این چتر پهنه "چپ ایران" را

درنوردیده است حقیر و ناچیز جلوه داده شده و پنهان می‌گردد .  
اما راه‌کارگر باید خیلی از مسائل چپ ایران عقب افتاده باشد  
که نداند، سنگر "پوپولیستی" دیگر سنگر محکمی برای مخفی  
نگهداشتن "گنجینه‌های" او نیست . آری این سنگر مدت‌هاست که  
فرو ریخته است و او بی‌پوده لغت و عورپشت آن شکلک درمی‌آورد .  
حکایت پوپولیسم راه‌کارگر حکایت معلم ساده لوحی است که رباش  
می‌گرفت و بجای "الف" می‌گفت "انف" و با عصیانیت و لجاجت از  
دانش‌آموزان طلب می‌کرد که آنرا "الف" تلفظ کنند . چپ انقلابی  
ایران دیگر تلفظ صحیح "الف" را فرا گرفته است و اگر خود  
راه‌کارگر که تصور می‌کرد و گوئی هنوز هم می‌کند که او تنها  
طلایه‌دار ابداعات در زمینه آموزش صحیح "چپ" "پوپولیت" و  
"منحرف" است امروز مجبور است هراز چندگاه یکبار با این مراسم  
مسی در وجود خودش مبارزه کند و از همان "چپ" بدون آموزش، نیز  
حتی فرسنگها عقب مانده ، "عقب ماندگی" خود را در پیشرفتادهای  
هراز چندگاه یکبار ولی متوالیاً ، آنهم نه ریشه‌ای و اساسی بر  
زبان آورده ، آنها رانه ضعف خود (که در این صورت مسلماً بدسال  
ریشه‌یابی آنها باید برود) بلکه ضعف عمومی جنبش چپ بداند .  
بله رفقا ، چپ (به مفهوم واقعی آن) دیگر تلفظ صحیح "الف" را  
فرا گرفته است . چپ انقلابی ایران در تجربه این پنجسال انقلابی  
نقاط ضعف اساسی خود را خوب شناخته است . گرایش پوپولیستی  
که مدت‌ها به عنوان یک اسراف غالب بر فعالیت عملی چپ  
ایران سایه انداخته بود با بسط مناسبات حزبی و رشد مبارزات  
انقلابی طبقه کارگر روبه‌نابودی نهاده است . در این میان  
رفقای راه‌کارگر گویا سمج‌ترین حافظان و سر سخت‌ترین میراث‌  
داران این سن بوده‌اند . آنان در هر کجا و نسبت به هر چیز  
تردید نشان داده‌اند اما در حفظ این سن پیگیری قابل توجهی  
از خود بروز داده‌اند . هنوز طوفان دگرگونی‌های عظیم بادبان

کوچک راه کارگر را به جنب و جوش در نیاورده است. هوز دامنه موج، سکر راه کارگر را نگرفته است. چرا عمر این انحراف در راه کارگر بدراز کشیده است؟ همانگونه که گفتیم زندگی محفلی تأثیرات خود را در وحوه مختلفی بر جای گذاشته است. بقای روحیه محفلی به انقای پوپولیسیم کشیده شده است. در هر جنگ فقط نیروهای جنگنده بیشترین انتفاع را از پیروزی وشکست جنگ می‌برند، دور از گودنشینی و بی طرفی راه کارگر را حتی از دست آوردهای شکست نیز محروم کرده است. دست که در آتش نباشد، مغز هم کار نمی‌کند. راه کارگر همیشه سایه سنگین پوپولیسیم را چون بختگی بر سر خود احساس کرده است. درست هم احساس کرده است. دیدگاه انتزاعی، برخوردارهای تجریدی و تحلیل های منتزاع و منفصل و مجرد از مسائل انقلاب بدون درک حداقل پیوسنگی ارگانیک آنها، راه کارگر را در چنبره سبک کار پوپولیسیتی اسیر کرده است. امری که شر خود را از سر راه کارگر باز نمی‌کند. راه کارگر برای رفع شر پوپولیسیم، مدام به سایه شلیک می‌کند. باید قلب واقعت را نشانه گرفت، باید به هدف زد. این هدف خود پوپولیسیم است، پوپولیسیم سیر بلانیست، خود بلاست. پوپولیسیم حاکم برحبابران اگر در شرایط رکود و خمود جنبش می‌توانست نزدیک به یک دهه جوهر انقلابی و شور مبارزاتی خود را حفظ کند اما باسسط مبارزه طبقاتی و در صحنه قرار گرفتن طبقه کارگر به عنوان نیروی بیشتاز و سازمانگر جامعه‌سو، پوپولیسیم نه تنها قادر به حفظ سگرهای خود نیست، بلکه به عامل ضعف خود تبدیل شده به بستر مناسبی برای رشد انواع و اقسام گرایشات بورژوازی تبدیل شده است. پوپولیسیم اگر در زندگی، گذشته فدائی احساسات پاک، شور انقلابی و اشتیاق مبارزاتی روشنفکران انقلابی کشور ما را نمایندگی می‌کرد، رشد مبارزه طبقات در این چندسال انقلابی و حضور فعال طبقه کارگر در مترا انقلاب ایران سیاری از معادلات



ذهنی و مربوط به گذشته را درهم ریخته است. کوران ملت‌تپ  
مبارزه طبقاتی اهرمهای نبرد را صقل داده و سایش‌های نگرانی  
در انحرافات چپ ایجاد کرده است. بدون درک این قابوسمندیهای  
جدید، اشتیاق مبارزاتی بد پاسیفیسم لبرالی تبدیل خواهند شد.  
راه‌کارگر برخلاف آنچه که سحود الفاء می‌کند نیروی پیش‌ساز و  
صقل خورده این نبردهای حماسی نیست. راه‌کارگر اگر طویل  
اوزیاس را لایروبی نکند سران منشویسم و کائوتسکیسم در خواهد  
آورد. تلاش برای تئوریزه کردن خطاهای تاکتیکی به درجاردن در  
محدوده‌های تنگ پیش‌بینی می‌آید. اسجام تئوری فالتسهای غایب  
پذیرش خود را می‌جوید و انطباق با مسافع طبقاتی معیسی را طلب  
می‌کند. طبقه کارگر روسیه و آلمان قدرت عمل بلخاف، کائوتسکی  
و... را تاجایی داشت که علیه نارودنیرم و بقایای سوسالیسم  
اتوپیک و تخریب جهان بینی آنها نقش موثر را داشتند. اما نه  
این و نه آن، هیچ‌کدام، برای بنیاد جامعه‌موصوریات تاریخی  
زمان خود را نمی‌شناختند. انقلاب عظیم ایران طی این پنج‌سال  
صدها سال جنبش‌کارگری ایران را پیش برده است. سر چشمه  
پوپولیسم به خشکی گرائیده است. راه‌کارگر بیهوده در دریاچه  
خشک شنا می‌کند. برای اینکه این خط فکری را در کلیت بشناسیم،  
و به عمق دیدگاه پوپولیستی و درک غیر طبقاتی راه‌کارگر پی  
ببریم، "سیاست ائتلافی پرولتاریا" را آن‌گونه که راه‌کارگر می‌فهمد  
و تلاش می‌کند به دیگران بفهماند مورد بررسی قرار می‌دهیم.  
راه‌کارگر می‌داند که نه "چپ انقلابی ایران" بلکه هر آدم "چپی"  
که حداقل یکبار مقاله "بیماری کودکی چپ روی در کمونسیم"  
لنین را خوانده باشد، حداقل نمی‌تواند با سازش‌های اصولی و  
عامی که لنین از آنها یاد می‌کند مخالف باشد. مگر آنکه از  
کاربرد خلاق آنها در عمل بی‌بهره باشد، ماهم فکر می‌کنیم بحث  
راه‌کارگر باید بحث مشخصی حول همین مسئله یعنی سیاست "چپ"

در برخورد با "شورای ملی مقاومت" باشد نه بحث کلی. پس صحبت کردن از "سازش"، "ائتلاف"، "وحدت"، "اتحاد عمل" و... بدون روشن ساختن ارتباط مشخص آن با مسائل مربوطه جنبش طبقه کارگر ایران حرف بیوج و بناوهای است. پس بهتر است از این مسئله که بخش عمده نقد راه کارگراز سیاست ائتلافی چپ ایران به این امر کلی اختصاص یافته است بگذریم و به اصل قضیه پردازیم و ببینیم راه کارگر چگونه می‌خواهد این "مفاهیم" کلی را بنا مسائل خاص خودش ارتباط داده و به توجیه چه چیزهایی و چه تاکتیکهایی و از چه طریقی می‌خواهد راه باز کند.

### کاست حکومتی باشنه آنتیل راه کارگر

راه کارگر هیچگاه نمی‌تواند و نتوانسته است بدون یک مقدمه جینی و تحلیل "تروتازه‌ای" از قدرت سیاسی که همانا کلیدی ترین مسئله هر انقلاب است وارد بحث جدیدی شود. بحث روی مسئله "ائتلاف چپ" نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. اسکار بدو دلیل صورت می‌گیرد. نخست اینکه "تثوری" کاست که زمانی وجه تشخیص و نقطه قوت راه کارگر بود، چون با واقعتهای عینی جامعه انطباق نداشت امروز خود سبک معضل بیچیده و بفرج برای راه کارگر تبدیل شده است. راه کارگر نه میتواند که "کاست حکومتی" را "بیلعد" و نه شهامت آزاد دارد که نقدش کند. نه همین دلیل محسوس است متناسب با هر موضع گیری جدید، در اتخاذ هر تاکتیک جدید و... چه ضروری وجه غیر ضروری نقی هم نه حاکمیت بزند و دوباره و سه باره و چند باره، آرا مطابق نیاز زمان بریده و سه وضعیت و مواضع جدید خود گره بزند. دوم اینکه، اس تثوری راه بار بصورت جدیدی تزیین نموده و از آن به عنوان مشکل گشا و کلیدی برای توجیه تاکتیکهای گوناگون

و مفایر هم استفاده کند.

وقتیکه شکست انقلاب باید توضیح داده شود "کاست حکومتی" انسجام سفت و سختی از یک بلوک بندی پایدار مرکب از نمایندگان "سرمایه انحصاری"، "سرمایه متوسط" و "روحانیت" پیدا می کند. هنگامیکه رویدادهای آشکار جنگ داخلی، مقاومت سخت انقلاب را بر هر آدم کودسی آشکار می سازد و طومار "ثغوری" شکست را درهم می پیچد و بقول خود راه کارگر "مقاومت انقلاب علیه رژیم فقها" جان می گیرد، بلوک بندی قبلی قدرت در هم می شکند و روحانیت بعنوان کاستی جدید در کاست قدرت کودتا می کند، قدرت سیاسی "جدید" شکل می گیرد و همه عناصر بلوک قدرت قدیم (بورژوازی انحصاری، بورژوازی جدید، بورژوازی سنتی، خرده- بورژوازی، واپس گرای حاشیه تولید و...) همه متحدین دیروز خود را "دفع" می کنند و "فقهای طرفدار خمینی" را در مرکز قدرت قرار می دهد. مشخصاً اینکه تحلیل رفقای راه کارگر در یک چشم به هم زدن متناسب با مقتضیات شرایط دگرگون می شود بدون آنکه قانونمندی این دگرگونی روشن گردد.

و آخر الامر وقتی سیاست ائتلافی اصولی باید غلام "بحران هژمونی" را پر کنند، "خمینی" سر کرده "کاست حکومتی" یا سر دسته لمپن پرولتاریای حاشیه تولید، "با سازماندهی توده های میلیونی .... در قاطعیت و سازش ناپذیری نسبت به شاه که او را به رهبری واحد و محبوب القوب مبدل ساخت"، بقدرت می رسد. "خمینی بر سر مردم سوار نشد، مردم خمینی را روی سر خود نشانید" (۱) و جالب است که اینبار چون آتش خیلی شور بوده است تحلیل جدید با یک نقد کلیشه ای مخصوص راه کارگر همراه می شود. "مانیز مثل همه مخالفین خمینی و قبل از همه آنها گفته ایم که خمینی برموج

انقلاب "سوارشد" یا بقدرت "پرتاب شد"، اما این تعابیر که ما آنها را بقصد تبیین تناقض درونی انقلاب ۵۷ کار گرفتیم می‌تواند مبین بدفهمی از این تناقض یا غفلت از آن نیز باشد، زیرا قدرت‌گیری خمینی را نه به روشی، غلا، هزمونی دو طبقه اصلی در جامعه و زمینه‌ها و اقدامات سازمان‌گرا نه خمینی برای تبدیل شدن به نیروی هژمونیک، بلکه با حادثه گونه‌ای نا شناختنی توضیح می‌دهند. (۱) انتقاد از این صریح تر و صادقانه تر وجود ندارد، رفقای راه‌کارگر که همیشه خود را در بالای عرش و ماورا، ابرها می‌بینند چون می‌خواهند جلودار بودن خود را حفظ کرده باشند اصرار عجیبی دارند که در "بدفهمی" هم پیش‌تاز باشند. ما نیز این افتخار را از آنها سلب نمی‌کنیم که بگوئیم رفقای راه‌کارگر در "بدفهمی" از همه مخالفین خمینی جلوتر از همه نبوده‌اند با این تأکید که این همه‌گیر کردن چیزی از گناه راه‌کارگر نمی‌کاهد! ولی برای اینکه میزان این "بدفهمی" را مشخص کنیم لازم است تعابیر راه‌کارگر از "کاست حکومتی" را در مقاطع مختلف با هم مقایسه نمائیم:

الته مادر اینها قصد پولیمیک با سلسله بحثهای گذشته راه‌کارگر را نداریم چون بسیاری از "بدفهمی‌های" گذشته بطور غیرمستقیم و نیمه رسمی پس گرفته شده است. منظور ما در اینجا بیشتر یک برخورد مقایسه‌ای و عطف توجه به دیدگاهی است که سبطه خود را همچنان حفظ کرده و امروز هم سایه تاریک خود را بر آخرین مانی تحلیلی راه‌کارگر نشان می‌دهد. راه‌کارگر امروز نیز همانقدر از درک قانونمندیهای مبارزه طبقاتی عاجز است که دیروز عاجز بود. راه‌کارگر امروز هم همانقدر کلی‌گویی و فلسفه بافی می‌کند که دیروز می‌کرد. امروز هم همانقدر سی طرف

مانده است که دیروز بود. امروز هم مانند رنست به مواضع خود بی اعتقاد است که قبلاً بی اعتقاد بود. همانقدر در گفته های خود ناپیگیری است که در گذشته ناپیگیری بود. ما عدم اعتقاد و ناپیگیری راه کارگر در گفته های امروزش را بعداً روشن خواهیم کرد ولی حال که صحبت بر سر دیدگاه های انحرافی گذشته راه کارگر است لازم می آید این ناپیگیری را در اساسی ترین و مهمترین وجوهش مشخص کنیم. راه کارگر در تحلیل ماهیت دولت بعد از قیام می گوید: "... گرمای سوزان این آفتاب واقعیت را، هم اکنون می توان با همه وجود احساس کرد. واقعیت کدام است؟ واقعیت اینست که ما در یک جامعه سرمایه داری زندگی می کنیم..... و بورژوازی انحصاری وابسته قشر مسلط اقتصادی جامعه است. و اینک، اگر چه در صحنه سیاست این قشر مسلط، درپس حائل خزیده است، ولیکن کار خود را می کند، باید آن را در هرلیاسی، باز شناخت. آنچه می ماند، این است که بورژوازی انحصاری وابسته درپس کدام حائل خود را مخفی کرده است. نادیده گرفتن این واقعیت، نادیده گرفتن بنیادهای حاکمیت در ایران است.... این واقعیت های اساسی تئوری سیاسی را در این جامعه تشکیل می دهد...." (راه کارگر، فاشیسم، کابوس یا واقعیت نشریه تئوریک شماره ۴-۱۳۵۸) (۱)

راه کارگر پس از این قلمفرسائی پر آب و تاب از ماهیت "بلوک قدرت" و کاست حکومتی به مثابه نماینده ارتجاعی ترین بخش سرمایه داری ایران یعنی سرمایه انحصاری وابسته و درک "اساس تئوریک بنیادهای" حاکمیت و نقش اساسی آن در به بند کشیدن انقلاب ایران و پس از آنکه توجه توده های انقلاب کننده را به این "واقعیت" با اهمیت جلب می کند که مواظب باشد "سرمایه داری انحصاری وابسته" درپس این "حائل" کاست حکومتی

خزیده است! در عمل به طبقه کارگر ایران رهنمود دیگری می‌دهد و شعار خودرانه از این تعیل بلکه اساساً منافی با آرواز مواضع حزب توده استنتاج می‌کند. توجه کنیم راه کارگر چه وظیفه‌ای پیش روی توده انقلابی قرار می‌دهد:

"شعار سنگر ضد امپریالیستی "حزب توده" در شرایط امروز همان اندازه میان تهی و بی معنی است که شعار "جبهه ضد دیکتاتوری" حزب توده در شرایط پیش از قیام، تردید نیست که در شرایط پیش از قیام می‌بایست دیکتاتوری شاه آماج اصلی حمله انقلاب باشد، همانگونه که امروز امپریالیسم می‌باید آماج اصلی حمله انقلاب باشد" (۱) باز حکایت همان معلم ساده لوح و موضوع "الف" است. راه کارگر علی‌رغم تحلیل کاملاً متفاوت از اوضاع انقلاب، همان شعار "بی‌معنی" و "میان تهی" حزب توده را تکرار می‌کند.

حزب خائن توده از رژیم خمینی تحلیل خودش را داشت و شعار خودش را هم می‌داد. طبیعتاً وقتی این حزب خائن، خمینی را رهبر انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک ایران معرفی می‌کرد، می‌بایست هم امپریالیسم را در شکل کلی‌اش "آماج اصلی" حمله انقلاب تلقی کند و در این تلاش باشد که مردم را در سنگر شعار ضد امپریالیستی به پشتیبانی از خمینی ترغیب نماید. اما راه کارگر که به مردم توجه می‌دهد و می‌گوید بیدار باشید که "شاه" بالاس حدید، در پس حائل کاست حکومتی به سرکردگی خمینی خود را پنهان کرده و انقلاب را "خفه" می‌کند، چگونه می‌تواند بگوید: "بی‌تردید امروز می‌باید امپریالیسم، آماج اصلی حمله انقلاب باشد!" این یک اشتباه ساده نیست، "بدهمی" نیست. ما هر اشتباهی را می‌توانیم به "بدهمی" تعبیر کنیم ولی نمی‌توانیم

---

۱- (همانجا، تأکیدها از ماست.)

"فهم" راه کارگر را آنجا که به "نافهمی" محض تبدیل می‌شود، یک تفکر انحرافی مشحص ارزیابی نکنیم. راه کارگر با کیزو و غرور یک تئوریسین زبده مسائل انقلاب که به "اساس تئوریک بنیادهای حاکمیت" رژیم جمهوری اسلامی دست یافته است به کارگران و توده های زحمتکش جامعه که بیش از همه زیر ضرب ضدانقلاب قرار دارند می‌گوید: "برای اینکه واقعه‌های تعیین کننده را در باره حکومت حاضر دریابیم، نیازی نبوده که منتظر شویم، مثلا شاهد سرکوب کردستان باشیم. از فردای قیام می‌شد به ماهیت رژیم دقیق شد. در تحلیل سیاسی‌ها سبک‌بندی که اجتناب از دکماتیسیم ضرورت دارد.... اجتناب از تجربه‌گرایی (امپریسم) نیز اهمیت حیاتی دارد. بدون یک تئوری نمی‌توان به واریزی واقعه‌های پرداخت .... از نظر ماتجدید سازمان سرمایه‌داری وابسته ار همان فردای قیام آغاز شده است .... سازمان دادن مجدد سرمایه‌داری وابسته حکومت نیرومندی می‌طلبد. نادیده گرفتن این اصل، نادیده گرفتن آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم است... و آنجا که دولت نیرومند سرمایه‌شکن تحقق نمی‌یابد دولت نیرومند انقلاب شکن لازم است .... اما چه نیروهای بلوک قدرت را تشکیل می‌دهند و این نیروها چگونه می‌توانند به سمت یک دولت نیرومند پیش بنارسند؟ شکن نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی عبارتند از: روحانیت سرمایه متوسط و سرمایه انحصاری .... روحانیت به عنوان یک کاست حکومتی مسئول سامان دادن به وضع آشفته اقتصاد سرمایه - داری خواهد بود .... اصطلاح کاست در شرایط حاضر که بورژوازی انحصاری هنوز در صحنه سیاست حضور علنی ندارد (تأکیدار راه کارگر) - ولیبرال - بورژواها به نمایندگی از طرف او از منافع سرمایه - داری وابسته دفاع می‌کنند، اصطلاح روشنگری است... بلوک قدرت بناگزی بر زیر هژمونی سرمایه وابسته انحصاری در خواهد آمد. هر چند دولت مردان سرمایه بزرگ خود مستقیما در سیاست مداخله نکنند:

راه کارگر با اشتیاق وصف ناپذیری توده های مردم را نه این "حقایق" آگاه می کند، اما سمت "مبارزه" حزب توده را به آنها نشان می دهد!

جالب است که "کاست حکومتی" جلوه مشخص ضدانقلاب، به مثابه مظهر اراده امپریالیسم حافظ منافع سرمایه انحصاری وابسته و به عنوان قدرت "انقلاب شکن" نه فقط سد راه بزرگ انقلاب که انقلاب را "خفه" کرده است، اما امپریالیسم باید "ماچ اصلی" حمله انقلاب قرار بگیرد. حالا چرا؟ خدامی داند! راه کارگر نه تنها امروز روی نظرات خود پیگیر نیست بلکه باید گفت آن موقع هم این پیگیری را نداشت و دنباله رو حوادث بود و شدیداً تحت تأثیر جو موجود قرار می گرفت و متأسفانه هنوز هم قرار می گیرد. پرسیدی است که رفقای راه کارگر با چه آموزش از تئوری مارکسیسم - لنینیسم، بر مبنای کدام تحلیل طبقاتی و بر اساس کدام شناخت بنیادی از مبارزه طبقات، این چنین "بی تردید" نیروهای انقلاب را به سوی سراب سوق می دهند؟ رفقای راه کارگر بعد از آنکه روی شعار تقویت "سکرمپریالیستی" حزب توده مهر تأیید می گذارند، در "وارسی" علل انحراف حزب توده نسبت به این شعار می افزایند:

"مثلاً اشکال حزب توده در اینجاست که همانطور که دیروز برای مبارزه با شاه می خواست حتی با عناصرواقع بین بورژوازی بزرگ وابسته دست همکاری بدهد، در شرایط امروز نیز برای مبارزه با امپریالیسم دست همکاری با وارثان و سازندگان تازه سرمایه داری وابسته انحصاری پیش می آورد" (۱) اگر این توضیحات را به عنوان "اشکال" عمده حزب توده از راه کارگر بپذیریم و نامواضع اخیر راه کارگر در مقاله "شورای ملی مقاومت" سیاست اختلافی "چپ" که در تأیید کامل و بی چون و چرای این

---

۱- (همانجا تأکید از ماست).



"همکاریها" است مورد مقایسه قرار دهیم ، نه فقط چیزی از راه کارگر باقی نمی ماند ، بلکه مرزهای آن با حزب توده کاملا مخدوش می شود و ما چنین چیزی را حداقل امروز منصفانه نمی دانیم چون معتقدیم علی رغم پاره ای نقاط مشترک ، فعلا مرزهای مشخص آنها را از یکدیگر متمایز می یازد .

"اشکال" حزب توده فقط صرفا این نیست که دستش برای هرگونه "همکاری" دراز است . اشکال اساسی حزب توده ، در هذب و انگیزه های است که این همکاریها را الزام آور می یازد . حزب توده به عنوان یک جریان رفرمیست ، منادی سازش طبقاتی ، رویگردان از انقلاب و خواهان تثبیت نظم بورژوازی و اساسا موجودیتش در گرو چنین همکاریهایی نبوده و هست . اگر راه کارگر بخواهد مرزبندیهای خود را با حزب توده در همین حد نگهدارد ، امروز که به "بلوغ فکری" نیال و لغزنده ای رسیده است ، نمی تواند حد و مرز خود را با آن محکم کند . همانطور که مکرر گفتیم راه کارگر باید این اشتباه بزرگ تاکتیکی و این تناقض آشکار در اندیشه و عمل خود را در خود حل کند . راه کارگر در مقاله "شورای ملی مقاومت و ...." برای پوشش "ضعف خود" و تبدیل کردن آن به "قوت خود" بابتی تابی عجیبی ، بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص ، هر در و دیواری را می کوبد ، به هر خس و خاشاکی چنگ می اندازد ، به مفاهیم کلی می چسبد ، تاراه گیری برای سازش با این یا آن نیروی سیاسی پیدا کند . این تفکر در "دوران کودکی" راه کارگر با همیسیون مضمون و بشکل دیگری خود را نشان داده است . در اینجا لازم است به مضمون این حمله راه کارگر بیشتر توجه کنیم :

"سازمان دادن محدود سرمایه داری وابسته ، حکومت نیرومندی می طلبد ، نادیده گرفتن این اصل نادیده گرفتن آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم است .... برای خروج از این بحران ، یک دولت نیرومند ، دولتی با پشت آهنین ضرورت دارد ."

راه کارگر که انقلاب را "شکست" خورده و "خفه شده" تصور می‌کند، وقتی خود را در مقابل این "حکومت نیرومند" ضعیف می‌بیند تصورات ذهنی خود را (که لااقل امروز منکر آن شده است) به حای ذهنیت انقلابی توده‌ها می‌نشانند و بی ارادگی خود راه اراده توده‌ها و بویژه طبقه کارگر ایران تعمیم داده چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

"از آنجا که دولت نیرومند سرمایه‌شکن تحقق نمی‌یابد،  
دولت نیرومند انقلاب شکن لازم است" (۱)

راه کارگر از این شاهکارها زیاد دارد، تفکر متافیزیکی گرایشات پوپولیستی و مظاهر جمود اندیشه در تار و پود آثار آن موج می‌زند. این دیدگاه اساساً دیدگاهی قدرگرایانه و از نوع همان "واقع بینی" های منشویکی است که بجای تقویت اراده پرولتاریا، پیشاپیش و قبل از آنکه طوفان انقلاب فرو نشیند، دست او را از پشت می‌بندد. این دیدگاه ضعف پرولتاریا را تشویر می‌کند نه قدرت آنرا! او را خلق سلاح ایدئولوژیک می‌کند، چون پرولتاریا هیچگاه نمی‌تواند "قدرت نیرومند سرمایه شکن" را حذر در مصاف دائمی با سوز و آبی و تنها پس از کسب قدرت سیاسی و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد کند. پس تاکید روی یک امر ایده آل، بدون بدست دادن ابزارهای لازم برای تحقق آن، دست‌شستن از مارکسیسم و روی برتافتن از مبارزه طبقاتی است.

"استثمارگران را میتوان در صورت قیام توفیق آمیز در مرکز با برآشتگی ارتش فی الفور درهم شکست، ولی با استثناء موارد بکلی نادر و مخصوص نمی‌توان استثمارگران را فی الفور نابود نمود. نمی‌توان از ملاکین و سرمایه داران یک کشور نسبتاً

---

۱- (همانجا، تأکید از ماست).

بزرگ فی الفور سلب مالکیت کرد. (لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد.) "دولت نیرومند سرمایه شکن" یک دولت خلق - الساعه و نتیجه ذهنیت این ویا آن روشنفکر اراده گرانیست، دولت نیرومند و مقتدر سرمایه شکن محصول مبارزات طولانی طبقاتی و نتیجه رشد قدرت و اراده انقلابی پرولتاریای رزمنده است.

کسی که از شرایط اعتلا، و تکامل انقلاب ارزیابی درستی نداشته باشد، نمی تواند ارزیابی درستی از نیروی آن دست یابد. کسی که ایمان به پیروزی قطعی را فراروی خود نداشته باشد، هیچگاه قادر نخواهد بود خود را برای نبردهای قطعی و سر نوشت - ساز آماده نماید. این است وجه تمایز مارکسیسم - لنینیسم از همه و هرگونه گرایشات غیر پرولتری. پرولتاریا اگر برای سوسیالیسم و پیروزی قطعی مبارزه نکند هیچگاه قادر خواهد شد در مبارزات دموکراتیک نیز پیروزیهای کسب کند. "پرولتاریا راه نجات خود را در شرکت فعال در مبارزه طبقاتی، تکامل این مبارزه، بسط دامنه آن، بالا بردن سطح آگاهی و شکل و قطعیت آن میداند." (۱)

کسی که به این اصل مسلم و غیر قابل تردید بی اعتقاد باشد، کسی که تحقق یک دولت نیرومند پرولتری را نتیجه مبارزات طولانی در یک روند روبه گسترش در نظر نگیرد، باید به معجزه معتقد باشد تا به آموزشهای داهیان مارکسیسم - لنینیسم. اما نتیجه عملی "بدفهمی" قانوسنندیهای مبارزه طبقاتی فقط به اینجا ختم نمی شود که ارزیابی غلطی از وضعیت طبقه کارگر ارائه دهیم. نتایج با اهمیت تر چنین تفکری، اتخاذ تاکتیکهای فاجعه بار و رهنمودهای "همیش شکن" هم هست. نقطه اشتراک حزب -

---

۱- لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه.

توده و راه‌کارگر، درست همینجاست .

خائسین "اکثریتی" نیز به پیروی از حزب توده و منشویکهای وطنی، همین شعار را دادند. آنها نیز برای امتقاد بودند که چون طبقه‌کارگرتوانایی عملی و تشکل لازم برای کسب قدرت را ندارد، باید در جنبش فداامپریالیستی کنونی برهبری خمینی شرکت کند. آنها نیز بدون تردید معتقد بودند و همواره تاکید می‌کردند باید "امپریالیسم" را آماج اصلی حمله انقلاب قرار داد. منتها تفاوت آنها با راه‌کارگر این بود که آنها با طرح این شعار بخش وسیعی از انقلاب را به پاسیفیسم گشاندند و خیانت خود را افکار کردند، ولی راه‌کارگر فاقد نیرویی بود که این شعارهای انقلاب‌شکن را جامه عمل بپوشاند. نتیجه این شد که خطاهای راه‌کارگر در کججه و لابلای کتابها محفوظ و مسکوت ماند و خود راه‌کارگر را از درس گرفتن از خطاهای خود محروم نگذاشت. البته جای نگرانی نیست چون راه‌کارگر از زوایای دیگری می‌تواند دیدگاههای انحرافی خود را مورد بازبینی قرار دهد .

"حوادث و شخصیت‌های" تاریخی شاید با اصطلاح دوبار ظهور کنند، ولی ظهور "دوم" قطعاً بشکل اول صورت نخواهد گرفت . اپورتونیسیم باید خیلی وقیح باشد که به شکل و شمایل منشویسم چهره خود را آشکار کند. انقلاب باید به پیش برده شود. پس مهم نیست که کدام نیرو، چگونه و با چه نیاتی از پیشرفت انقلاب ممانعت می‌کند ، مهم است که ببینیم این یا آن موضع یک نیروی سیاسی چه تاثیری در "قرایند" (فرایند نه "شکست" بلکه) پیروزی انقلاب دارد! راه‌کارگر برای بی‌وظیفه کردن طبقه‌کارگر، تنها سنگ بزرگ پیش‌پای آن نمی‌اندازد بلکه بجای سوق دادن انقلاب به طو همانگونه که قبلاً گفتیم پیشاپیش آنرا از پیشرفت باز می‌دارد و از همان فردای قیام بهمن شکست انقلاب را اعلام می‌کند، تا بدین صورت آنرا از پیشرفت بازدارد: "امروز برای یک تحلیل

طبقاتی- سیاسی مسئله این نیست که انقلاب شکست خورده است یا نه، بلکه مهم اینست که چگونگی فرایند شکست و علل آن را روشن کنیم.... هر چند انقلاب خفه شده ولیکن توده‌های رحمتکش هنوز نیروی پایداری قابل ملاحظه‌ای در برابر ضدانقلاب دارند..... انقلاب کرد تداوم انقلاب خفه شده ایران است همانگونه که بعد از مشروطیت قیامهای خیابانی، پسیان و جنگل تداوم انقلاب شکست خورده مشروطه بودند" (۱)

راه کارگزاران اخیرا تلاشهای جدیدی بکار گرفته است تا با این "سو" و "آن سو" کردن مسائل بشکلی نقطه نظرات گذشته خود را رفع و رجوع کند. ما تا آنجا که به رفع اشتباهات بر می‌گردد از این مسئله استقبال می‌کنیم. اما عمیقاً اعتقاد داریم، این شیوه‌های توجیه‌گرانه، نه فقط چیزی را توضیح نمی‌دهد بلکه به رشد این گرایش‌های انحرافی که این اشتباهات منبعت از آنهاست می‌انجامد. نمود این گرایش‌ها در "سیاستهای اختلافی" راه کارگر ما را ملزم می‌سازد به این مسئله بیشتر دقیق شویم.

اگرچه راه کارگر همانگونه که خودش می‌گوید از فردای قیام در تلاش تشریح کرده "فرایند شکست انقلاب" و علل آن بوده است ولی از نظر ما مهم نیست که راه کارگر بالاخره انقلاب را شکست خورده می‌دانست یا نه ( این توضیح گویاتر از آنست که قابل بحث باشد) مسئله مهم اینست که راه کارگر در این دوره چه وظایفی را برای پرولتاریا قائل است. هیچ!

لنین می‌گوید:

"عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دمکراتها این وظایف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز

می‌گذارند و می‌گویند: قیام مسلحانه امری است تاخیر ناپذیر ، بیدرنگ ، با انرژی تمام خود را برای آن آماده‌نمائید ، بخاطر داشته‌باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروریست ... ولی دسته دیگر بقهقرا می‌روند ، درجا می‌زنند ، بجای تنظیم شمار دیباچه می‌نویسند . بجای اینکه وظایف جدید را در حین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند ، با طول و تفصیل و بطور خسته‌کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند" - (دونا کتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب روسیه) ، راه‌کارگر درست از این دسته دوم تبعیت می‌کند ، در بحرانی‌ترین شرایط تکوین انقلاب بحث "درستی و نادرستی‌مشی چریکی" رانه فقط بهترین خود مشغولی خویش می‌سازد ، بلکه آنرا به عامل جدائی از سازماندهی تبدیل می‌کند ، راه‌کارگر حتی از "اپورتونیستهای روشنفکر" روسیه نیز که در بحبوحه انقلاب بجای تعیین شمارهای اساسی می‌پرسیدند "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" گامی فراتر گذاشته و پاسخ می‌دهد ما ، توانایی پیروز شدن نداریم (؟) ، آنانکه در طوفان انقلاب می‌پرسند آیا ما شرایط پیروز شدن داریم؟ و آنانکه حکم می‌دهند ما توانایی پیروز شدن نداریم ، نمی‌توانند یک گرایش واحد را نمایندگی نکنند ، راه‌کارگر در مرحله اوج و شدت انقلاب یعنی در شرایطی که یرولتاریای انقلابی در بسیاری از کارخانه‌ها با ایجاد شوراهای کنترل کارگری نسبی کارخانه را بدست گرفته و قدرت سرکوب را از عوامل سرمایه سلب کرده بود ، در شرایطی که خلقهای قهرمان ایران به عالی‌ترین شیوه مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی روی آورده بودند ، در شرایطی که دانشگاهها و مدارس کشورز سرکنترل نیروهای انقلابی عرصه را بر رژیم تنگ کرده بود با "بدهمی" فاجعه‌باری بانک سر می‌آورد: "انقلاب خفه‌شده" ، لیکن توده‌های زحمتکش هنوز نیروی بایرداری قابل ملاحظه‌ای در برابر ضدانقلاب دارند....." (۱)

راه کارگر اگر یکبار دیگر روی این قطعه از شاهکارهایش دقیق شود، راز بزرگی را بر خود مکشوف خواهد ساخت .

مفسران "دیباچه" نویسنده راه کارگر قبل از آنکه به تنظیم وظایف قدیم مشغول شوند باید به این سؤال پاسخ دهند که "توده های زحمتکش" با این نیروی "قابل ملاحظه" چه باید بکنند؟ آیا صرف اینکه توده های زحمتکش نیروی "قابل ملاحظه ای" در برابر ضدانقلاب دارند کافیه است؟ آیا حالا که انقلاب خفه شده است این نیروی "قابل ملاحظه" باید خودکشی کند؟ آیا حالا که دولت نیرومند سرمایه شکن "تحقق" نمی یابد، این نیروی "قابل ملاحظه" باید دست به عقب نشینی بزند؟ راه کارگر بعد از ۵ سال سکوت مرگ آور امروز یک پاسخ دارد. آنچه یک پاسخ کلی و مبهم: این نیروی "قابل ملاحظه" چون از قابل ملاحظه گی افتاده است برای جبران "ضعف خود" باید به شکل ممکن با آقایان رجوی و بنی صدر دست به "ائتلافها" و "سازشهایی" بزند. همین!

نه، سیاستهای ائتلافی بخشی و فقط بخش ناچیزی از سیاستهای پرولتاریا را تشکیل می دهد. پرولتاریا باید تمام نیروی تخریب خویش را، تمام نیروی (قابل ملاحظه و غیر قابل ملاحظه) توده های زحمتکش را علیه ضدانقلاب بکارگیرد. آری ما توان پیروز شدن را داریم. آری ما می دانیم توده های زحمتکش نیروی قابل ملاحظه ای در برابر ضدانقلاب دارند اما این را هم می دانیم که نباید انرژی انقلاب و نیروی قابل ملاحظه توده های زحمتکش را با "واقع بینی" های دور از واقعیت و تحلیلهای "بی طرفانه" به تحلیل برد. ما می دانیم توده ها هنوز نیروی قابل ملاحظه ای دارند، اما این را هم باید بدانیم که "رهبران" سازمانهای سیاسی و پیشروان آگاه انقلاب در چنین شرایطی باید از قدرت تهور بیشتری برخوردار باشند. باید شعارهای آنها "همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده ها حرکت کند، دیده تان و راهنمای وی باشد کوتاهترین و سر راست ترین راه رسیدن به پیروزی کامل

مسلم و قلمی" راه آنهاشان دهد. راه کارگر در تمام طول حیات سیاسی خویش این وظیفه را درک نکرده است و نه تنها درک نکرده است بلکه خلاف آن نیز گام برداشته است. تئوری "کاستی" که از فردای قیام، انقلاب ایران راه "شکست کشانید، چه آگاه و چه ناآگاه این راستا را بخود گرفت.

رفقای راه کارگر علی رغم آنکه امروز ادعا می کنند اعتقاد خود را به "شکست انقلاب" از دست داده اند، اما همچنان از زاویه "شکست" به مسائل انقلاب می نگرند. زیرا که این بدفهمی "همانگونه که گفتیم ریشه در "بدفهمی" از قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و پایبندی به افسانه "کاست" دارد:

"امروز برای یک تحلیل طبقاتی - سیاسی مهم این نیست که بگوئیم دولت حاکم، یک دولت غیر خلقی و ضد خلقی است، لازم است با تاکید بر تئوری مارکسیسم - لنینیسم ماهیت طبقاتی آن را بر روشنی تبیین کنیم. بدلیل اینکه بلوک قدرت هنوز استقرار قطعی و کاملی پیدا نکرده است، درباره ترکیب واقعی آن هنوز نمی توان بروشنی داوری کرد. بخشهای مختلف آن هنوز بر سر سهم خود با یکدیگر مبارزه می کنند.... تا روشن شدن وزن مخصوص هر کدام از گروههای تشکیل دهنده، مسلماً اسهاماتی در صحنه سیاست وجود خواهد داشت، لیکن اساس اسهامات، این اسرهای کوچکی که حل و آفتاب واقعیت را می پوشانند، با چیز تر از آن هستند که در وجود آشناسی در پس آنها تردید بیفتیم. گرمای وجود این آفتاب را از هم اکنون می توان با همه وجود احساس کرد....." (۱)

آفتاب واقعیت راه کارگر شکل گرفتن کاست حکومتی و خفه شدن انقلاب توسط آنست، که بلافاصله از فردای قیام سهم قدرت سیاسی را قضا کرده و انقلاب را به شکست کشید.

---

۱- (همانجا تاکیدها از ماست).



اگر دیروز این "ابهامات ناچیز" این "ابره‌های کوچک" به آفتاب واقعیت (بخوان آفتاب آگاهی) راه کارگر سایه می‌انداختند امروز نیز همچنان همین ابره‌های کوچک همین ابهامات مانع بزرگی بر سر راه آگاهی راه کارگر بشمار می‌روند. امروز اگرچه بسیاری از ابهامات انقلاب بر طرف گردیده‌اند، اما "ابره‌های کوچک" و "ناچیز" بهمان نسبت که توده‌ها را آگاه می‌کنند بهمان نسبت راه کارگر را پس می‌برند. این "ابره‌ها" همچنان جلوی خورشید آگاهی راه کارگر را سد کرده‌اند. این "ابره‌های کوچک" اگر "ناچیز" تراز آن هستند که راه کارگر را بخود بیاورند، اما در آسمان انقلابی ایران، غرش رعدشان، ضد انقلاب را به لرزه در آورده است. این "ابره‌های کوچک" و "ناچیز" عینیت مبارزه طبقاتی و مدای غرششان، نهیب انقلاب است، راه کارگر را باید خواب عمیقی فرو رفته باشد که این مدارا نشنود. گویا اینبار نیز درختها مانع شده‌اند که راه کارگر جنگل را ببیند!

رفقای راه کارگر که ظاهراً گوششان به "غرش رعد و آسمان صاف" عادت کرده است، علی‌رغم شیفتگی زاید الوصفی که از این مثال مورد استفاده مارکس از خود نشان می‌دهند، اما هیچگاه به مضمون آن نیاندیشیده‌اند. بهمین دلیل سیمای کریه و نکبت‌بار خمینی را در رأس قیام عظیم و شکوهمند بیمن، غرش رعد در آسمان بی‌ایر تصور کردند و چنین پنداشتند که اگر عوامل ما و ما را، طبیعت و فراطبقاتی دست بکار این تحیر نبوده باشند، قطعاً بند و بستهایی از بالا خمینی را بقدرت رسانده است. رفقای راه کارگر در حیرت اندیشه‌های خود ابزار تحلیل طبقاتی را کندتر از آن یافته‌اند که بتوانند این "اعجاز" را توضیح دهد و مجموعه شرایط عینی و ذهنی بقدرت رسیدن "فقها" را تحلیل نماید، هم ارایه نیرو مهر ناتوانی و بی‌کفایتی خود را از شناخت شرایط مادی تحولات اجتماعی و دلائل مشخص تحقق این تراژدی تاریخی، کوبیدند.

راه کارگر تمامدنی و از روی توافق به تئوری "کاست" جنگ بیانداخت .  
تئوری "کاست حکومتی" ندای وماندگی و بی خبری راه کارگر از  
قانونمندیهای عینی و روش مبارزه طبقات بود . "کاست حکومتی"  
پاسخ انعکاسی و ساده گرایانه به مسائل انقلاب و چاره این ناچاری  
بی خردی و "بدفهمی" بود .

راه کارگر که خود را متخصص انقلابهای ۱۸۴۸-۱۸۵۰ اروپا  
قلمداد می کند در تحلیل خود از ماهیت قدرت سیاسی نشان داد که ما  
اهمیت ترین و اساسی ترین اصول مورد نظر مارکس و انگلس را که  
نتیجه انقلابات این دوره و قانونمندی همه انقلابات می باشد  
درک نکره است .

"سرنوشت تمام انقلابات است که وحدت طبقات مختلف که  
همیشه ناعدی شرط لازم هر انقلابی است ، یعنی تواند برای مدتی  
طولانی دوام داشته باشد . هنوز پیروزی بردشمن بدست نیامده  
که فاتحین در میان خود به اردوهای مختلف تقسیم می شوند و  
سلاحها را علیه یکدیگر برمی گردانند . ولی درست همین سیر سریع  
و پرحوادث رشد آنتاگونیسم طبقاتی است که در ارگانیسم اجتماعی  
کهنه و پیچیده انقلاب را به چنان قوه محرک نیرومند پیشرفت  
اجتماعی و سیاسی بدل می سازد و درست همین بقدرت رسیدن بی در-  
بی نیروهای اجتماعی جدید و شکوفایی سریع و بلا انقطاع آنهاست  
که در دوره آن تلاطمات شدید ملتی را و ادار می سازد که در عرض به محال  
همان راهی را پیماید که تحت شرایط عادی بیش از یکصد سال  
برایش طول می کشید ."<sup>(۱)</sup>

راه کارگر همین دواصل اساسی را نادیده گرفته است ، "همین  
سیر سریع و پرحرارت بر حرارت رشد آنتاگونیسم طبقاتی" و تلاطم  
شدید هر یک روزش دهها سال توده ها را پیش برده است . آری درست

---

۱- انگلس - انقلاب و ضدانقلاب در آلمان (تاکیدها از ماست).

همین سیر سریع و پرحرارت رشد آنتاگونیسم طبقاتی و پرتداوم انقلاب بود که مدتها پیش از قیام روه‌اوج گذاشت و از فردای قیام نه تنها "خفه" نهد بلکه در اشکال بسیار پیچیده تری به حیات رو به گسترش خود ادامه داده است. جنگ مقاومت کردستان، قیام دهقانان ترکمن صحرا، مقاومت دلیرانه خلق عرب و بلوچ، پایداری قهرمانانه کارگران در حفظ محضی انقلابی شوراهای کارگری، تشکل شورایی و هم آوایی پرسنل انقلابی با جنبش انقلابی پرولتاریا، حماسه آفرینی دانشگاہیان و دانش آموزان انقلابی، مبارزات روه گسترش کارگران بیکار کارخانه‌ها در موسسات تولیدی، نیروی محرکه و قدرت "نیرومند" انقلاب بود، که هیچ ترس و هراسی از "دولت نیرومندان انقلاب شکن" بدل راه نمی‌داد!

و امروز که این قدرت محرکه نیرومندان گرنه از فردای قیام که در یک نبرد طولانی پرتداوم، زیر فشار حکومت سر نیزه‌تا حدودی و در بخشهایی موقتاً سرعت اولیه خود را از دست داده است همچون آتشفشانی ملتهب آماده انفجار است. دهها هزار زندانی سیاسی، هزاران اعدای، جلوه تاریخی این قدرت شگرف است. آری درست همین کشمکش واقعی انقلاب و ضدانقلاب و سیر پرتحرک مبارزه طبقات است که تأثیرات خود را در بالایی‌ها بجای گذاشته و کشمکش‌های نه "ناچیز" و "قابل گذشت" بلکه عمیق و قابل تعمق، نه "ابهامات" ناموزون که التهابات پرمضمون، نه "جنگ زرگری" که نبرد حقیقی و نه "معامله" بر سر "سهم" بیشتر، که مبارزه برای قدرت برقرار ایجاد کرده است. اما راه کارگر که پیشاپیش همه "بدفهم"‌ها، قدرت‌گیری یک دستگاه تک مرکزی یعنی "کاست حکومتی" و "خفه شدن انقلاب" را اعلام کرده است می‌گوید:

"برای ایجاد یک دستگاه تک مرکزی بایستی از گروههای فشار فاصله گرفت... از اینرو طبیعی ترین راه برای دستگاه روحانیت اینست که تاحدی خود را با الزامات جامعه بورژوازی

انطباق دهد و یک دستگاه تک مرکزی ایجاد کند..... و این بمعنی دوری از خرده بورژوازی سنتی و حتی فاصله گرفتن با بورژوازی متوسط "لیبرال" و نزدیکی با سرمایه بزرگ است.... روحانیت برای حفظ هژمونی و تسلط خود ناگزیر است به معامله با سرمایه بزرگ تر در دهد... تردیدی نیست که روحانیت معامله را پذیرفته است و در جهت آن حرکت می کند: (۱) در حقیقت راه کارگردر عرصه تئوری قوه "محرك نیرومند پیشرفت انجمنی" راه سخره گرفته قاسونمندیهای حاکم بر مسارزه طبقاتی و تحولات اجتماعی در یک شرایط انقلابی رانفی می کند، تا ذهنیت خود را به اثبات رساند! و "کاشت روحانیت" و "رژیم فقها" راه عنوان یک نیروی مجرد و کاملا منزوع از طبقات وارد تحلیل خود می کند، تا بتواند ساختار آینده تحلیل خود را بر روی آن بنا کند، راه کارگر همه چیز را نادیده می گیرد تا یک چیز را به اثبات برساند، او همه چیز را در هوا معلق می کند تا بگوید تغییر صورت نگرفته است، قدرت هنوز در دست "سرمایه بزرگ" است و "کاست" روحانیت ناگزیر است از همه چیز یعنی از هر گونه علقه طبقاتی در "بلوک قدرت" فاصله گیرد تا ناگزیری محتوم انطباق خود و "معامله" خود با "سرمایه بزرگ" را عملی سازد و به زعم راه کارگردر همان آغاز سر اس کار را می کند، ولی او درک نمی کند اگر این "حتمیت و ناگزیری" "معامله" عنوان یک امر کلی، یک مساله است، تحلیل چگونگی و تحقق این حتمیت و ناگزیری چیز دیگری که امری مشخص و مساله مبهم یک جنبش انقلابی است و شناخت آن برای هر کس که بخواهد در تحولات انقلابی برای خود نقش قائل باشد ضروری و به همان اندازه ناگزیر است.

راه کارگر کشمکش های درونی "بلوک قدرت" را نادیده

می‌گیرد و "جنگ زرگری" می‌خواند تا بتواند شما را "مورد نظر خود میان سرمایه بزرگ و" کاست حکومتی" را به اثبات رساند و به قدرت رسیدن فلان نیرو یا این یا آن مشغولها را یک دهن کجی از پیش تعیین شده عرضه کند. شکی نیست که به قدرت رسیدن و شکل گیری حاکمیت کنوسی در روزهای بعد از قیامیت دهن کجی و سخره ناریج بود. به دهن کجی این یا آن بند و بست و "معامله" این دهن کجی محصول قانونمندیهای حاکم بر مبارزه طبقات و تابع سیقت و شرط دلائل و عوامل در کسر در این مبارزه بود. نه قانوں عرضه و تقاضا میان یک نیروی سی هویت و طبقه ای که سکان قدرت را در مقابل طوفان انقلاب از دست داده بود. راه کار گزار دادن یک پاسخ علمی (و سهر است گفته شود) را ارائه یک درک علمی) به این مساله هم عاجز بود و امروز نیز به شکل دیگری و در جای دیگری عاجز است.

رفقای راه کار گزار که تحویل مارکس و انگلس از تجربیات ۱۸۴۸ اروپا بیشتر دقیقی می‌شدند می‌فهمیدند که چرا ویژگی این یا آن کشور نتوانست قوانین عامی را که بر انقلابات این دوره اروپا عمل می‌کرده است در هم بریزد.

رفقای راه کار که در حتما می‌دانند که حتی بورژوازی عقب مانده اتریش و آلمان با همه سرگیجه ای (۱) که از تاثیرات انقلاب فرانسه

---

۱- کیچ سری بورژوازی عقب مانده "وین" همانند راه کارگر ناشی از این بود که تصویری از قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و نقش طبقات اجتماعی در روند انقلاب نداشت. از این رو وقتی خرمباررات خونین کارگران فرانسه یا بورژوازی این کشور را که به فاصله کوتاهی بعد از پیروزی فوریه ۱۸۴۸ اتفاق افتاده بود شنید، دچار خواب و خیال شد. چنین پنداشت که مترنیک این اخبار شیطاننی را برای ترساندن او از انقلاب شایع کرده است. اگر بورژوازی وین، بی خبری و جهل خود را مدیون مترنیک بود ولی راه کارگر با احاطه ای که نسبت به انقلاب ۵۰ - ۱۸۴۸ اروپا دارد، نمی‌تواند بی خبری خود را ناشی از کیچ سری خویش نپندد.

پیدا کرده بود، چگونه دنبال روح حرکت عمومی بورژوازی اروپا شد. میدانیم که انقلاب فرانسه یک واقعیت بود، و بورژوازی آن در مقابل قدرت توده های پرولتری وحشت افتاده بود و انعکاس انقلاب فرانسه در آلمان و اتریش یک انعکاس کاذب داشت. بورژوازی وین بدون دیدن واقعیت دچار هراس شده بود، با این حال نتیجه یکی از کار در آمد، نه بورژوازی آلمان و اتریش که اساسا بورژوازی اروپا نتوانست زیر فشار قاسومند و تاریخی مبارزه طبقاتی، چیزی بیشتر از آنکه در تلاطمات انقلابی این سالها بر دوش گذاشته بود انجام دهد. نتیجه قطعی انقلاب ۱۸۴۸ اروپا، بقدرت رسیدن یک دولت متمرکز و نیرومند بورژوازی ارتجاعی بود. اما حتی در زمستان که جنبش در بطفه خفه شد، انقلاب سرانجام واقعی و قطعی خود را با آسانی پیدا نکرد.

"هروح زمینی که احزاب انقلابی در کشورهای مختلف اردست می دادند، فقط آنها را وادار می کرد تا صفوف خود را برای کارزار قطعی پیش از پیش فشرده تر سازند" در فرانسه یعنی کانون انقلاب ۱۸۴۸ اروپا وقتی طبقه کارگر بعد از شکست قیام خونین ژوئن از صحنه سیاست کنار رفت، انقلاب از باسیافتاد. فقط متحدین آنی زودتر به هم نزدیک شدند تا زودتر علیه هم به سرد سرخیزند، کاست حکومتی بنا بر نتایج نهایی و قطعیت این سرد بود. دولت مقتدر و نیرومندی که میبایست سرور سرنیزه وارنش (که بقدرت نیرومندی تبدیل شده بود) و بیاری اسناد قدیم همه مواع را از سر راه رشد بورژوازی سردارد. توجه به دولت با سارنستی آلمان که خود نیز نوعی دولت نیمه فئودال بود، از همین نظر حائز اهمیت است که موظف است فئودالسم را از قدرت سیاسی حذف کند و زمینه های رشد نظم بورژوازی را فراهم آورد. بورژوازی اروپا اگرچه اردرک این قاسومندها ماهر بود اما در کل تابع همین قوانین بود. قوانینی که بوسه گی مشخص این با آن کشور

خاصیستگی نداشت. حتی بورژوازی وین که در مارس ۱۸۴۸ از جان و دل با جنبش بود، نتوانست خود را از قید این قانونمندیها برهاند. این بورژوازی از قضا بسیار محافظه کارتر ترسوتر، بی جریزه تر و احمق تر از کار در آمد. اشتباه راه کارگر نیز فقط در این نیست که روی این حقیقت انگشت می گذارد که: "روحانیت نمی تواند دستگاه حاکمیت سرمایه داری را درهم بشکند و... و با بلوک قدرت بناگزیر زیرهژمونی سرمایه انحصاری در خواهد آمد." این یک حقیقت مسلمی است، اما حقیقتی که هیچ چیز را توضیح نمی دهد و هیچ وظیفه ای را مشخص نمی کند. مثل این حقیقت مسلم که بگوئیم، جامعه بشری بناگزیر بسوی کمونیسم می رود. با این تفاوت که اولی روحیه یأس، تردید و ناامیدی را دامن می زند و توده های زحمتکش و توده های انقلابی را بلا تکلیف می کشد. بنابراین اشتباه راه کارگر اینست که چگونگی این میسر و نقص طبقه کارگر را در این تغییر و تحولات روشن نمی سازد.

راه کارگر با پا فشاری روی قوانین خاص "وابستگی" قوانین عام انقلاب را فراموشی می سپارد. راه کارگر با گذاشتن این حکم که دستگاه تک مرکزی (کاست حکومتی) از فردای قیام کنترل انقلاب را یکجانبه بدست گرفته، انقلاب را خفه کرده است، نه فقط قدرت حکومتی را بیش از آنچه در حقیقت هست نشان می دهد، بلکه انعکاس کادت آنرا روی قدرت اراده توده ها به قدرتی کمتر از آنچه هست تبدیل می کند.

راه کارگر، با تشویریزه کردن کاست حکومتی و "پیوند" دادن آن با "سرمایه بررک" از طریق "معامله ناگزیر" و غیره در حقیقت تلاش می کند، آنچه را که در جسم انداز و آنهم نه از طریق معامله ناگزیر بلکه رشد و اعلای درنگ ناپذیر مبارزه طبقاتی مطرح است با همان لحظه و مقطع به قدرت رسیدن حاکمیت جمهوری اسلامی، یکی گرفته و بر مشغولات ذهنی خود پیرامون وابستگی و غیره که در

صورت تحقق یک قدرت سیال ، امکان تثوریزه کردن آن را نگوئیم نامیسر ، بسیار مشکل است ، انگشت تاکید می‌گذارد و بدین وسیله ، "کلی" را تکرار می‌کند و تا حد "مشخص" و میرم ، تنزل می‌دهد و در نتیجه ، این دومی را اصولاً نادیده می‌گیرد و بدین وسیله خود را بصورت یک ناظر بی طرف ، عاملی که دیگر (بعداز این معامله ) در مقابل با این هیولای شکل گرفته ، کاری از آن ساخته نیست ، در می‌آورد .

مانمونه این تفکر مکانیکی راه کارگر را در مسأله "هویت" و برخورد با گذشته فدایی توضیح دادیم ، نتایج و تأثیرات زیانناظر آنرا در ادامه منطقی خود ، در موضع راه کارگر نسبت به "شورای ملی مقاومت و سیاست ائتلافی" چپ نیز مفضلاً توضیح خواهیم داد . راه کارگر بهمان میزان که از قدرت کار بست تئوری انقلاب عاجز مانده بود ، بهمان میزان از عهده دار شدن نقش فعال در تعمیق انقلاب عقب افتاده است . بسیار تاسف بار است که رفقای راه کارگر علی‌رغم آنکه بارها و بارها تازیا نه واقعیات را سر کرده تئوریهای خود چشیده اند ، همچنان بر "بدفهمی" های تئوریک خود پای می‌نشانند ! البته نادیده نباید گرفت که انجماد در اندیشه های غیر واقعی به سخت سری در عمل نیانجامید و نمی‌توانست هم سناجامد . اس تناقض بدیل خود را در شیوه های براقاماتسنی ، پشتک و اروهای تاکتیکی ، نوسانات غیر قابل توجهی هست که نمونه های "درخشان" آنرا در حیات سیاسی راه کارگر به وفور می‌توان مشاهده کرد .

"کاست حکومتی" راه کارگر اگر توضیح دهنده مسائل انقلاب نیست اما توجیه کننده "اسها مات" انقلاب هست . شکست انقلاب اگر با توسل به "کاست" تثوریزه می‌شد آنگاه که رودخانه برخوردش انقلاب ، آنگاه که مقاومت سیر و مند توده ای بنیادهای فکری اس تئوری را به برکاهی تبدیل می‌کند چشم اسفندیار راه کارگر نمایان می‌شود . اس تئوری که ناکبون باید شکست انقلاب را توضیح می‌داد ،



حال باید مقاومت انقلاب را تئوریزه کند.

"کاست حکومتی" که تا حالا عامل "بینایی" آن بود، به سبب گوری‌اش تبدیل می‌شود. برای اینکه دیبای پرتناقص راه‌کارگر را بهتر شاخته و این بنیادهای فکری راه‌ما بگونه که هست مورد بررسی قرار دهیم باید به بخشهایی از یک کتاب که اخیراً (همزمان با مقاله شورای ملی مقاومت و سیاست اثنالافی چپ) منتشر شده است توجه کنیم:

این کتاب یکی از دیگر مقالات پر حجم و کم محتوایی است که تحت عنوان "مقاومت انقلاب علیه رژیم‌فقا" و بصورت طوطی وار و عیناً از روی (۱۸ برومر لویی بناپارت مارکس) رو سویی شده است. جالب است که نویسنده یا نویسندگان کپی بردار مقاله حتی واژه‌ها جمله بندی‌ها و امثالهم را نیز با "صدقت غیر قابل وصفی بهمان صورتی که مارکس بکار می‌گیرد در شکل ارائه "حفظ" نموده‌اند، با این تفاوت که شخصیتها و ابامی رنگ فارسی و شکل و شمایل اسلامی بخود گرفته است و از این هم جالستر ایراست که این رفتار اگر چه این اثر ارزنده مارکس را تماماً از محتوا انداخته اند ولی با وجود این درک نکرده‌اند که همین سیاه مشق و همین اقتباس صوری اساساً ختمان تحلیلی پیشین آنها را زیر و رو کرده است:

"با پیروزی قیام بهمن بورژوازی انحصاری سرکون شد... و سرمایه داران وابسته انحصاری بدنبال نمایندگان خود... راهی کشورهای امپریالیستی گشتند... آنها امیدی هم به رژیم‌فقا نمی‌توانستند داشته باشند. رژیم‌فقا نمی‌توانست با آنها موافقت داشته باشد... خمینی سرکرده فقهای حکومتی برای تحقق دولت نیرومند خود مختار... و سرای نجات سرمایه داری بحران زده محصور است که این مانع یعنی اثنالافس با بورژوازی را سر راه خود بردارد." (۱)

---

۱- راه‌کارگر - مقاومت انقلاب علیه رژیم‌فقا، (تاکیدها از ما ست)

ما به این کاری نداریم که "معامله" فقها با سرمایه‌داری انحصاری وابسته چراسهم خورد، چرا آمد آنها یکدیگر تبدیل به ناامیدی شد، چرا و چگونه سرمایه‌داری انحصاری وابسته که قرار بود که از زیر عیای فقها سر درآورد از کشورهای بیگانه سر در آورد، چرا دولت نیرومند که می‌بایست در ائتلاف و پیوند با بورژوازی بوجود بیاید و جامعه را از سحران کنونی نجات دهد، از شکست این ائتلاف بوجود می‌آید و....

ما حل این دنیای تناقض‌ها را مثل بقیه مسائل معده خود در فضای راه‌کارگر می‌گذاریم. موضوع بهتر کشفیات عالمانه‌ای است که راه‌کارگر در این مقاله بدان دست یافته است:

راه‌کارگر تا دیروز تضادهای دورنی بلوک قدرت را ناچیر بر از آن ارزیابی می‌کرد که بتواند کوچکترین "تردیدی" در بنیادهای تشویریک او ایجاد کند، و بر حثه‌های وحدت روحانیت و سرمایه‌داری چه حالت و سرسخانه بای می‌فرد و می‌گفت "میان سه نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی... تضادها و وحدنهایی وجود دارد. ولی وحدت آنها بر تضادهای فیما بین چرخش کامل دارد، اعتقاد به وحدت کلی این سه نیرو، نه از تاکتیکهای روزمره بلکه تئوری مارکسیسم - لنینیسم درباره حوامع سرمایه‌داری و حوامع زبر سلطه برمی‌خیزد. آنها که وحدت کلی این سه نیرو را انکار می‌کنند، به نظر ما، از دیدگاه طبقاتی به سارره نمی‌نگرند" (۱) وقتی که مقاومت انقلاب را از یکسو و تضادهای درون بلوک قدرت را از دیگر سو عمیق‌تر از آن یافت، که ارزیابی می‌کرد، به تردید افتاد. متأسفانه در بنیادهای تشویریک خود هم شک کرد! راه‌کارگر وقتی به این امر پی می‌برد که: "فقهای حکومتی".... در

---

۱- راه‌کارگر - فاشیسم کابوس یا واقعیت. (تاکیداز ما)

وضعیتی متزلزل ولرزان قرار داشته و از جانب دیگر بورژوازی  
انحصاری و بورژوازی جدیدی هم شانس زیادی برای نجات  
سرمایه‌داری بحران زده ندارند. در این اوضاع و احوال بیشترین  
فرصت تاریخی برای کارگران و زحمتکشان، ... و بیشترین فرصت  
برای به قدرت رسیدن حکومت سوراخین فراهم شده است. این بررسی  
است تاریخی که اگر آن بهره برداری تاریخی نبود تاریخ هرگز  
ما را نخواهد پسند. (۱)

مادر استبداد پرکاری نداریم که در قالب های تشویک  
راه کارگر، فرصت‌های تاریخی چگونه بوجود می‌آید و چگونه از  
پس می‌روند. کاری نداریم که چه عوامل تاریخی راه کارگر سال ۵۸  
را به وحشت تحقق یک دولت نیرومند انقلاب شکن انداخته بود و بالا  
کدام عوامل دیگری تحقق یک دولت نیرومند سرمایه‌سکن را قابل  
حصول ساخته است. همچنین به این هم کاری نداریم که چه عواملی  
چشم و گوش راه کارگر را تاریک کرده است. ما تا سیوه و عکرودند گام‌های  
حاکم بر این بنیادهای تشویک کار داریم، و به همین دلیل هم  
بیش آمدن راه کارگر را گامی بطولتلفی نمی‌کنیم. چرا که می‌بینیم  
راه کارگر همچنان در جنبه پراگمانیسم گیر کرده است و با همان  
اسلوب و روش متافیزیکی بمسائل انقلاب می‌نگرد که قبلاً می‌نگریست  
نتیجه و احداث، راه کارگر همچنان در سطح بافی مانده است.  
برای اینکه این اسلوب را شناسیم بطور محصر آنرا جمع بندی  
می‌کنیم.

۱- دولت نیرومند انقلاب شکن راه کارگر آنچنان که او  
تصور می‌کرد نیرومند بود، "مقاومت انقلاب" می‌نواست و  
می‌تواند این قدرت را در هم بکند. طبقه کارگر و توده‌های رنج‌سکس  
می‌توانستند و می‌توانند کاست حکومتی راه کارگر را در هم بکنند

و رژیم منفقور جمهوری اسلامی را همانند حکومت شاه به گورستان تاریخ بفرستند. راه کارگرایین واقعیت را امروز فهمیده است.

۲- روحانیت تنها و تنها در ائتلاف با بورژوازی و استحاله شدن به نمایندگان تمام عیار بورژوازی انحصاری وابسته می تواند خود را بر سر قدرت تثبیت کند. ساختار اقتصادی جامعه جز این هم به آنها اجازه نخواهد داد. راه کارگر این واقعیت را دیروز فهمیده بود اما بالف دولت نیرو متد انقلاب شکن راه کارگر نیرویش را از معامله و ائتلاف با بورژوازی انحصاری وابسته کسب نکرده بود. این نیرو محصول توهم توده ای، حمایت پایگاه وسیع اجتماعی خمینی بود. حقیقت نیروی توده ای عقب مانده و توهم زده بود. روحانیت ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکست، نمی توانست و نمی خواست هم در هم بشکند ولی نحوه استفاده از آنرا هم بلد نبود. پس بیش از آن که به ارتش یعنی ماشین سرکوب دولتی و بوروکراسی آریامهری متکی باشد عمدتاً قدرت خود را مدیون قدرت همان توده های توهم زده بود. با شکست این توهم که زیاد هم طول نکشید با سیستماتیزه شدن ارگانهای سرکوب جدید و الحاق آنها به ماشین دولتی مختص بورژوازی یعنی ارتش و غیره نیروی سرکوب یا سدار سرمایه جایگزین این قدرت شد. بعبارت ساده تر این قدرت را توده ها به خمینی تفویض کرده بودند. راه کارگرایین واقعیت را دیروز فهمیده بود. ب- تنها عامل تقویت و تثبیت رژیم در حاکمیت سیاسی ایران همانا در تقویت وحدت و در پیوند و ائتلاف کامل او با سرمایه داری وابسته، انحصاری و اعمال بی چون و جرای قوانین بورژوازی و بند و بست با کشورهای امپریالیستی است. خمینی از ابتدا، این جهت را دنبال کرد و امروزه این نقطه رسیده است. این واقعیت را راه کارگر امروز نمی کند.

راه کارگر دیروز وحدت را می دید، ماهیت قدرت را نمی شناخت، امروز قدرت را می بیند ماهیت وحدت را نمی شناسد.

راه‌کارگر دیروز فکرمی‌کرد قدرت‌حاکمیت نتیجه وحدت است .  
امروز فکرمی‌کندوحدت فاقد قدرت حکومت است .  
دیروز عدم شناخت قانونمندیهای عمومی مبارزه طبقاتی  
راه‌کارگر را از درک مشخص ماهیت قدرت سیاسی محروم کرده بود  
و امروز ناپیگیری در شناخت قانونمندیهای مشخص جامعه  
سرمایه‌داری راه‌کارگر را از شناخت وضعیت عمومی جامعه ، نقش  
سرمایه و مف‌بندی طبقاتی محروم کرده است . مادر بحث بعدی این  
عدم درک را بیشتر توضیح خواهیم داد .

## بخش دوم:

### سیاست‌های ائتلافی چپ و درک انحرافی راه کارگر!

گفتیم دنیای راه کارگر، دنیای معضلات پیچیده، دنیای تناقضات لاینحل، دنیای ابهام و اشاره، دنیای تردید و سلب تکلیفی است. این دنیای کوچک سی وزن وقتی عزم خود را جزم می‌کند تا از "سی‌طرفی" دست بردارد و در مقام دفاع و جانبداری از "چپ" بیرون شورا، در مقابل "چپ درون شورا" برخیزد اعجاز می‌کند. راه کارگر قبل از اینکه مشخصاً وارد بحث شورای ملی مقاومت و سیاست ائتلافی چپ شود، خطاب به "چپ متحد شورا" نقاط قوت و ضعف "اساسی"، "چپ خارج از شورا" را چنین جمع‌بندی می‌کند: "چپ انقلابی ایران نیز می‌توانست بسیار کارها بکند که نکرد. که اگر فقط یکی از آنها سدرش و افتخارش باشد همانا - رها کردن برجم پرولتاریا، رها کردن ایده صف مستقل و هزمونی پرولتاریا بوده است. نقطه قوت چپ انقلابی در آن بوده است که در هر شرایطی خود را با سوال "چه باید کرد تا صف مستقل و هزمونی پرولتاریا تحقق یابد" مشغول داشته است. و اما نقطه ضعف بسیار اساسی چپ انقلابی هم درست در همین است که به این سوال با سخنان مادر سب (۱) داده است با سخنان سکتاریستی، که بر ضد تحقق

اهداف فوق نتیجه داده و حتی خودچپ انقلابی را هم به فرقه‌ای مرکب از فرقه‌های پراکنده و با همساز تبدیل کرده است. چپ انقلابی باید با سماحتی بیش از پیش و با عزمی لیبسی ("ستی") پرچم پرولتاریا را برافرازد و در هیچ نقطه‌ای از "محور محتما و اقمیت" و در هیچ "وضعیتی" آنراحتی برای یک لحظه و با هیچ عذر و بهانه "واقع بینانه‌ای" به زمین نگذارد، اما برای آنکه این پرچم نه در رویا و ذهن ما، بلکه در "واقعیات" این جامعه به اهتزاز درآید.... آنچه باید کرد اولا شناخت "واقعیتهای زمینی".... و ثانیا اتحاد آنچنان سیاستی برای مداخله در این واقعیتهاست.... چپ انقلابی ایران تصور کرده است که اگر با دشمنان خود با مردودها و غیر قابل اعتمادها و نظایر آنها سازش کند، پرچمش را باید تحویل آنان دهد و چون این تصور بی اندازه نادرست را داشته است، کاری اندازه درستی کرده است که تن به اذتلاف و سازش نداده است" (۱)

چه "افتخار" حماقت باری، چه حماقت با شکوهی، چه تناقض مدهشی! گویا راه بهشت هم با نیات جهنمی مفروض می شود! دوستی راه کارگر با "چپ انقلابی" دوستی خاله خرسه است و بویزه وقتی که پای دفاع تشوریک در میان باشد ضربات سخت تری می رسد. برای اینکه به عمق این "دوستی" پی ببریم خوب است گفته‌های چند صفحه پیش راه کارگر را دوباره مرور کنیم. "چپ انقلابی در عدم الحاق به شورای ملی مقاومت کار درستی کرده است... چپ انقلابی کار بجایی کرده است که بخواسته است بخاطر "وضعیت" و با مظلوم بودن توازن قوا، روی اصول معامله کند و تن به احلال ندهد". (۲)

وقتی راه کارگر در هر جمله، جمله قلبی خود را اقص می کند، آنهم

---

۱- راه کارگر- نشریه تشوریک سیاسی شماره ۱ (تاکیدها را ما ست)

۲- (هما سخنانا کندها را ما )

بشیوه‌ای بی رمق و کسالت آور این تناقض‌گویی‌های تخدیرکننده و خواب‌آور راه چه چیزی می‌توان تشبیه کرد، جز به بی ارادگی، لااوری گری، روحیه باس و نخوت‌انگیز یک روشنفکر سرخورده از انقلاب! پلخائف (آنوقت که مارکسیست بود) در این زمینه گفتار جالبی دارد. بقول او: "تضاد داریم تا تضاد. بعضی تضادها گرچه در هر قدم خود را انقض می‌کنند ولی با تمام وضوح و غیرقابل انکار بود نشان از نظر خوانندگان دور می‌ماند. تضادهایی که مانند درخت انجیر عقیم هستند. اما تضادهای دیگری هم هستند که فکر انسان را خواب نمی‌کنند از رشد آن جلوگیری به عمل نمی‌آورند، بلکه آسرا بخلو می‌رانند و نتایجی بسیار ثمربخش تر از نظریه‌های بکدست و عاری از هرگونه تضاد بازمی‌آورند راه کارگران مفسر بیوغ آفرین انقلاب چه با ستایش و بزرگواری پراچی به خطاهای چپ انقلابی ایران می‌نگرد. برای راه کارگر بزرگواری ما همین بس است که "چپ انقلابی" هرچند با خطاهای فاحش خود به یک فرقه مفلوک و یک سکت خدا از توده میدل شده است، اما "افتخارات سنتی" خوشی را حفظ کرده، به نشخوار ایده صف مستقل سرگرم است. خود را با آرزوهای شیرین "ایده هژمونی پرولناریا" مشغول می‌کند. برجم موهوم پرستی را سفت و سخت می‌چسبد، به فرقه‌های تازه ناره تقسیم می‌گردد اما وارد بازی بزرگترها نمی‌شود تا برجم بر افتخارش را از چنگش نربانند و آرزوهای شرسش راه با امیدهای تلخ تبدیل نکند.

اینست آن اصول اساسی و قابل ارزشی که او را از "واقع

سن های" درون شورا متمایز می‌آورد!

تصورات بوح و ذهنیهایی که از زمین تا آسمان با

"واقعیت‌های زمینی" راه کارگر تفاوت دارد. راه کارگر شنیده

است که لنین "چپ‌های" انگلستان را با خطر صداقتشان به ماسی

مارکسیسم و با خطر باسندشان به اصول کمونیسم می‌سنود، هماگونه



که مارکس از شجاعت بلائکی ستایش می‌کرد. اما تفاوتهای اساسی بین دوران کنونی و دوران قدیم راه‌رگر درک نکرده است. راه‌کارگر همانقدر که از درک مختصات انقلاب ایران و چگونگی دوره‌بندیهای انقلاب عاجز بود. همانقدر هم از درک دوره‌بندیهای حرکت تکاملی مارکسیسم، بحریات جنبش کارگری جهان، تاثیرات شکرولنینیسم بر جنبش طبقه کارگر و اهمیت نقش و وظایف پرولتاریا در انقلاب عاجز است. بیهوده نیست که راه‌کارگر برای تعمیم وظایف پرولتاریا از روی ۱۸ برمرماژکس که عمدتاً نقش آموزش پرولتاریای جهان را بعهده داشت. رونویسی می‌کند. راه‌کارگر هنوز نمی‌داند چرا آنچه که دیروز وسیله افتخار بود، امروز عامل سرافکندگی است. اگر در دوره قبل دعوا بر سر پذیرش یا عدم پذیرش و درستی یا نادرستی ایده کمونیسم بود امروز دعوا دیگر بر سر ایده‌ها، اهداف، اصول و... نیست. دعوا بر سر چگونگی رسیدن به این ایده‌ها، تاکتیکهای عملی برای تحقق این اهداف و رهنمودهای مشخص و عملی برای کسب هم‌زمنی پرولتاریاست. امروز حتی بسیاری از احزاب بورژوازی هم خود را به قبول سوسیالیسم "مقید" می‌دانند و به مشغول داشتن خود به این ایده افتخار می‌کنند. راه‌کارگر اگر این واقعیت را می‌داندست، به این "شرف و افتخار" غیررمیثی، افتخار نمی‌ورزید و اساسی‌ترین عامل تعرفه، اسزواضع "جبالفلاسی" را قوت تلقی نمی‌کرد.

به‌رغم سیاست امساع ما<sup>(۱)</sup> از پیوستن به شورای ملی مقاومت، این "نمورات" و "افتخارات" باطل نبود. "اصول" ما

---

۱- برای اینکه برخلاف راه‌کارگر از کلی بافی در اشاره و ایما، بهره‌بریم و بتوانیم مواضع خود را بطور صریح و مشخص و نا‌انجا که به ما مربوط می‌شود مطرح کنیم ما اریقیه "جبالفلاسی" (اگر وجود داشته باشد) می‌گذریم تا خود راه‌کارگر بدفاع از مواضع‌شان بشنید.

برای عدم الحاق به شورای ملی مقاومت "باوری های" مانن بود. نا باوری شما و اعتقاد به همان اصولی بود که امروز بصورت مفتضانهای از معادلات شما حذف شده است.

پس ببینیم این اصول چه هستند که تا این درجه و با این میزان شمارا بدشمنی با خود واداشته اند. آری باید ببینیم شناخت "واقعتهای زمینی" و شناخت جایگاهی که در "محور مختصات واقعیت" در آن قرار داریم و سیاستهایی که برای مداخله در این "واقعتهای" باید "اتخاذ" کنیم چه بوده اند، و چه باید باشند؟ سیاستهایی که ما را "قدم به قدم" به نقطهای در روی این "محور مختصات" نزدیکتر سازد که برچم واقعی (ونه خیالی) ظفر نمون پرولتاریای انقلابی را در محور آن سرازیم و پیروزی آنرا بیک "واقعیت زمینی" تبدیل کنیم!

"...چپ انقلابی صرفاً (۱) با اتکاء به اصول و اهداف نهایی خود "شورا" را نقد کرده است، حال آنکه با چنین معیاری همیشه، همه چیز جز خود همان اصول و اهداف نهایی، محکوم و باطل شناخته خواهند شد... اینک چون بنی صدر ولیبرالهای ضد انقلابی در ترکیب "شورا" هستند، چون دستگاه مذهب از دستگاه دولت تفکیک شده و چون برنامه "شورا" برنامه پیروزی قطعی انقلاب نیست پس ما با آن ائتلاف نمی کنیم، پاسخ به وضعیت نیست. فرمولی سکتاریستی و ضدائتلافی برای همه وضعیتهای و برای تمام شرایط است: فرمولی که اصول را در خدمت انزوا و ناتوانی در تغییر وضعیتهای کار می گیرد." (۲)

اولاً- ماهیچگاه و در هیچ یک از تشریحات خود "اصول و اهداف نهایی" خود را نقطه اتکاء، "نقد" شورای ملی مقاومت قرار

---

۱- تاکید از راه کارگر

۲- همانجا. تا کند از ما

نداده ایم. اصول و اهداف نهایی ما، سرنگونی نظام سرمایه داری، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، محو و نابودی طبقات استثمارگر، امحاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استقرار سوسیالیسم است. اهداف نهایی ما تحقق کامل و تمام برنامه حداکثر پرولتاریست، پس چنین برنامه ای چه "صرفاً" و چه غیر "صرفاً" که راه کارگر روی آن تأکید دارد، نمی تواند و نباید معیار "سازشها" و "ائتلافها" با اقشار حربه بورژوازی و حتی بورژوازی قرار گیرد و تا به حال هم نگرفته است. راه کارگر اگر هنوز سر در حیط خاطر ندانست، اگر در اندیشه های پوپولسی دود عوطه و رسود، درک معنوسی از این برنامه و اهداف نهایی آن اراشه نمی داد، نانیای راه کارگر اگر مادقا به اعتقاد داشته باشد که "تقد رضعبت، کلیتاً شورای ملی مقاومت" (۱) است. هیچگاه نباید و با هیچ "سینی" نمی تواند پس حکم را صادر کند که فرمول "سکتاریستی" و "عدا ائتلافی" ما "فرمولی" برای "همه و وضعینها" و برای "تمام شرایط" بوده است ما با توجه به وضعیت اقتصادی - سیاسی جامعه، با توجه به دوران انقلابی کیونی و مرحله انقلاب دمکراتیک ایران هرگونه اتحاد و ائتلاف حسبهای با نیروهای غیر پرولتری را تنها و تنها بر اساس چهارچوب برنامه حداقل پرولتاریا میسر می دانیم و نه چیزی کمتر از آن. لنینیسم سما می آموزد که هیچ کمونیستی مجاریست در یک دوران انقلابی برمنایی بجز چهارچوب برنامه حداقل با نیروهای دیگر وارد ائتلاف شود. ما برخلاف راه کارگر ایستادگی روی چهار چوب این برنامه را بهیچ وجه پذیرش یا عدم پذیرش همزونی پرولتاریا تلقی نمی کنیم. ما همانقدر که اعتقاد داریم بدون همزونی پرولتاریا و بدون اعمال دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و رحمتکشان شهر روستا امکان پیروزی انقلاب دمکراتیک

وجود ندارد، بهمان میزان نیز اعتقاد داریم، خرده سوزواری  
اگر دمکرات باشد نمی‌تواند منافع خود را در این برنامه ببیند.  
اما این افسادگی بهیچ وجه بمنابۀ آن نیست که برخلاف آنچه  
که راه‌کارگر مدعی آنست، اتحاد عمل‌های مقطعی و ائتلاف‌هایی که  
در خدمت این هدف در جهت استحکام و تقویت جنبش انقلابی ارزیابی  
شود، حول بلاتفرم‌هایی تا بین تراز این چهار چوب منقصر تلقی  
کنیم. ما این سیاست را در بسیاری مقالات نشریه کار و در برخی  
قطبنامه‌های اولین کنفرانس سازمان توضیح داده‌ایم و در اسحا  
نیز در جای خود بدان خواهیم پرداخت. ما همچنان روی ضرورت  
بپذیرش چهار چوب برنامه حداقلی بی‌ولتاریا معنای برنامه تشکیل  
یک جنبه صد امربالاستی - دمکراتیک پای می‌نشاریم. ما  
همانقدر روی این چهار چوب پای می‌نشاریم که بر بهبودی بودن  
نشانی فکری و اعتشاش! بدیشۀ راه‌کارگر.

راه‌کارگر آشفته‌فکر که امروز در نتیجه "ضعف فعالیت خود"  
از بسیاری اصول اولیه خویش دست‌شسته است می‌خواهد با آشفته  
کردن بسیاری از معیارها و درهم ریختن خلی ارخط و مرزها این  
آشفگی را به "حزب انقلابی ایران" هم‌سراست دهد.

این آشفنگی که امروز در زمینه‌های مختلف و موارد متعدد  
بخشم می‌خورد، در دیدگاه‌های راه‌کارگر بصورت خود نبود و  
با آگاهانه شکل سیستماتیک بخود گرفته است. برای اینکه این  
سیستم آشفته را بهتر بسازیم در این بخش محور به استفاده از  
نقل قول‌های طولانی باری هستیم، هر چند ممکن است این امر کسالت  
آورد به نظر برسد.

## الف - مرحله انقلاب و برنامه پرولتاریا

راه کارگر می گوید: "وضعیتی که بتوان وحدت کارگران و زحمتکشان را نقدا و بلاواسطه حول برنامه سوسیالیستی آغاز کرد، وضعیتی است که بیانگر توان هم‌مونیک پرولتاریا و توازن مساعد قوا به نفع برنامه پرولتاریا باشد، از این رو راه ما راه استقلال به سوسیالیسم (۱) است، یعنی ما از همین لحظه برنامه پرولتاریا را پیش می‌کشیم و برای آن تبلیغ می‌کنیم ولی آنرا مبنای سازشها قرار نمی‌دهیم، بلکه سازشها را در جهت آن صورت می‌دهیم!

تضاد وضعیت کنونی در ایران، تضاد میان فعلیت یک انقلاب ضد سرمایه‌داری و ضعف پرولتاریاست. حل این تضاد نه با کنار گذاشتن برنامه پرولتاریا قابل حل است و نه با نادیده گرفتن ضعف هم‌مونیک پرولتاریا. این تضاد را بصورت دیگری نیز می‌توان تصویر کرد: در حالی که پیروزی این انقلاب در گرو دمکراسی پرولتری است رژیم خمینی حتی ابتدایی‌ترین عناصر دمکراسی بورژوازی را تحمل نمی‌کند! انقلاب توده‌ای ضد سرمایه - داری ایران بر سر راه خود با حفره‌ی هولناکی مواجه گشته است: ولایت فقه! .... کسانی که به بهانه ضدیت رژیم خمینی با دمکراسی بورژوازی، مبارزه برای دمکراسی پرولتری را هنوز زود می‌دانند و همینطور کسانی که جز با برنامه دمکراسی پرولتری حاضر به هیچ سازشی و ائتلافی با نیروهای غیر پرولتری علیه رژیم خمینی نیستند، یکی از راست‌و دیگری از چپ دچار خطای ارزیابی در مورد

وضعیت اند.... در وضعیت حاضر هم دمکراسی پرولتری و هم دمکراسی سوزوایی هر دو زیر ضربه‌ی این رژیم قرار دارند و بهمین دلیل در مبارزه برای سرنوشتی رژیم تا حد معینی امکان تداخل و سازش دارند... دمکراسی سوزوایی، آزادیهای سیاسی است... آزادیهای سیاسی فعلی از برنامه پرولتاریاست... آنچه برای دمکراسی پرولتری و انتقال به سوسیالیسم ضرورت می‌یابد، مقدم دارد، خود دمکراسی پرولتری و انتقال به سوسیالیسم نیست... بلکه تغییر تناسب قوا و آرایش صفهاست. اشتباه جبران ناپذیری است اگر تصور کنیم که این تغییر جز با پیش نهادن "برنامه پیروزی قطعی انقلاب" (دمکراسی پرولتری) برای حزب انقلاب و سازشی میسر نیست. زیرا دمکراسی پرولتری وجهت گیری سوسیالیستی محصول یک سازماندهی است و نه آغاز آن. این سازماندهی را باید با وظایف معوق انقلاب، بازپیش کشیدن فعلی یا فعلی از برنامه پرولتاریا و نه بازپیش نهادن تمامی آن درید و امر آغاز کرد: (۱) این حملات "واقع بینانه" اغتشاشات فکری راه کارگرا نسبت به مسأله اساسی انقلاب بنحویس بسیار روشنی سماش می‌گذارد. اول از همه از رفقای راه کارگر باید پرسید این "برنامه ما" بالاخره چه برنامه است؟ برنامه حداقل پرولتاریاست یا برنامه حداقل آن؟ هدف نهایی (انقلاب سوسیالیستی) را مدنظر دارد یا هدف مرحله‌ای (انقلاب دمکراتیک) را؟ پیروزی قطعی آن با دیکتاتوری پرولتاریا محقق می‌شود یا با دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان؟

لبنی قاطعانه تاکید می‌کند، پیروزی انقلاب دمکراتیک در برقرار ای دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقان نهفته است، راه کارگر اگر به بداعات خود که مدعی بود انقلاب ایران را ز نظر شکل دمکراتیک و از

نظر محتوا سوسیالیستی است، رجعت نکرده باشد و اگر نخواهد وجه تمایز بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی، بین برنامه حداکثر و برنامه حداقل پرولتاریا را مخدوش سازد، باید بگوید که این انقلاب بالاخره چه چیزی را متحقق می‌کند؟ راه کارگر باید به این مسئله کلیدی پاسخ مشخصی بدهد!

اما راه کارگر بر خلاف تروتسکیست‌ها نه قاطعیت آنرا دارد که با طرح برنامه انتقالی، برنامه حداقل یعنی برنامه فوری ترین درخواستها را از برنامه پرولتاریا حذف نماید و نه هنوز به این نتیجه رسیده است که انقلاب ایران را یک انقلاب سوسیالیستی قلمداد کند، لذا بهمان شیوه همیشگی (که نمونه بارز آنرا قبلاً مورد بررسی قرار داده ایم) مسائل اساسی انقلاب ایران را در هم ریخته و با مخدوش کردن وظائف اساسی پرولتاریا در مرحله دمکراتیک و سوسیالیستی، انقلاب، درهم ریختگی ذهنی خود را بر خود پوشیده نگه میدارد. چه کسی است که نداند مانیز (همانگونه که رفقای راه کارگر می‌خواهند) "برنامه پرولتاریا" یا "برنامه سوسیالیستی" را مبنای سازشها قرار داده ایم و نمی‌دهیم. چه کسی است که نداند مانیز همانند رفقای راه کارگر "سازشها" را در "جهت انتقال به سوسیالیسم صورت می‌دهیم" البته با این تفاوت که برخلاف رفقای راه کارگر اعتقاد داریم، حتی در صورت توان هزمو نیک پرولتاریا و توازن مساعد قوا به نفع پرولتاریا، کمونیست‌های برای کسب پیروزی در این مرحله وحدت کارگران و اقشار میانی جامعه را نه حول برنامه سوسیالیستی بلکه بر مبنای برنامه انقلاب دمکراتیک باید تأمین نمایند. لنینیسم جای بحث باقی نگذاشته است که هر مرحله از انقلاب پرولتری متناسب با وظایفی که پیشا روی خود دارد، صف بندی مشخصی از نیروهای طبقاتی را طلب می‌کند.

مسئله مرحله انقلاب و چگونگی درک آن، یکی از مسائل

مورد مشاخره جنبش کمونیستی در ایران نه تنها امروز بلکه در حادثه‌ترین شکل آن در سالهای مختلف اوج جنبش توده‌ای بویژه بعد از سال ۵۷ بوده است. مسأله اساسی نه تنها درک مضمون این مرحله بندی بلکه در اساس چگونگی کار برد این درک در اتخاذ سیاست نسبت به طبقات و اقشار اجتماعی غیر پرولتری و بطریق اولی نسبت به نمایندگان سیاسی آنها بود.

درک از انقلاب دمکراتیک بعنوان یک مرحله و یک گام ضروری که تمسک خود را از ملزومات عینی رشد مبارزه طبقاتی و شکوفایی آتی آن می‌گیرد، مفهومی بجز نیاز تاریخی جامعه ما در گذار از چنین مرحله و پشت سر گذاردن یک اتحاد وسیع طبقاتی در میان توده‌ها را در بر ندارد. لذا، برنامه پرولتاریا برای این مرحله نیز متضمن پاسخ هر چه دقیق‌تر و روش‌تر به چنین الزام عینی و عملی است. هر کس این واقعیت را درک نکند خود را در چهار حوض تخیلات ذهنی سردرگم مینماید، طبیعتاً بناچار نیز با حفره‌های بنحیده و بغرنجی روبرو گردیده، دچار بی‌بررسی‌ها یا بهتر است گفته شود برنسیب‌فروشی خواهد گشت.

برنامه پرولتاریا برای این مرحله از انقلاب (مرحله دمکراتیک) دقیقاً مبتنی بر منافع مشترک طبقات معین و مشخص است که در کنار و به همراه پرولتاریا بر قلعه نظام مبتنی بر کار مزدوری می‌کوشد. این برنامه رهسپار کلی ورشوس حزبی، رهسپار ملی ورشوس فزعی منافاتی را در بر می‌گیرد و برای طبقه کارگر نخبه بر رهسپار ملی برنامه که مشخص کننده و مبسب اهداف مرحله اول است، به آنها اهمیت درجه اول بلکه اساسی دارد و این مسئله تنها نقطه اشتراک واقعی میان او و طبقات دیگر است، اشتراک در بقیه موارد تابع حسن اصلی است و آن اشتراک در هدف، درهم کوشیدن آن چیزی است که این وحدت را الزامی می‌سازد، یعنی در هم کوشیدن استخوان بندی اصلی نظام متفور کموسی و اهرم و عصای



دست آن یعنی ارتش، بوروکراسی وابسته و حافظ آن. ببینیم از این نقطه اشتراک راه کارگر چه درکی دارد و تا چه حدی این هدف اولیه و بدیهی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را برآورده می نماید. ما بر خلاف رفقای راه کارگر همانقدر که اتحاد کارگران و زحمتکشان شهر و روستای ایران را حول برنامه سوسیالیستی لامحال و ناصحیم می دهیم، اما همین دلیل که معتقدیم "دمکراسی پرولتری و جهت گیری سوسیالیستی" محصول یک "سازماندهی" است، معتقدیم این "سازماندهی" نه به شیوه پراگماتیستی ما و سازشهای وقت و بی وقت ما، بلکه باید کاملاً و از زوی برنامه از پیش تعیین شده صورت پذیرد. و چنین برنامه ریزی مقدور نیست جز با شناخت دقیق و مشخص از وضعیت عینی و ذهنی جامعه جز با بررسی دقیق از شرایط اجتماعی طبقات و نیروهای اجتماعی، توانایی، ظرفیت روحیه، خواستها و منافع و نقش تاریخی هر یک از آنها، جز از طریق شناخت واقعی روحیه حاکم بر جامعه و صف آرائی ویژه آنها در مقابل حاکمیت سیاسی موجود. آری "این سازماندهی باید با پیش کشیدن فطلی یا فطلهایی از برنامه پرولتاریا و نه با پیش نهادن تمامی آن آغاز گردد". اما پرولتاریا باید برای هر فصل و یافتهای برنامه خود، برداشت روشن، مدون و صریح و دقیقی داشته باشد. باید بداند عناصر و نیروهای سازش برای هر فصل و یافتهایی از برنامه اش چه نیروهایی هستند و تا کجا با آن خواهند بود و چگونه او را در جهت تحقق اهداف برنامه ای اش یاری خواهند رساند. پرولتاریا بویژه برای مهمترین این فطلهای یعنی سر فطلی که در آن دمکراسی پرولتری متحقق شود وجه تمایز ویژه ای قائل است. اگر پوپولیسم تا کسوف از پیوند مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه ضد سرمایه عاجز بود، اگر بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی دیوار چین می کشید، اگر محدوده فکری اش از محدوده انقلاب دمکراتیک فراتر نمی رفت ولی تجربیات

عمیق همین چندسال انقلابی، بیولناریای ایران را به این حد ارا  
آگاهی رسانده است که بفهمد چه برنامه‌ای و با کدام اصول قادر  
خواهد بود مکراسی بیولتری وجهت گیری سمت سوسالیسم را  
متحقق کند. بیولناریای ایران در تجربه اخیر آموخته است  
همانهایی که هرگونه تفاوت وظیفه بین انقلاب دمکراتیک و  
انقلاب سوسالیستی را بصورت مکانیکی نفی می‌کنند، همانکسانی  
که تداخل دیالکتیکی این دو انقلاب را مخدوش می‌سازند همانهایی  
هستند که دره‌ای عمیق طروی پای طبقه کارگر حفر می‌کنند، دیواری  
عظیم تراز دیوار چین میان تحقق دمکراسی و سوسالیسم می‌کشد  
و بیروزی قطعی را از طبقه کارگر سلب می‌کنند. جالب است که همه  
اینها بعد از مدت‌ها کنگاش و دودلی و سردرگمی از یکجا سر در  
می‌آورند: از نفی برنامه حداقل، از نفی شعار جمهوری دمکراتیک  
نوده‌ای، از بیولسم نات، از تشکیل جنبه براندازی، از نزدیکی  
با سوز زواری! پس با ابداع آن کنم که در هم ریختگی فکری راه کارگر  
بشمار آید که ماسی از ذهبات امروزش باشد نتیجه تناقض گذشته  
اوست. چون راه کارگر درک خود را از مرحله انقلاب برنامه  
بیولناریا نبوده بگمیدارد، اما در لایای ابهامات یک جبر  
را بهان می‌کند: عدول از نقطه نظرات گذشته و تلاش برای  
اتحاد یک جنبه نفی با (جنبه براندازی) مرکب از همه سروهای  
ایورسیون، علیه رژیم "فقها"!

## ب- چگونه ائتلافی و با کدام نیروهای اجتماعی؟

راه کار کرد در مقاله "نورای ملی مقاومت" دایم از "سازشها" و "ائتلافات" دم می‌زد، دایم از اینکه "چپ با بدست‌ها" "سازشها" برند و "ائتلافها" با دیگر نیروها اسام دهد، محبت عثمان می‌آورد، ولی هیچگاه، مصور با ائتلافها، برنامه این سازشها، ابعاد و نیروهای آن و حکومگی و هدف آرامش‌محض نمی‌کند. ما همانگونه که بارها گفتیم با "سازشها" و "ائتلافها" نا آشنا که بطور کلی در راستای منافع پرولتاریا فرار داشته‌اند مخالف نیستیم و نمی‌توانیم مخالف باشیم. اما محبت کردن از این "سازشها" نا وقتی روی هوا باشد و صفتی منحصی را برای هدف معینی روشن نکنند، نمی‌توانند حتی مورد بررسی قرار گیرند. راه کارگر با این طرحهای کلی سعی کرده‌است به فقط سیاست چپ را نسبت به "سازشها" در هم بربرد که حتی خود مقوله "سازش و ائتلاف" را بیک امر بی‌من و بدون اصول تبدیل نماید. ما سازش داریم تا سازش، ائتلاف داریم تا ائتلاف. این "سازشها" می‌تواند از یک اتحاد عمل ساده، یک آکسیون خیابانی، یک حمایت پارلمانی تا یک ائتلاف حبه‌ای برای سرنگونی یک رژیم و یک اتحاد حبه‌ای برای سرنگونی یک نظام و استقرار نظم جدید را شامل شود. پرولتاریا برخلاف راه کارگر همه این "سازشها" را یک کیسه نمی‌کند، و بایک برنامه سراغ همه آنها نمی‌رود. پرولتاریا برای هر کدام از این سازشها، برنامه و نقشه معینی دارد و از آن هدف معینی را دنبال می‌کند. درست کردن یک نسخه یا یک دستورالعمل کلی که باید یا این یا آن نیروی غیر پرولتری دسته "سازشها" یا

زینم، هماغه را جفانه و ساده لوحانه است که هر سازش و با ائتلافی  
رابطه‌ورگلی غیر مجاز دانسته و محکوم بدانیم. کمونیستها جز در  
موارد مشخصی با سازشها و ائتلافات برخورد نمی‌کنند. لنین خطاب  
به آدمهای ساده لوح و بی تجربه‌ای که فکر می‌کنند با مجاز دانستن  
سازش و مصالحه بطورگلی می‌توانند حداقل مرز بین اپورتونسم و  
مارکسیسم را از بین ببرند می‌گوید:

"به چنین افرادی تا زمانیکه به این نکته پی نبرده‌اند  
که تمام حداقل‌ها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک و تا  
حدود معینی مشروطند به هیچ طریقی جز از راه تعلیم و تربیت  
و تنویر افکار و تجربه سیاسی طولانی نمی‌توان کمک کرد.....  
تمام مطلب (لزوم توسل به سازشکاری و مانور) برای اینستکه  
بتوان این تاکتیک را به منظور ارتقاء (نه تنزل) سطح عمومی  
آگاهی پرولتاریا، انقلابگری و استعداد وی برای مبارزه و  
بیروزی نگاریم." (۱)

با دیدن سازشهایی که شرایط عینی جنبش آنها ایجاب  
می‌کنند با سازشهایی که از روی ضعف، تردید و حسن صورت می‌گیرند  
فرق گذاشت.

با دیدن سازشهای مختلف را در موارد متفاوت و در مقاطع مختلف  
از یکدیگر تفکیک کرد. چنین سازشهایی مطلقاً نمی‌توانند دارای  
برنامه و بلاتفرم واحدی باشند. بعلاوه طبقه کارگر در برخورد  
با هر طبقه اجتماعی و هر نیروی سیاسی مناسب با نگاه اجتماعی  
آن بر سیاست معین و خاص آنرا دارد. سیاست ائتلافی پرولتاریا  
با کارگر روستا، دهقان فقیر، زحمتکش سینه مرفه شهری، خرده -  
بورژوازی مرفه، بورژوازی کوچک و بزرگ از زمین تا آسمان با هم  
فاصله دارند. سیاست اتحاد و پیوند همان سیاست حمایت و

---

۱- جب روی، بیماری کودکی در کمونیسم (ناکندها از لنین).

پشتیبانی نیست، همانگونه که اتحاد، اختلاف نیست. این سیاستها هر کدام پلاتفرم و برنامه ریزی ویژه خود را می طلبند. راه کارگر می خواهد با یکسان نشان دادن مضمون "اختلافها"، "اتحادها" و کلیت دادن به آنها برای همه اختلافها و سازشها "مضمون" واحدی بترشد. ماعلت این تداخل معاهیم را که از جانب راه کارگر عمدا صورت گرفته است بعدا توضیح خواهیم داد. راه کارگر مدعی است: "اشتباه جبران ناپذیری است اگر تصور کنیم که این تغییر (ناسازگوار آرایش صفا) جز با پیش نهادن "برنامه پیروزی قطعی انقلاب"، (دموکراسی پرولتری) برای هر اختلاف و هر سازشی میسر نیست، زیرا دموکراسی پرولتری وجهت گیری سوسیالیستی محصول یک سازماندهی است و نه آغاز آن" (۱) راه کارگر کاملا درست می گوید، پیش گذاشتن برنامه پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک برای "هر اختلاف و سازش" میسر نیست، تا اینجاق یا راه کارگر است. اما راه کارگر با این "حق" می خواهد حق بدست دادن یک برنامه برای پیروزی قطعی انقلاب (دموکراسی پرولتری) را از پرولتاریا سلب کند. چون همانگونه که برنامه پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک برای هر اختلافی میسر نیست، بهمانگونه نیز اختلاف جبهه ای برای پیروزی قطعی انقلاب نیز با هر برنامه ای ممکن نخواهد بود. راه کارگر اشتباه بزرگی مرتکب نشده است، فقط مرز این "هر" را بهم ریخته است. ما بر خلاف راه کارگر معتقدیم ایحاد یک اختلاف و برقراری یک جنبه برای سرگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک نوده ای جر با برنامه حداقل پرولتاریا یعنی برنامه پیروزی انقلاب دموکراتیک میسر نخواهد بود. راه کارگر می تواند روی مضمون، مفاد و بسند بسند این برنامه وارد جر و بحث شود، ولی نمی تواند

(۱) - (همانجا تاکیدار ماست)

از اساس منکر ضرورت چنین برنامه‌ای باشد. مگر آنکه روی خیلی از "اصول" خود تجدید نظر کرده باشد! که البته تجدید نظر کرده است:

"شورای ملی مقاومت" جبهه‌ی براندازی رژیم نیست، بلکه فقط کاندیدای آنست و تلاش‌هایش برای براندازی رژیم با نتایج معکوسی که داشته است به بی‌بست... منتهی گشته است؛ پس هیچگونه دلیلی وجود ندارد که کسی که قصد براندازی رژیم را دارد، جایگزین آن را بپذیرد... انتقاد مانه شورای ملی مقاومت فعلی از آنکه منوچه برنامه آن به منابه برنامه دولت موقت باشد بعداً منوچه برنامه و ناکتیک آن در رابطه با سرنگونی رژیم حبیبی است (۱) راه کارگر که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش جامعه را (بحوان خود را) در مقابل رژیم‌ها و افسارگسیخته‌خیمی سخت "بلاکلیف" و "سرگردان"، "ضعیف" و "متلاشی‌شده" ارزیابی می‌کند، حاضر شده است به فقط از برنامه حداقل خود پایین نیاید و مسئله "جایگزینی" را مسکوت بگذارد بلکه حتی حاضر است فقط بر سرشوه سرنگونی و جایگزینی و ناکتیک سیاسی بجای ناکتیک مسلحانه به توافق برسد و جبهه‌اش را با شورای ملی مقاومت تشکیل دهد. معلوم نیست اگر ناکتیک‌های مجاهدین کارساز می‌افتاد و به بی‌بست منتهی نمی‌شد راه کارگر چه موصی در قبال "دولت موقت" بی‌مدر و روحی اتحاد می‌کرد. گذشته از آنکه راه کارگر حتی تحلیلهای قلبی خویش را از علی و ضرورت اتحاد شوه‌های بلاکتیکی مجاهدین که ریشه در دیدگاه‌ها و تمایلات طبقاتی آنها داشته است به فراموشی سپرده است و گذشته از اینکه امروز در موضع یافتاری روی یک برنامه جایگزینی فرار ندارد، نسبت به سیاستهای آینده خود نیز چشم‌انداز بارووسی بصورتی می‌کند و در ادامه همین بحث می‌گوید "...السه

در توازن قوای حاضر اگر رژیم خمینی خودنخود فرو بریزد، با یا خیزش توده‌ای فضای مساعدی برای بسیج توده‌ها و از آن طریق سرکونی رژیم فراهم سازد.... شورای ملی مقاومت کاندیدای اول جایگزینی رژیم خواهد بود. اینکه در آن صورت سیاست ما در قبال آنان چه باید باشد نه ارزیابی مشخص از وضعیتی متفاوت بر می‌گردد که جایگزین واقعیت کنونی خواهد شد و پیشاپیش نمی‌توان درباره آن فرومولی مادر کرد. (۱)

رفقای راه‌کارگر رشد معکوس کرده‌اند، آنها فکر می‌کنند اگر پرولتاریا از برنامه حداقل خودپایس بیاید "شورایی‌ها" هم از مواضعشان دست خواهند داشت! حقیقت آنستکه راه‌کارگرایان این کار برنامه خود را تا حد برنامه شورا تنزل می‌دهد آنها با ساده‌نگری خاص خود تصور می‌کنند بورژوازی و خرده‌بورژوازی اگر امروز از "ضعف توده‌ها" و ضعف تشکل پرولتاریا سوء استفاده نموده روی جمهوری دمکراتیک اسلامی شان می‌انند، فردا که به قدرت برسند، از سر خر شطان پایین خواهند آمد و به نفع توده‌های زحمتکش موضع خواهند گرفت! با چیزی نزدیک به آن که فعلا ارزیابی آن برای رفقای راه‌کارگر گویا مقدور نیست! آنها نه فقط هم امروز وظیفه‌ای برای طبقه کارگر نیست به "کاندیدای اول" جایگزینی خمینی قائل هستند، بلکه با این همه نبوغ می‌خواهند پیشاپیش دست خود را برای "مابورها"، "سازشها" و "ائتلافهای" آینده نیز بسته باشند!

ولی ما پیشاپیش و قبل از آنکه رفقای راه‌کارگر به ارزیابی مشخصی از "احتمالات" خود رسیده باشند آنها می‌گوئیم:

اولاً- نه تنها رژیم جمهوری اسلامی بلکه هیچ رژیم خود

بخود فروسمی برسد. البته رفقای راه کارگر نظر دیگری دارند و در بسیاری موارد اشتیاق مجاهدین را ساینده می کنند و ایستگاری را این موارد است: "خمینی آماده سرنگونی است، اما کسی نیست که سرنگون کند" (همانجا). گویا بزعم رفقای راه کارگر، اگر در مواردی مارکسیسم پاسخگوی مسائل نباشد، اما امتثال الحکم با حکومت "منتهی رسیده آماده افتادن است اما چون دستی نیست که او را بگیرد نمی افتد" اتفاقا مجاهدین هم از همین دستورالعمل راه کارگر سروری کردند. دست هم دراز کردند اما "خمینی" سرنگون نشد! بهر حال اگر حسن بوده ای نباید اگر بیرونی که باید خمینی را سرنگون کند و خود بداند که باشد اطعمیان داشته باشد خمینی خود بخود سرنگون نخواهد شد.

بائسا - اگر با حیرت نوده ای "مضای مساعد" (خوب توجه کنید "مضای مساعد") و به قیام نوده ای (راه کارگر شرم دارد و یا و نسبی کندار است که بگوید تمام نوده ای)، بلکه اگر بزیان راه کارگر با حسن "مضای مساعدی" زمینه برای بسیج نوده ها و از آن طریق سرنگونی خمینی (و نه رژیم جمهوری اسلامی) فراهم شود، و به اعتماد ما اگر با حیرت نوده ای، شرایط برای قیام عظیم نوده ها و سرنگونی فخرآمر رژیم جمهوری اسلامی فراهم شود، رفقای راه کارگر مطمئن باشند که حداقل یک قدرت دوگانه شکل خواهد گرفت که یک روی آن ارگانه های اقتدار نوده ای و در رأس آنها پرولتاریا خواهد بود. اما اگر به فرض محال "کاسه دیدای اول" راه کارگر هم قدرت را تماما از حاکم پرولتاریا و توده های رحمتکس درآورد، و اگر رفقای راه کارگر هم در اصول عام مارکسیسم - لنینیسم محدود نظر کرده باشند، مارکسیسم از همین امروز به ایسان می گوید که حربه شوررواری (حیووع رادیکال و دمکرات آن و نه در اتحاد و ائتلاف با شوررواری که یک شبه) اگر در رأس انقلاب فرار بگیرد، خرابا بودی و نه کسب کاسبان انقلاب رسالت



دیگری به عهده نخواهد داشت و نمی‌تواند داشته باشد. اگر برای راه‌کار گراز بیش‌روشن نباشد برای مارکسیسم روشن است که چنین دولتی اولین وظیفه خود را سرکوب طبقه کارگر قرار خواهد داد. پس پرولتاریا نیز با هر ارزیابی که داشته‌باشد نمی‌تواند سیاستی جز مبارزه با این حریفان اتخاذ نماید. اما اینکه این مبارزه به چه شکل و با چه شیوه‌ای پیش خواهد رفت فقط این مسئله نیازمند "ارزیابی" از شرایط منفا و تاست. اسباب عامی است که حتی رویزیونیستهای خروشنفی بدون "حاکمیت" کردن یک دوران جدید و بجز درهم ریزی سسئلماتک بنای مارکسیسم- لنینیسم نتوانستند آسرا بکنند. حالا چرا رفقای راه‌کار گراز اسباب مسلم را به این سادگی بی‌بها می‌کنند معلوم نیست! ما در اینجا نیز هیچ ضرورتی به دامن زدن بحث‌های کهنه شده نمی‌بینیم. تجربه حتمش پرولتاریای جهانی مالا مال است از رهمودهای مشخص و تکالیف و وظایف معین که در مقاطع مختلف تاریخی و در شرایط مشابه طبقه کارگر می‌یابد در سال‌های عبرت‌آموزی اتحاد نماید. راه‌کارگر نمی‌تواند در اسباره سکوب اخبار کند، مگر آنکه این اصول را کهنه‌سده و غیرقابل کار برد شخصی داده باشد. راه‌کارگر نمی‌تواند از برنامه پرولتاریا و هویت آن صحبت کند مگر آنکه پیشاپیش وظایف اساسی پرولتاریا را نسبت به نیروهای این انقلاب و آمده آن و دولت حاکمیت مشخص کرده باشد.

راه‌کارگر نمی‌تواند به آنچه می‌گوید اعتقاد داشته باشد مگر آنکه به برنامه پرولتاریای اعتقاد باشد. راه‌کارگر در نقد یا فشاری سازمان روی برنامه خدا قل پرولتاریا برای تشکیل "حبه جایگزین" می‌گوید:

" سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در قطعه‌های نخستین کنگره خود ضمن اینکه وظیفه درهم‌شکستن اختلاف مجاهدین

بالبرالها سعی شورای ملی مفاومت را در برابر خود می‌سپد و  
آبادگی خود را برای "اتحاد" با سازمان مجاهدین خلق، مشروط بر  
حداثی از "شورا" و پذیرش برنامه عمل سازمان فدائیان اعلام می‌کند،  
از ایجاد یک آلترناتیو انقلابی بر اساس اتحاد نیروهای چپ  
انقلابی "بیر سخن" می‌گوید به این ترتیب، اگر سازمان مجاهدین  
از لبرالها جدا شود، برنامه عمل سازمان فدایی را بپذیرد،  
دلیلی ندارد که در درون این آلترناتیو انقلابی قرار نگیرد. اما  
چگونه می‌توان مجاهدین را به حداثی از لبرالها و پذیرش برنامه  
سازمان فدایی واداشت؟ به نظر میرسد که ایده ایجاد آلترناتیو  
انقلابی بر اساس اتحاد نیروهای چپ انقلابی "با پاسخ به این مسئله  
سیار ناسط مناسب است. بدین معنا که ابتدا چپ به آلترناتیو تبدیل  
می‌شود و آنگاه می‌تواند در موضع قدرت با سازمان مجاهدین خلق  
طرف شود و به اعتبار این قدرت، ائتلاف این سازمان را با بسی صدر  
ولبرالها در هم شکند و مجاهدین هم‌راهی جز پذیرفتن آلترناتیو  
انقلابی که بر اساس اتحاد نیروهای چپ تشکیل شده نخواهند  
داشت!..... "راه کار کرد ادامه می‌دهد: رفقای که ائتلاف با مجاهدین  
(با هر نیروی دیگر) را موکول به پذیرش برنامه "پیروزی قطعی انقلاب"  
"دمکراسی پرولتری"، "برنامه حداقل پرولتاریا و موکول به قدرت  
"حاصل یک برنامه انقلابی" می‌کنند، در حقیقت ائتلاف را محصول  
همزیستی و قدرت می‌بندارند. حال آنکه همزیستی و قدرت محصول  
ائتلاف و سازش است... اندکی واقع بینی و آشنایی با وضعیت  
جوانان کافی است تا بتوان با اطمینان گفت که اگر آوری چپ  
با اکثریت آن در برابر یک سقف و حول یک برنامه واحد نه‌سپاری  
سازمکن. بلکه مادر سبب سبب است" (۱)

رفقای راه کار کرد را و لگا ریزه کردن اصول و عامیانه کردن

مسائل می‌خواهند همان سمنحه‌ای را بگیرند که آخرازمه گرفته‌اند .  
یعنی هرگونه برنامه یعنی سرفرود آوردن در قبال مسائل خودنحودی  
یعنی اتفاقات تکنیکهای چرخشی تا ابدالدهر ، یعنی اجازه دادن  
به راه کارگر که هر طور می‌خواهد و هر جور فکر می‌کند ، بگوید و هر طور  
می‌خواهد ، موضع عوض کند . راه کارگر می‌خواهد آزاد و فارغ‌السال  
بین همه طبقات به گشت و گذار خود ادامه دهد و هیچ محدودیت و  
حد و مرزی هم برای جولانگری او وجود نداشته باشد . راه کارگر از  
حدود مشخص سیاست پرولتاریا و از تحقق صف مستقل طبقه کارگر  
گریزان است . راه کارگر اساس مسئله را می‌داند که فقط با سوشن  
برنامه نمی‌توان حزب طبقه کارگر را تشکیل داد ، می‌داند که فقط  
با تدوین برنامه نمی‌شود حزب را متشکل نمود . انرا هم می‌داند که  
بدون شکل "جیب" بدون سازماندهی پرولتاریا نمی‌خود نیروهای  
غیر پرولتاریا متشکل کرد . راه کارگر همه اینها را می‌داند . ولی فکر  
می‌کند همه این بلاها را سارش نکردن بسیر "جیب" آورده است .  
و حال اگر "جیب" بدون برنامه و نقشه دست به "سارسانتی" و "اشلاقهای"  
سزنده می‌چیز حل خواهد شد . راه کارگر "ضعف فعالیت خود" را می‌بیند .  
فقدان شکل لازم پرولتاریا را هم می‌بیند اما تا آنصورت برنامه‌ای  
خود را روی این اتفاق در نظر نمی‌گیرد و بنا بر این اساس اینجانب  
سرگمحه آور و می‌بمانی که خود در حین کارگری در همان محدوده  
کوچک ایجاد کرده است حساب نمی‌آورد . راه کارگر می‌بمانی و  
نشئت حساب را حساب غیب بودن برنامه می‌گذارد . راه کارگر از  
اینکه "جیب" تاکنون نتوانسته است حول یک برنامه مشکل  
شود ، این تصور را خود راه بداده که ممکن است برنامه‌ها اوستایی  
و غیر قابل انطباق با شرایط بوده‌اند . او از این نتوانستن به معنی  
برنامه رسیده است . شاید اگر راه کارگر بحای معنی برنامه ، مبارزه  
بر سر مفاد برنامه‌ای "دمکراسی" پرولتاری" را در دستور کار خود قرار  
می‌داد ، تعمق بیشتری را می‌طلبید و دامن ردن به صاحب جدیدی

را الزام آور می‌کرد. اما دعوت راه‌کارگزار "چپ انقلابی ایران" بسوی بی برنامه‌گی ما را بر آن می‌دارد بهمین اکتفا کنیم و بگوئیم که: رفقای راه‌کارگر وضعیت کنونی مجاهدین و کیفیت امروز "چپ" را معیار گریز از برنامه پرولتاریا قرار داده‌اند. آنها می‌گویند "اندکی واقع‌بینی" لازم است تا اطمینان پیدا کنیم متشکل کردن "چپ ایران حول یک برنامه نه تنها "ناممکن" بلکه "نادرست" است. وقتی هم "چپ" را نشود متشکل کرد مجاهدین که دیگر جای خود دارند. اختلاف با هر قشر از خرده‌بورژوازی نیز به طریق اولی امری است محال! فقدان این اختلاف سیر "چپ" را در حالت اسروانگه می‌دارد و به بحران تفرقه او بیشتر دامن می‌رود و طبعاً او را از تشکل حول یک برنامه معین بیشتر روویگردان می‌سازد. از نظر آنها رهائی از این دورنسلل ناکنند بر برنامه عملی نیست. با فشاری بر سازش است. رفقای راه‌کارگر با این "واقع‌بینی" داهیانه، دچار همان خطای اسطبان شده‌اند که بلخا ف در تدوین برنامه و نقش آلترناتیو سوسیال دمکراسی روسیه از روند انقلاب فرانسه بدان دچار شده بود. رفقای راه‌کارگر سیر محفوظات ذهنی خود را از روند واقعی وضعیت موجود استنتاج می‌کنند. آنها سیر برایین تصور هستند که برنامه پرولتاریا باید از این روند واقعی یعنی آنچه که وجود دارد رویسی شود. نه بر اساس آنچه که باید و می‌تواند متحقق شود، تدوین گردد. آنها سرهم‌اسند بلخا ف، استراتیژی انقلاب را سر مینای معروضات ذهنی خود معین می‌کنند. نه بر اساس ضروریات عینی جامعه. نه رفقا! برنامه پرولتاریا برای انقلاب آن چیزی نیست که اتفاق می‌افتد. برنامه پرولتاریا برای انقلاب، برنامه‌ای است که می‌تواند و باید وجود بیاید. برنامه پرولتاریا برای سازش با اقتشار و طبقات غیر پرولسرا چیزی نیست که می‌تواند مورد قبول این یا آن رهبری سیاسی و یا سازماندگان سیاسی این یا آن نیروی اجتماعی قرار گیرد. برنامه پرولتاریا برای اختلاف و سازش با هر طبقه و

قشراجماعی، برنامه‌ای است که در یک مرحله معین و یک زمان مشخص با خواسته‌های تاریخی و منافع طبقاتی آن طبقه و آن قشر اجتماعی همخوانی و انطباق داشته باشد و چنین برنامه‌ای باید بتواند خواسته‌ها و منافع طبقاتی آنها را در یک دوره مشخص نمایندگی کند. حال این برنامه می‌خواهد از جانب نمایندگان سیاسی این نیروها مورد قبول واقع شود یا نشود. چنین برنامه‌ای اگر مضمون واقعی خود را از منافع واقعی این طبقات نگرفته‌اند، برنامه‌ای است ذهنی، برنامه‌ای است روی کاغذ، فیر قابل تحقق و غیر عملی. اما اگر با منافع و خواسته‌های توده‌های غیر پرولترونیروهایی که باید با آنها "سازش" صورت پذیرد انطباق داشته باشد، چه از جانب نمایندگان سیاسی این نیروها پذیرفته شود و چه نشود، مادیت آن، راه‌گشای آن و واقعیت آن به قدرت آن تبدیل خواهد شد. سرولتاریا تنها با تبلیغ و ترویج نیروی چنین برنامه‌ای است که می‌تواند توده‌های خورده‌بورژوازی و نیروهای غیر پرولتر را بحود ملحق سازد و اگر نمایندگان سیاسی این اقشار در حق توده‌های خود خیانت ورزند اختلاف خود را اساساً از پایین با خود طبقات عملی خواهد ساخت. راه کارگر اگر به نفعه قطعه‌امه سازمان در مورد اختلاف مادمکراسی خورده‌بورژوازی و مجاهدین خلق (که عمداً ارجحیت رفقای راه کارگر نادیده گرفته شده است) بیشتر دقیق می‌شد و در آن تعمق بیشتری می‌ورزید دچار اس سرگیجه و استیصال نمی‌شد. مادراین قطعه‌نامه تا کید کرده‌ایم که دمکراسی خورده‌بورژوازی ( و از آن جمله مجاهدین) ناگزیر بین بورژوازی و پرولتاریا، پس دمکراسی پرولتری و فرمیسم و انقلابگری سوسان می‌کند. تاکتیک صحیح کمونیست‌ها باید این باشد که "از این سوسان استفاده نمایند و ابتدا نسبت به آن بی‌اعتنا نباشد. این استفاده اینست که نسبت به عناصر و نیروهایی که بسوی پرولتاریا روی می‌آورند در آن زمان در آن حدودیکه بسوی وی روی می‌آورند گذشتهایی بشود و در عین

حال علیه کسانی که بسوی بورژوازی روی آور می‌شوند مبارزه شود" (لنین). نتیجه قطعا این خواهد بود که رهبران و پیشوایانی که به خط سازش با بورژوازی ادامه می‌دهند روز بروز بیشتر افشاء می‌گردند و متروک می‌شوند. در مقابل پیگیرترین کارگران و زحمتکشان از اردوگاه دمکراسی خرده بورژوازی به اردوگاه انقلاب و بسوی پرولتاریا کشیده می‌شوند. چنین روزهایی اگر طولانی باشد اما دور نیست. راه کارگر اگر عمق این مسئله را درک می‌کرد به این نتیجه نمی‌رسید که بگوید:

"چپ انقلابی" باید پنبه "متحد طبقه‌ای" را برای همیشه از کوس در آورد" (۱)

خیر رفقا! طبقه کارگر نه تنها نباید پنبه "متحد طبقه‌ای" را از کوس خود خارج کند، بلکه باید محکم در مقابل این اکتشافات غیر مارکسی راه کارگر بایستد. طبقه کارگر باید متحد طبقه‌ای خود را در هر مرحله و در هر وضعیت بشناسد و بطور علمی هم بشناسد، نه تنها بشناسد بلکه دقیقا باید بداند که چگونه آنچه برنامه‌ای می‌باید باشد آنها احاد نماید. راه کارگر اگر بشکل مکانیکی با مسائل انقلاب برخورد نمی‌کرد، اگر قادر بود قانونمندیهایی عام را از متن واقعیات عینی بیرون بکشد، اگر قادر بود اعماق جامعه و حرکت نیروها را در نظر بیسند، بسیاری از معضلات امروز را نداشت. راه کارگر ساده اندیش در مقابل با هر بیجیدگی، در رودر رویی با هر دشواری ساده ترس، کونا هوس و راحت‌ترین راه را بر می‌گزیند. اما اس راه را با پیچیده‌ترین، بعمرنجن‌ترین، با روش‌ترین شکل برابر می‌دارد. ما اس شیوه را در گذشته‌ها شناسیم و هم اکنون در ارتباط با نیروهای ائتلاف و برنامه سرکیجه آور و بی‌محتوای راه کارگر برای ائتلاف با نیروهای غیر پرولتر بیشتر خواهیم ساخت.

راه کارگر برای رسیدن به اساتلاف ار همه چیز خود دست شنه است .  
راه کارگر تا دیروز می گفت : " جامعه ایران در دو سال  
گذشته در بطن بحران انقلابی "ره صدساله" رارفته بود . بنا بر این  
"انقلاب شیرین" از نوع انقلاب بهمی دیگر ناممکن بود و نا شعار  
مرگ بر استبداد و زنده باد اسلام دیگر نمی شد . کسی "گرگ و میش"  
زاد رکنار همه به آشخور بنا ورد ، اما بنی صدر و همچنین معاهد س خلق  
چشم بر این حقیقت بسته بودند . . . . . " (۱)

حال نه فقط امروز خود به این حقیقت چشم می بندد بلکه  
این "چشم بستن" را تصور بزه هم می کند او می گوید : " در حالی که  
پیروزی این انقلاب در گرو دمکراسی پرولتری است ، رژیم خمینی حتی  
ابتدایی ترین عناصر دمکراسی بورژوازی را تحمل نمی کند ! انقلاب  
توده ای ضد سرمایه داری ایران بر سر راه خود با حفره هولناکی روبرو  
است : ولایت فقیه ! . . . . در وضعیت حاضر دمکراسی پرولتری و هم  
دمکراسی بورژوازی هر دو زیر ضربه این رژیم قرار دارند و برای  
همین در مبارزه برای سرنگونی رژیم تا حد معین امکان تداخل و  
سازش دارند . . . . بورژوازی متوسط و کوچک نه فقط در دروه گذار  
از سرمایه داری به سوسیالیسم بلکه در هر مقطع و لحظه ای از این  
دوره و از جمله در لحظه حاضر ذخیره بورژوازی بررگند و در سگر  
مقابل طبقه کارگر و زحمتکشان قرار دارند . ولی با این حال در  
حنگ علیه رژیم خمینی ، ما می توانیم به سازشهایی با آنان دست بزنیم  
زیرا در آزادی های سیاسی دست فغانند . . . گذشته از ویژگی ضد دمکراتیک  
و فوق ارتجاعی رژیم خمینی عناصر خرده بورژوازی ترکیب جمعیت  
ایران و نیز تحرک فوق العاده افشار و لایه های کوچک خرد -  
بورژوازی در عرصه چالش های سیاسی کشور ایجاب می کند که طبقه  
کارگر برای خروج از وضعیت ضعف خود و با حفظ بهرجم خود دست به

سارنهایی تا این نیروها بزند" (۱) باید اذعان کرد که در هم ریختگی فکری راه کارگر بیشتر از آنکه ناشی از ذهنیات امروزش باشد، نتیجه تقاضای تفکرات گذشته است، چون راه کارگر درک خود را از مرحله انقلاب و وظائف پرولتاریا نسبت به آن پوشیده نگه میدارد، اما در لابلای اس اسهامات یک چیز را پنهان نمی‌دارد. تشکیل یک جبهه ملی ارهه نیروهای اپوربسیون برای پر کردن این "خفره هولساک" یعنی برای سرنگویی "حکومت فقها"!

راه کارگر که تا کون مسائل اساسی انقلاب را مسفک از هم و محرار یکدیگر مورد بررسی فرار داده است در سر خوردن تا طغیان و امبار اجتماعی نیز که باید بلوک طبقاتی در برابر رژیم حتمی را تشکیل دهند، ارههین روس استفاده می‌کند. سیاست کلی و غیره سختی نسبت به مسئله اختلاف نمی‌تواند در ارتباط غیر ارگاسک با طغیان و افشار با مشخص اجتماعی و بیا یک بر ما مهربانی نامعس و غیر عملی توضیح داده شود. ارههین روس که راه کارگر مرر بس طغیان را (ناحدی که امروز، ار یکدیگر تفکک شده است) در هم می‌برد، وضعیت اجتماعی و نفس تاریخی و موقعیت سیاسی آنها را یادنده می‌کند، تا بتواند آنان را حول "وحدت کلمه" و تحت لوای شعار مرگ بر "رژیم فقها" مرگ بر "رنجاع" و زنده "باد" "ابهام" منسکل سازد! رفقای راه کارگر گویا می‌خواهند جامعه را بقیه‌قرا سرند، آنها هنوز حسین صور می‌کنند که در وضعیت سیاسی ایران امروز با ایران قبل از انقلاب، تفاوت جدانی صورت نگرفته است. آنها هنوز به اس ناوردند که "خفره فقها" همان "خفره دیکتاتوری"، "جمعیت ساراضی" همان ساراضیان قدیم و طبقه کارگر این سگر سولادس و بر قدرت انقلاب در حد همان وضعیت "ضعیف" گذشته خویش و بیروانی (السنه اکثر آنها ساسد) همان پیروان قدیم است!

---

۱- "سورای ملی مقاومت و سیاست ائتلافی جت". (تا کمدار ماس)



راه کارگر اگر عقلش به چشمش نباشد، شعارهایی ببولیسنی قدیم را تکرار نمی‌کند و نمی‌گوید:

"طبقه کارگر برای خروج از وضعیت خود باید با حفظ برجم خود دست به سازشهایی... برسد" چون راه کارگر اگر ارسطو را بر بار انقلاب هیچ چیز ناموحته نباشد، باید حداقل این درس را گرفته باشد که "حفظ برجم" شعارهای نوحالی بی‌محتوا و بدون برنامه عملی معین تأمین نمی‌شود. ما در بحث مدتی در تارخ ماهیت ضدانقلابی بورژوازی و اینکه چرا بورژوازی ایران در "آزادیهای سیاسی دستفراش" نسبت به بیشتر نوصح خواهی داد. ولی قبل از آن باید مفهوم دمکراسی بورژوازی را آنگونه که راه کارگر "می‌فهمد" بهتر بشناسیم.

راه کارگر تصور می‌کند که دمکراسی بورژوازی یک مفوله ناشناخته است و فکر می‌کند که اینگونه دمکراسی تنها نه مفهوم آزادی بورژوازی است که در تحت شدیدترین شرایط دیکتاتوری نیز بخش‌های مهم آن بر خوردار هستند. دمکراسی بورژوازی بطور کلی ناظر بر آزادی مالکیت خصوصی و آزادی میدان بافنس تخیلات خرده بورژوازی با انعامی طیف آن سر هست. و این دو، در یکسان و روش برخورد یکسان حداقل در شرایط امروز و در دوران ما نسبت به آن ندارند. نقطه اشتراک آنها در همان حفظ مالکیت خصوصی است و اگر اولی به تناسب وضعیت طبقاتی و نقش خود در تولید اجتماعی درک گسترده تری از آن دارد دومی درک بسیار محدودی به لحاظ همان محدودیت طبقاتی خاص خود از آن دارد و در مقابل آزادی عمل بی قید و شرط اولی با انعام بقطه اشتراکش در اساسی ترین وجه یعنی حفظ مالکیت خصوصی، و بدلیل همین حفظ کردن حیات دیکه... کوچک خود در مقابل تنها هم گسترده اولی، با او در تضاد هم هست. اینجاست که برای او دمکراسی بورژوازی نه تنها محدود بلکه با بود می‌شود. درست

همینحاست که او با متحد دیگری که نه تنها محدودیت حوزه عمل غول سرمایه بلکه نابودی قطعی آنرا در منظر دارد، روبرو می‌شود. نیرویی که نه تنها محدودیتی برای دمکراسی بورژوازی قائل نیست بلکه آنرا به اوج خود می‌رساند تا خود سبب نابودی خود را فراهم نماید. خرده بورژوازی دراز میان برداشتن مواضع و پیله‌های گوناگون سرمایه که از طریق خوردن او چاقتر می‌شود، با طبقه کارگر متحد می‌شود ولی به محض اینکه چنین اتحادی پای به حیطة تهدید اصل مقدس و طلائی مالکیت خصوصی می‌گذارد، با او سیر در صداد فرار می‌گیرد. می‌بینیم که درک از دمکراسی بورژوازی نیز مفهوم طبقاتی خاصی دارد. حال باید دید آیا طبقه کارگر می‌تواند از هر دوسوی موی بیگسان دعوت به "اثنافها" و "سازها" نماید یا نه؟ حتی اگر در کوران مبارزه طبقاتی همه آنها بسازد و بسازد، و برای توده‌ها بهشت برین را سیر وعده دهد، چس کار می‌مبار هست؟

راه کارگر می‌گوید: "وقتی جنس اعتلایی در میان توده‌های مخالف رژیم آغاز گردد، نه تنها سازمان مجاهدین دشورای ملی مقاومت بلکه حتی سلطنت‌طلبان نیز بسازد توده‌ها خواهند افتاد... جنب انقلابی نابد بدون سکتاریسم و بدون خوشیاوری نسبت به این نیروها... در جهت برنامه مستقل خود به ائتلاف و سازشهایی با این نیروها دست نزنید... رفقای راه کارگر نه تنها چنین دعوتی را محار می‌داند مخالفین چنین دعوتی را سیر به "راه‌هایی" دعوت می‌کنند. ولی مشخص می‌کنند که ما بلاخره باید سکناریرم را کنار بگذاریم با خوشیاوری را؟ برنامه مستقل را بیچسیم یا دست‌زدن به اثنافها و سازشهایی با این نیروها را؟ اگر کسی همه مقاله را نخواند نمی‌تواند این معما را حل کند.

سرای اسکله درک راه کارگر را از مقوله "اثناف" مشخص تر کنیم لازم است. راه کارگر به این مسئله توجه می‌کنیم.

راه کارگر می‌گوید: "چپ انقلابی در دو سالی که از تأسیس شورای ملی مقاومت می‌گذرد، از الحاق به آن خودداری کرده است. دلایل این امتناع می‌توانست روشن‌تر است مسئله‌ها شد که چپ انقلابی در بیرون از "شورا" چه خواهد کرد؟ چپ انقلابی دچار ضعف، پراکندگی و انزوا شد، امانه بخاطر آنکه به شورا نپیوست، بلکه بخاطر آنکه ندانست چرا باید از پیوستن به "شورا" امتناع کرد! عمارت دیگر، دلایل چپ انقلابی دلائلی عمدتاً سکتاریستی بوده است؛ اینکه چون بنی‌صدر، ضد انقلابی است چون دوباره جمهوری اسلامی علم شده، چون برنامه‌اش بورژوا - رفرمیستی است." (۱)

معلوم می‌شود آن خطر بزرگی که ما را تهدید کرد، آن عامل اساسی که ضعف، پراکندگی و انزوا را به ما تحمیل نمود، به مادیت عمل ما، بلکه ذهنیت نظر ما بوده است! یعنی مسئله برای راه کارگر از جنبه اوپزکتیو مطرح نیست از جنبه سوبزکتیو مطرح است. تمام نوشته راه کارگر همه استدلال‌ها به این اکتشاف من مهم و کوبنده منتهی می‌شود، که باورهای ما (اگر بخاطر داشته باشیم راه کارگر قبلاً گفته بود، چپ چون این باور مادرست را داشت، کار درستی کرد که به شورا نپیوست. افکر ما، اندیشه ما، دلایل سکتاریستی ما و حالت تراز همه ندانستن ما اس مصیبت بزرگ را بنا آورده است چقدر، مضحک و خنده آور خواهد بود اگر بگوئیم راه کارگر با این استدلال‌ها عیب و شگفت‌انگیز ناید به ایده‌آلیسم روی آورده باشد و چقدر مسخره خواهد بود تصور اینکه باورهای مادرست ما، افکار انحرافی ما دلایل سکتاریستی و ندانستن ما حین فعلیتی ایجاد کرده باشد. بدون اینکه خود فعل مشخص باشد.

این درک مذهبی ناب از قضیه است. همان‌گونه که دست و نوشتن اگر به نیت "وضو" و به قصد "اقامه نماز" باشد، بحساب

"ثواب" گذاشته نخواهد شد، "چپ انقلابی ایران" حتما می‌باید برای اینکه کاردستی کرده باشد و برای اینکه این اقدام مللی و یعنی عدم الحاق به شورابه ضعف، پراکندگی و انزوای و بدل شود من باید با "باور" راه کارگر حرکت می‌کرد. "چپ انقلابی" باید می‌گفت: به سبب راه کارگر به شورای ملی مقاومت نمی‌پیوندیم "قربت‌الی...!" به رفقا، نه "باورهای" نادرست و نه "ندانستن" علل سیاست امتناع، هیچ‌کدام نمی‌تواند ضعف، پراکندگی و انزوای "چپ" را توضیح دهد مگر آنکه نتیجه مادی خود را در عمل دیگری (به استثنای خود عمل امتناع) بجا گذاشته باشند. تمایلات، افکار و باورها باید رابطه جادویی با واقعیات داشته باشند که بتوانند مستقیماً و بلاواسطه روی پدیده‌های مادی، تاثیرات اویزکتیو بگذارند. باورها، تمایلات، افکار و انگیزه‌های نادرست و انحرافی که همواره به سیاست‌های غیر اصولی، نابجا و ضربه زننده می‌انجامند، تاثیرات مخرب و زیانبار خود را وقتی بار می‌آورند که به سیاست‌های نادرست و ناسازگار تبدیل شده باشند. اما سیاست‌های "درست و بجا" که باید از انگیزه‌ها و باورهای درست نشأت گرفته باشند اگر از این ضرورت بی‌روی نگردد و بطور استثناء و از روی اتفاق محصول ندانم کاری و "باورهای" نادرست باشد بقول رفقای راه کارگر قطعاً در ادامه خود "یغمار" می‌گیرند و نه سیاست‌های ضد خود تبدیل می‌شوند. چون افکار و انگیزه‌ها هستند که سمت و جهت این سیاست‌ها را تعیین می‌کند.

سازمان رفقای راه کارگر فقط در صورتی می‌تواند برای این ادعا باشد، که سیاست امتناع چپ را نادرست ارزیابی کنند و یا ادامه آن را در وجود نادرست روشن نمایند. رفقای راه کارگر باید متوجه شوند که دلائل سکناریستی و باورهای نادرست چپ انقلابی ایران در سیاست نادرست امتناع، کجا، چگونه و چرا به سیاست اسروا طلبانه منحرف شده است و صریحاً بگویند چپ انقلابی ایران بدون این

باورهای نادرست، کدام سیاست درست غیر از همین سیاست "درست" کنونی و منطبق بر کدام "باورهای درست" را در زمینه امتناع می‌باید در پیش می‌گرفت تا دچار "اسزوا و پراکندگی و ضعف" نشود؟  
راه‌کارگر نه فقط حزبی را مشخص نمی‌کند، بلکه همچنان همان "ورد" همیشگی را زمره می‌کند که چپ باید "دسته سازشایی بسازد"، "باید ائتلافی انجام دهد...". راه‌کارگر به تنهایی کار را نمی‌کند بلکه رهنمودهای او نیز هیچگاه از حدود انبساط و راه‌طلبی کلی خارج نمی‌شوند! پس قبل از اینکه بار رهنمودهای داهیانه راه‌کارگر آشنا شویم بهتر است نقد او را بر دیدگاه چپ انقلابی، که این رهنمودها متناظر از آنست، بهتر بشناسیم. راه‌کارگر در ادامه سخن خود می‌گوید:

"فرمولهای سکتاریستی چپ انقلابی در مورد ائتلاف، یک پشتوانه پوپولیستی دارد بدین معنی که: بدان سبب راه‌های گوناگون سازش و ائتلاف‌ها را از هر طرف به روی خود می‌سپرد که خاطرش از چشم انداز یک ائتلاف ایده‌آل در طرف دیگر جمع است. ائتلاف (یا به قول رفقای فدائی "اتحاد") با سازمان‌های محاهدین خلق ایران، چپ انقلابی، در تمام دوره حیات خود اساساً در رابطه با سازمان محاهدین خلق به ائتلاف و سازش نیامده‌اند است. زیرا اولاً تحقق اتحاد طبقاتی<sup>(۱)</sup> کارگران و دهقانان را در "اتحاد" سازمان‌های چپ (سمت‌ها نماسند، تمام‌الاختیار سرولناریا!) و سازمان محاهدین خلق (سمت‌ها نماسند) بی‌گفتگوی خرده‌بورژوازی دمکرات انقلابی<sup>(۲)</sup> دانسته و مستحقاً به ائتلاف در این و اتحاد یک بلوک طبقاتی<sup>(۳)</sup> از کارگران و زحمتکش‌ان اعتقاد نداشته است و فقط به ائتلاف در بالا (یعنی در سطح احزاب) فکر کرده است؛ ثانیاً - بهمین دلیل احزاب را با طبقات یکی گرفته... و ثالثاً

چون خود را نمایندۀ بلا تردید و مسلم پرولتاریا و سازمان مجاهدین خلق را نیز نمایندۀ بلا تردید و مسلم دمکراسی انقلابی فرض کرده است لذا از طرفی هیچگونه نیازی به سازش و ائتلاف با غیر از سازمان مجاهدین احساس نکرده... سیاست ائتلافی از بالای سر توده‌ها و فقط در سطح احزاب بی‌آنکه این ائتلاف انعکاس ایجاد یک ائتلاف توده‌ای و یا یک بلوک طبقاتی در پایین باشد، برخورداری بوروکراتیک و غیردمکراتیک با مسئله ائتلاف است... پوپولیزم چپ برایین باور بوده است که دمکرات انقلابی یا متحد پرولتاریا، چیزی از پیش موجود و حی و حاضر در جامعه است... و از اینجابه متحد طبیعی و متحد ذاتی رسیده است: (۱) اگر اندکی با تعمق به این جملات بنگریم، تفکر محفلی و عقب ماندگی ذهنی را در سطر سطر این عبارات پردازشهای عالمانه بوضوح مشاهده خواهیم کرد. این عبارت پردازشهای بی‌محتوا اگرچه مانند دیگر نقطه نظرهای راه‌کارگر با تضادهای خواب‌کننده همراه است، اما با آنها تفاوت بی نظیری دارد.

راه‌کارگر کلید بحث را بدست خواننده داده است و بدون آنکه خودش بداند، چه درست هم بدست داده است. آنچه که در چشم راه‌کارگر مسخره آمیز جلوه می‌کند همانا تفاوت دیدگاه ما نسبت به مقولات "اتحاد" و "ائتلاف" و درک از "مرحله انقلاب" است که در واقع کلید همین مسئله است. آری، همانگونه که قبلا گفتیم در فرهنگ مارکسیستی لغات و واژه‌ها وزن و جایگاه معینی دارند و هر کدام در جایگاه ویژه خود مفهوم واقعی خویش را پیدا می‌کنند، کمونیست‌ها وقتی صحبت از اتحاد می‌کنند، اتحاد در پایین و بیرون میان طبقات را مدنظر دارند، در صورتی که ائتلاف در بالا و صرفا با نمایندگان سیاسی مشخص می‌شود. "ائتلاف در پایین" یا "ائتلاف

توده‌ای واژه‌های گول زننده‌ای هستند که اگر بجا و با مضمون واقعی خود مشخص نشوند، همان "بوروکراتیزم" را نمایندگی می‌کنند. این یک تفاوت صوری با یک تغییر ملانقطی نیست. یک تفاوت کیفی یا یک دیدگاه متفاوت است. راه کارگر می‌تواند این دو واژه را هر طور که می‌خواهد بکارگیرد و از آن در موارد بجا و نابجا استفاده کند. اما نمی‌تواند دو مضمون مجزا و دو محتوای مختلف را یک کیفیت قلمداد کند و با یک واژه بکار بگیرد، آنهم مضمونی که خودش می‌شناسد زیرا مرز بین سیاست اتحاد و سیاست اقتلاف را تنها مقوله سازش توضیح نمی‌دهد، این مرز با بالا یا پایین و "بدهمی" از معنی یک واژه با مراجعه به فرهنگستان مارکسیسم هم روشن نمی‌شود. رابطه بین سیاست اتحاد و سیاست اقتلاف پرولتاریا را فقط و فقط برنامه پرولتاریا برای انقلاب و مضمون آن مشخص می‌کند. همانگونه که صف بندی طبقات انقلاب و ضد انقلاب و تعیین متحدین طبقاتی پرولتاریا را "مرحله انقلاب" و مضمون آن مشخص می‌کند. یعنی همان مسئله مهمی که با از جانب رفقای راه کارگر به مسخره گرفته می‌شود:

"این نگرش (یعنی نگرش پوپولیستی) را چپ انقلابی، هم در سطح طبقات و هم در سطح نمایندگی سیاسی طبقات داشته است، هم طبقات و هم نمایندگان سیاسی طبقات را در یک دوره تاریخی، که آن را "مرحله انقلاب" می‌نامند، ثابت و لایتغیر فرض کرده است، از اینجا به "متحد طبیعی و متحد ذاتی" رسیده است." (۱) علاوه بر همه آشفته فکری‌ها (۲) باید اذعان کنیم که راه کارگر گرایش غیر طبقاتی و عدم درک از قانونمندی مبارزه طبقات را، تنها در روش شناخت از ماهیت حاکمیت، در نفی

---

۱- همانجا تاکیدها از ما

۲- این آشفته فکری برجستگی خاصی پیدا می‌کند وقتی حملات بالا را با نوشته‌های دیگر راه کارگر مقایسه نمائیم: بقیه زیر نویس

برنامه پرولتاریا برای انقلاب و تعیین مرزهای هویت خود بروز داده است. این عدم درک همه جا و در کلیه وجوه بر نقطه نظرات راه کارگر سایه انداخته است.

ساخت راه کارگر از مفولات اجتماعی و تحولات تاریخی و حتی از این نظر است. نسبت مطلق، سیالیت اندیشه و بی قانونی حاکم بر فوایس، هیچگاه به پیدایش یک نقطه اتکای پایدار برای تحول اندیشه راه کارگر نخواهد انجامید از نظر راه کارگر طبقات و اقشار اجتماعی در "یک دوره معین تاریخی" وضع باثباتی ندارند. نمایندگان سیاسی آنها بر تابع هیچ قانونی نیستند. پس سبب آنکه پرولتاریا سایه این تلاش مدیوحانه دست بزمزده در برابر نیروهای سال و دائم التعمیر برای خود وظیفه تعیین کند.

---

"سارمان ما با فرار گرفتن در راس اسفاد از اختلاف مجاهدین با سوز و آری... ضرورت هموسی پرولتاریا را به میان آورده نمایند آن بحول و اعلام شده... پیروزی رژیم فمفا " تاکیدوم ناشی از حاکمیت بیولسمند دیکتاتوری و درک مجرد از آزادی... بر سارمانهای کموسسی بود... در مرحله تکسب برآمد انقلاب بحوسی است کرده ما خرده سوز و آری، بیستوای تاریخی و متحد طبیعی خود، یعنی طبعه تاریک را اسناد و یک اراده ملی نوده ای حول برنامه پرولتاریا برای انقلاب دمکراتیک، که همانا سمت گیری سوسیالیستی و حکومت سورا سی است، بوجود بیاید امکان پیروزی وجود ندارد!" (راه کارگر معنا و ماب انقلاب علیه رژیم فمفا " تاکیدها از ماست) حال اکدامیک اراس دوگرایس "بیولسی" است، تصاونش با خود حواسدگان راه کارگر است. چوایر بر معارف خود سلب مشولیت کرده و دوباره در "راس" سحر در بیولسم و نه "تحول" از آن قرار گرفته اند! مفتی محبت از "اشلامها و سارشا" در میان است، رفقای راه کارگر



اگر این دیدگاه را وسط بدهیم باین نتیجه می‌رسیم که رفقای راه‌کارگرا از اعتقاد به این اصل مسلم که مارکسیسم یک شریعت حامد ولایت‌نبر نیست، باید به مارکسیست بودن خود هم شک کرده باشند چون از نظر آنها نمی‌شود همه رشد تحول اندیشه و به تحول مارکسیسم اعتقاد داشت و هم در "حال"، خود را مارکسیست دانست. از دید آنها نمی‌شود هم به تغییر و تحولات اجتماعی و تکامل تاریخی باور داشت و هم به ثبات وضعیت طبقات در دوران مشخصی که ما نام آنها گذاشته‌ایم "مرحله انقلاب"، اصرار ورزید!

راه‌کارگرا سیر "نسبی" است و "شناخت" راه‌کارگر نمی‌تواند تغییر دهنده باشد.

شناخت یک امر نسبی است، شناخت از قوایتین تا حدی است که این قوانین اجازه می‌دهند تا آنها را با برنامه و به منظور رسیدن به اهداف مشخصی بکارگیریم. نسبییت همیجا می‌شکند و راه برای تغییر وضعیت هموار می‌گردد.

---

خیلی چیزها را فراموش می‌کنند، حتی "سرکردگی" و "پیشتازی" افتخار آفرینشان در مبارزه با "بویولیسیم"، حاکم بر سازمانهای کمونیستی را نیز فراموش می‌کنند! ولی اگر این رفقا بر حسب شرایط و متناسب با مصالح روز مجبور باشند از افتخارات خود دست بکشند یا آنها را فراموشی بسیارند، خواننده راه‌کارگرا این تناقضات را بسادگی فراموش نخواهد کرد. حداقل اینست که خواننده این تناقضات آشکار را بحساب همان گیج‌سری و آشفتگی ذهنی این رفقا خواهد گذاشت! همچنین شتاب خواهد بود اگر تصور کنیم دو دیدگاه متفاوت برای دو مقاله حاکم است. چون اندکی تعمق در مضمون این مقالات نشان می‌دهد که هر دو آنها دارای مبنای تئوریک و تحلیلی واحدی هستند که نتیجه منطقی آن نیز نمی‌تواند چیزی جز همان موضع "شورای ملی مقاومت و سیاست ائتلافی چپ" باشد!

انگلس می‌گوید :

"آزادی اراده چیزی نیست جز قدرت تصمیم‌گیری بر اساس شناخت از موضوع درحالی‌که بلا تصمیمی ناشی از بی‌اطلاعی به این می‌انجامد که از میان امکانات متفاوت و متناقض ظاهراً و طلبانه یکی را برمی‌گزیند" (۱) بهمین دلیل است که راه‌کارگر وقتی در مقابل مشکلات و مسائل پیچیده روبرو می‌شود، چشم‌پسته از میان قالب‌های موجود یکی را برمی‌گزیند. چنگ انداختن به "تفوری کاست"، هویت "سی‌هویتی" و براگما تیس سیاسی، مظهر بلا تصمیمی و انتخاب داوطلبانه و انعکاسی در مقاطع حساس است که از همین روش شناخت نشأت می‌گیرد. راه‌کارگر هیچگاه در روند شناخت به هیچ مطلق نمی‌رسد. حال بسیم‌لسن در پاسخ این اکتشافات بی‌وع آمیز راه‌کارگر چه می‌گوید :

"نفسم هر جامعه‌ای به احزاب سیاسی هنگامی‌ها و ضوح نمایان می‌شود که بحراهای عمیق تمام کشور را منسج ساخته است .... و توده‌ها هم که عزیزه صحیح راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، بدنیال اخزایی می‌روند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان می‌نمایند.

همه در دوران چین بحراهایی است که گروه‌بندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سال‌های زیاد و حتی برای ده‌ها سال معین می‌شود." (۱)

کسی که امروز نام مارکسیست-لنینیست بر خود بگذارد، نمی‌تواند منکر اسرافاعت (که اتفاقاً دارای جنبه‌های علمی بسیار مهمی است) ناعده طبقات و افشار اجتماعی در دوره بسدهای متفاوت انقلابات کلا از موقعیت ناشی سرخوردارند. و نمایندگان سیاسی آنها سررا کرده‌های خود حساب نکنند و نه منافع آنها

بایند باشند حتی اگر از نظر "معلومات و موقعیت فردی" زمین نا آسمان هم فاصله داشته باشد، در کلیت خود نمی‌تواند از چهار چوب منافع آنها خارج باشد. مارکس می‌گوید:

"دهقانان متحد طبیعی و پیشوای خود را در پرولتاریای شهری می‌بایند که رسالت برانداختن نظام بورژوازی را بعهده دارد." مارکس نیز از هیجده برومر یک دوره تاریخی را مدنظر دارد. این متحد طبیعی در آن دوره همانقدر ثابت است که ثبات رسالت هژمونیک پرولتاریا هم اکنون!

امروز هیچ مارکسیست - لنینیستی نمی‌تواند در این ارزیابی لنین از انقلاب ۱۹۰۵ تردید کند که اگر طبقه کارگر روسه توانسته بود دهقانان یعنی متحد طبیعی خویش را خود ملحق کند و در اتحاد و پیوند با آن قرار گیرد این انقلاب شکست نمی‌خورد. همچنانکه پرولتاریای روسه ۱۹۱۷ اگر با دهقانان نهدست و زحمتکشان فقیر شهری یعنی متحد طبیعی انقلاب موسسالمستی روسه این پیوند را ایجاد نکرده بود و در اتحاد با آنها قرار نمی‌گرفت، انقلاب کمیرا کثیر به بیروزی نمی‌رسید! هیچکس جر راه کارگر نمی‌تواند این اصل مسلم را نادیده بگیرد که این متحدین در هر مرحله از انقلاب روسه در کل متحدین ناستی بوده‌اند. اما مهمتر از همه همین ثبات است که طبقه کارگر را در تعین برنامه و اتخاذ استراتژی و تاکتیک روشن باری می‌بخشد. این ثبات موقعیت طبقاتی "فرض" فدائیان بست و راه کارگر می‌تواند با وارد کردن واژه‌های ظاهراً مترادف مثل "لابتغیرو" متحد ذاتی "اهمیت قضیه را" "لوٹ" کند و در هم اندیشی خود را به جب انقلابی نیز مستقل سازد. راه کارگر با غیر ثبات فرض کردن موقعیت اجتماعی طبقات در مراحل مختلف انقلاب و یکی این دلیل فقط می‌تواند به نتیجه دلخواه خود برسد: یعنی صف بندی مشخص طبقاتی، یعنی آرایش طبقاتی

انقلاب، سنی‌سار، ره‌طیغانی و نغی‌برنامه و وظایف پرولتاریا در انقلاب و در فعال دیگر نیروهای اجتماعی .

این بی‌اعتمادی در نیوه شناخت به بی‌پرنیسی در تئوری انجامیده است و در تفکر راه‌کارگر نیوه خاص خود را یافته است و قانون و برنامه خاص خودش را هم پیدا کرده است. "پرولتاریا باید دست به اثنالفاها و سارهایی بزند!"

به رفقا! کمیست‌ها باید وضعیت نیروهای اجتماعی را بطور عینی ساسد، چکوگی ترکیب آنها را با یکدیگر درک کند و از لحاظ تئوری خطب اجتماعی این نیروها را روشن کند. این خطب بوسیله اقدامات آشکار طقات و نمایندگان سیاسی آنها در جریان انقلاب و از لحاظ عملی معین می‌گردد.

بسط جریان انقلاب و شدت مبارزه طبقاتی در ایران کنونی تا حدود بسیار زیادی این کیفیت را مشخص کرده است. ما در ایران دهه‌چهل رندگی نمی‌کنیم که در مقابل حکومت شاه با "صفا راضی" یا ناراضیان و مخالفین روبرو باشیم. بسط مبارزه طبقاتی، بسط مساسات حرسی را تا مقام بالایی ارتقاء داده است. همانطور که دوران محفلی حسن کمیستی را پشت سر می‌گذارد، شما اگر در سطح سانی ساسد و صفتی امروز جامعه ایران را که بقول شما "تکه‌تکه شدن بوده‌ها" و "قطعه قطعه شدن طبقه کارگر" نام گرفته است، به سرنمای خواهش و سمنای اس یا آن شخصیت سیاسی و با این یا آن گراس احزابی، بلکه سرنمای طبقات، مبارزه طبقاتی و سرنما حد وضعیت سمانندگان سیاسی این طبقات و اقتضای رریابی کنید، نمی‌تواند حواس را آنس بس توپخانه تئوریک و دست برداستن سروه‌های سیاسی ا دیدگاه‌های ایدئولوژیک و سنافع طبقاتیان ساسد!

سما و هر سروهی سیاسی دیگر، اگر امروز در جامعه ایران یک رندگی ساررانی فعال داشته ساسد در سحتین سرحورد به

سازماندهی کارگران و زمینکسان به این حقیقت انکار ناپذیر برخورد خواهید نمود که مسائل امروز زنده ها، با مسائل دهه گذشته تفاوت قابل تأملی دارد. اگر در سالهای "طلائی" دهه چهل سالماندهی نیروها از جمله طبقه کارگر تنها با استمساک به برخی وجوه ابتدایی آگاهی انقلابی امکان پذیر بود و اس کار حتی از طریق دست به دست نمودن زمانهایی مانند پاشنه آهنین و بشردوستان زنده بوس امکان پذیر بود، اگر می شد فقط با کتا سهای بهرنگ جوانا را احداث کرد، امروز دیگر مسئله، در بعد سیاسی بسیار پیچیده ای مطرح است. امروز حتی نوده های عام نیز از نیروهای سیاسی، سیاست و هویت مشخص آنها را طلب می کنند. و اکثریت آنها تلاش دارند درک مشخصی از سازمانهای سیاسی موجود دست آورند. و بر مبنای چنین درکی نیز به سوی آنها سمت گیری کرده یا از آنها دور می شوند، می نرند و بسوی نیروی دیگر روی می آورند. هر کس که امروز بخواهد با نوده ها سخن بگوید می باید، بزرگ، مهر و نشان یکی از نیروهای شکل گرفته موجود را با خود حمل کند و بر اساس این یا آن سیاست و هویت معین با آنها سخن بگوید. اس شاید برای رفقای راه کارگر واقعیت تلخی باشد ولی هر چه باشد واقعیت است و با واقعیت سز ناید بصورت واقعی برخورد کرد. گریز از واقعیت تفسیری در واقعیت بودن آن نخواهد داد. عقب ماندن از واقعیت ها با رها کردن واقعتهای زنده امروز و سیر و سلوک در واقعتهای دیروز (که امروز دیگر مرده محسوب می گردند) چیزی از معضلات امروز را حل نخواهد کرد و گرهی را نخواهد گسود. اگر "براسری" و "برادری" و "اتحادشیرسی" دیروز، جای خود را امروز به انشقاق و حید دستگی (حدش آورا از نظر راه کارگر) داده است. خود محصول همین تحول شدنا سنده در واقعیت عینی است. همانگونه که به تحولات اجتماعی نمی توان فرمان فرما ن عقب کرد داد. به "انشقاق های" امروز سز نمی توان فرمان "وحدت بی خط و مرزو بدوی" دیروز را داد. اگر سازمان فدایی طی یک دوره تاریخی "متحد طبیعی" طبقه کارگر را خرده بورژوازی شهر و روستا می بیند و

نماینده سیاسی آنرا در سطح سراسری سازمان مجاهدین می‌شناسد، این املا و ابداع معنای آن نیست که سازمان مجاهدین را نماینده "ابدی تام‌الختیار" و "بی‌گفتگوی" خرده‌بورژوازی دمکرات‌ارزیابی می‌کند. واقعیت اینست که نیروی سیاسی دیگری که توانسته باشد این فشار اجتماعی را نمایندگی کند و وجود داشته باشد جرم مجاهدین نیروی نبوده است.

چه با امروز که سازمان مجاهدین بجای نمایندگی گرایشات دمکراتیک این قشر کثیرالعدد از آن کنده شده و به سردیکی بالیبرالسم بورژوازی روی آورده است، این قشر اجتماعی نمایندگان سیاسی خود را پیدا خواهد کرد. این امر چیزی از مساله اتحاد مبارزاتی طبقه کارگر با خرده‌بورژوازی نمی‌کاست و نمی‌کاهد. کاست کننده شدن مجاهدین از دمکراسی خرده‌بورژوازی اتحاد طبقه کارگر با خرده‌بورژوازی دمکرات و انقلابی را دچار فتور نخواهد. صاحب برعکس همان ائتلاف‌ها و سازشهای موردنظر راه کارگر را با این جریان سیاسی معوق خواهد گذاشت و به نظر می‌رسد ناراحتی راه کارگر بر سر قتل زهمه و بیش از هر چیز ناشی از چنین واقعیتی است. او را اینکه چنین اتحادی در گذشته منصور بود و امروز بدلیل ستمگری و انحراف لیبرالی مجاهدین خلق و نیز بدلیل دست نشانی آنها هرگونه دمکراتیسم انقلابی در برخورد به مسائل انقلاب دمکراتیک ایران و جیبش نبوده‌ای، دچار فتور گشته است، ناراحت شده است و گروه مفهوم اتحاد و ائتلاف و سازش‌روشن و صریح است. به همان گونه که موضع دیروز را امروز مجاهدین خلق ایران روشن است. اگر آنها دیروز نیروی "متحد" در نظر گرفته می‌شدند، نه با دلیل سیاست و مواضع آنها مبنی بر برخورد انقلابی با ارگان‌های اقتدار بورژوازی و دمکراتیسم در حاکمیت آنها بود و به چیردگری و اگر امروز چنین در نظر گرفته می‌شود و متحد حساب نمی‌آیند به بدلیل "نبوده شدن آنها توسط بورژوازی"

بلکه بدلیل ازکف نهادن همین سیاست‌ها، پدیدش برنامه  
سورزوایی و خزیدن زیر پرچم سیاست لیبرالی منتفی بر حفظ  
ارگانهای ارتجاعی نظم سورزوایی و برخورد بوروکراتیک به مسائل  
جنبش انقلابی توده‌هاست. ولی این امر هم‌هیچ گونه ربط منحصی  
با سیاست اتحاد طبقه کارگر با خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی  
در این مرحله از انقلاب ندارد.

بله رفقا مهم نیست که شما چه سیاسی و چگونه خواهید  
نظرتان را بیان کنید، مهم آن است که نظر شما دایره بر چه مصوبی  
است و این بیان چه هدفی را دنبال می‌کند؟ این هدف هر چه باشد،  
نتیجه عملی‌اش بی هدف کردن طبقه کارگر خواهد بود! رفقای  
راه کارگر اگر فقط با کمی تعمق به مصوبات و قطعنامه‌های  
کنگره‌های سوسیال دمکراتی روسه در رابطه با پروهای سیاسی  
و احزاب بنگرند این راز را بر خود مکشوف خواهد ساخت که  
چرا لنین که به "بوروکرات" بودونه به "اتحاد" با بالا گرایش  
داشت، عمدتاً برخورد بلشویزم را به احزاب منشویک، اس - ار  
و کادت معض می‌ساخت. آنگاه اس خاطر بود که آنها "سر عمو  
با فرزند خوانده" بلشویکها حساب می‌آمدند؟ به این معنا بود  
که احزاب منشویک و اس - ار، طی یک دوره تاریخی بطور "مسلم و  
بلا تردید" نمایندگان خرده بورژوازی و دهقانان روسه بودند.  
همانگونه که حزب کادت به مانند سورژوازی روسه بود و بسیاری  
از گروههای خرده ریز سیاسی هیچ نقشی در تشکیل دیگر افشار و  
طبقات اجتماعی نداشتند. و همانطور که اشاره ندر رفقای راه کارگر  
با این منطق صوری و این اغتشاش فکری فقط "جیت" و نیروهای سیاسی  
را بی هویت می‌کنند، آنها تلاش دارند طبقات و افشار اجتماعی را  
نیز از هویتی که طی این مبارزات انقلابی کسب کرده‌اند، جدا کنند  
به همین دلیل سیاست "سازشها" و "اقتلافها"ی آنها هیچگاه از یک  
محدوده کلی عبور نمی‌کند و سگ مرر مشخص نمی‌رسد!

خواننده اگر تمام صفحات مقاله "شورای ملی مقاومت ... را ورق بزند اگر تمام سطر سطر آنرا زهرورو کند هرگز بی نخواهد برد که این "سارشا" و "ائتلافها" با چه طبقات، اقشار و نیروهای مشخص حول چه برنامه معین با کدام سیاست و چگونه می تواند متحقق گردد. بسیار جالب خواهد بود که ببینیم رفقای راه کارگر چگونه می خواهند از معضل "بحران هژمونی" و "بحران نمایندگی" که اینهمه درباره آن قلم فرسایی کرده اند خارج شوند؟ بسیار جالب خواهد بود که ببینیم این رفقا بالاخره چگونه بر ضعف طبقه کارگر غلبه می یابند آن را چگونه سازمان می دهند و به چه نحو اقشار زحمتکش را "بدور پرچم مستقل پرولتاریا" گرد می آورند؟ و جالب خواهد بود ببینیم آنها بالاخره این "سازش"ها و "ائتلافها" را چگونه به انجام می رسانند؟ اگر خوب توجه کنیم خواهیم دید که نتیجه کلیه مباحثات، همه انتقادات و تمامی تحلیلیها به کجا ختم می شود! رفقای راه کارگر بار همنمودهای مشخص و داهیانہ زیر می خواهد در راه "سازماندهی هژمونی و قدرت طبقه کارگر" کام بردارند و با دست زدن به "ائتلافها" و "سازشهایی" ایران را علیه رژیم خمینی متحد کنند. خوب توجه کنیم و ببینیم این رفقا چه می گویند:

## ضرورت این ائتلاف چیست؟

"الترنا تیوپرولتری بمثابه اولین و آخرین شانس نجات اکثریت تحت ستم ایران، در نبرد سرنوشت ساز برای دمکراسی شکل خواهد گرفت و جب انقلابی ایران برای شکل گیری الترنا تیوپرولتری و تحقق دمکراسی در ایران چاره ای جز سازماندهی طبقه کارگر و متشکل ساختن زحمتکشان پیرامون صف مستقل این طبقه ندارد و این نه وظیفه فردا، نه وظیفه بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه وظیفه عاجل و حیاتی و در عین حال کاملاً عملی و ممکن در



همین لحظه و در جریان مبارزه برای براندازی رژیم خمینی است .  
چپ انقلابی دچار بحران است ، اما این بحران ، بحران بلوغ است ،  
بحران رشد است . چپ انقلابی باید با نقد کمونیستی اروپولیسیم ،  
به تمطیع خود از آلودگی‌های خرده بورژوازی در جریان سازماندهی  
طبقه کارگر برای هژمونی و قدرت دست بزند . . . چپ انقلابی ایران  
باید با پایبندی بیش از پیش بر اصول و آرمانهای کمونیستی  
طبقه کارگر ، آنها را با وضعیت واقعی طبقه کارگر در توازن قوا چنان  
انطباق دهد که توازن قوا را برای خروج از وضعیت هژمونیک  
طبقه کارگر دگرگون سازد و این نه با واگذار کردن پرچم پرولتاریا  
امکان پذیر است ، نه با سکتاریسم و محکوم شمردن نقش سازش . " (۱)  
ما اضافه می‌کنیم و با انشاء نگاری و عبارت پردازی های  
کلی و بی محتوا ! راه کارگر بعد از درک نقد ادبی و جمله پردازی  
شاعرانه جملات خود را اینطور به پایان می‌برد :

"تنها زمانی می‌توانیم خود را کمونیست بنامیم که در راه  
سازماندهی هژمونی و قدرت طبقه کارگر قدم بگذاریم راه دشوار  
است ، اما هدف پیدا است دلاوران سرخ ! یاد بانهارا بکشید ! " (۲)  
کسی که جو می‌کارد ، گندم درو نمی‌کند ، راه کارگر وقتی نقد  
عمل "چپ" را و نه نقد تفکر و برنامه آنها ، بزرگترین دلیل ضعف ،  
پراکندگی و انزوای چپ ارزیابی می‌کند ، باید هم راه غلبه بر ضعف ،  
پراکندگی و انزوای آنرا نه در رهنمود عملی ، بلکه در تغییر ذهنی  
جستجو کند .

وقتی "تصورات" و "باورها" ، مستقیماً چپ انقلابی را دچار  
ضعف کرده باشد و نه اقدامات عملی مشخص طبیعی است که برای غلبه  
بر این ضعف نیز رهنمود عملی لازم نیست . ابتدا باید "باورها" ،  
تصورات ، ذهنیات و انگیزه‌ها " تغییر کنند . با همین باور بود که

راه کارگر در پر شورترین و خطرناکترین روزهای انقلاب بجای پرداختن بمسائل جنبش صرفاً به تدوین اصول پرداخت و برای همین است که راه کارگر امروز می گوید "چپ انقلابی باید به نقد کمونیستی از پوپولیسم و تصفیه آلودگی های خرده بورژوازی در جریان سازماندهی طبقه کارگر برای هژمونی و قدرت دست بزند. چپ انقلابی ایران باید با پایبندی به اصول و آرمانهای کمونیستی...." حالا این سازماندهی هژمونی و قدرت چگونه باید باشد، این اصول چه هستند و آرمانهای کمونیستی به چه ترتیب معین می شود، راه کارگر هیچ وظیفه ای برای مشخص کردن آن پیش روی خود نمی بیند. راه کارگر می گوید سازماندهی طبقه کارگر و متشکل ساختن زحمتکشان پیرامون صف مستقل این طبقه، یک وظیفه "عاجل"، "حیاتی" و در عین حال کاملاً "عملی و ممکن" است. اما راه و روش این وظیفه و نحوه عملی شدن آن راه در همین لحظه که در هیچ لحظه ای مشخص نمی کند. نه فقط مشخص نمی کند، بلکه بدون توجه به شرایط مشخص جامعه همان "سازشها" و "ائتلافها" را در کلیت مجاز و بصورتی انتزاعی در میان می گذارد! راه کارگر حتی یکبار هم به وضعیت کنونی جامعه و دوران انقلابی و تأثیر آن بر تاکتیک پرولتاریا و سیاستهای ائتلافی آن اشاره نمی کند.

اگر "نقد وضعیت، کلید نقد شورای ملی مقاومت" باشد، باید از این "وضعیت" درک روشنی ارائه داد، باید اول و قبل از هر چیز بحای حاشه پردازی و واقعه نگاری اساس وضعیت موجود یعنی دورانی که در آن سرمایه پریم (دوران انقلابی یا دوران رکود) مشخص گردد. اما رفقای راه کارگر در اینجا نیز از طرح مشخص مسئله طفره رفته اند! آنها اصول و غیر اصول را بهم می بافند، از مجاز بودن یا نبودن "سازشها" و "ائتلافها" سخن میان می آورند، کلی گویی می کنند، اما روش نمی سازند که این شرایط چگونه شرایطی است، این وضعیت کدام است؟ حسن توده ای چه مرحله ای را از سر

می‌گذراند و انقلاب چه وظایفی را می‌طلبد؟

انتهای تعمیم دادن "سازش مجاز" نه همه موقعیتها و با هر برنامه‌ای، آنچه را که پیش از همه از "قلم" انداخته اند همان شرایط و وضعیت جامعه و بویژه هنگام شکل‌گیری ائتلاف لیبرال - دمکرات و تشکیل "شورای ملی مقاومت" و آنچه را که از اهمیت انداخته‌اند، وظیفه طبقه کارگر در قبال آنست.

مادر نشریات مختلف در این باره قلم‌آز یاد صحبت کرده‌ایم، اینجا فقط باید به اختصار اشاره کنیم که در شرایطی که جنبش انقلابی توده‌ها زیر فشار سخت و فزاینده بحران اقتصادی - سیاسی جامعه ابعاد گسترده‌ای بخود گرفته بود، انقلاب با شدت روه‌اوج نهاده بود و هر تحولی انفجار عظیم خشم انقلابی توده‌ها را به همراه داشت، جنبش اعتلایی توده‌ها و طبقه کارگر را در سرنوشتی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی ممرتر می‌نمود، "شورای ملی مقاومت" با پیش نهادن برنامه رفرمیستی خود، بدنبال "فضای مساعد" (مطلوب امروز راه کارگر) می‌گشت تا برای غلبه بر بحران انقلابی، مستحکم نمودن ستونهای نظام سرمایه‌داری و حفظ جمهوری اسلامی، خمینی را بشیوه‌های توطئه‌گرانه بزیر بکشد. این تاکتیک مستقیماً در خدمت همین هدف بود.

ارتش نیمه مضمحل، بوروکراسی لرزان و روحانستی‌محسنت، بنی‌مدورجوی تصور می‌کردند، می‌توانند با نیروی کشیدن انقلاب از چنگ توده‌ها، این ارکان رازبینه تراز قیل یار سازی نمایند. آنها نیز همانند راه کارگر قوانین انقلاب را نشناخته بودند. انقلاب بزرگترین سدره "شورای ملی مقاومت" و سخت‌ترین مانع حفظ میثاق آن بود. میثاق توده‌ها، انقلاب بود و "شورای ملی مقاومت" عزم کرده بود با "میثاق" خود جلوی انقلاب را بگیرد. انقلاب با "نظم" خود طومار این "عزم" را درهم پیچید! راه کارگر

برای آنکه بیندازی خود را در این "بدهمی" نیز حفظ کرده باشی  
"فداکاری" قابل ستایشی می‌خواهد خود را در این شکست سهم کند!  
راه کارگر هنگامیکه بی‌جا و بی‌مورد به نقل قول‌هایی از لنین  
متوسل می‌شود دچار یک خطای فاحش می‌گردد و راه را برای تحریفات  
اپورتوئیستی می‌گشاید، چرا که برخلاف فضل فروشیهای داهیانه و  
اظهارات بی‌محتوای راه کارگر مسئله مورد مناقشه این نیست که  
آیا اصولاً سارن‌ها و اشتلاف‌ها مجاز است یا خیر؟ بلکه مسئله اساسی مورد  
اختلاف اینست که در دوران مشخص‌کنوی، یعنی دوران انقلابی،  
کدام پلاتفرم و کدام خواست می‌تواند، مبنایی برای سازش و  
اشتلاف باشد. راه کارگر که علی‌رغم انتقاد سطحی و کم‌رنگی که در مورد  
عدم درک دوره‌بندی تاکتیک‌ها از خود نموده است، هیچگاه نتوانسته  
است، رابطه دورانی انقلابی و رگودسیاسی را با وظایف تاکتیکی  
طبقه کارگر و سازمان پیشرو آن درک کند، نمی‌تواند باین مسئله  
پی ببرد که چرا ما یک پلاتفرم انقلابی را که چهار چوب برنامه  
حداقل، مواد اصلی آس را در بر می‌گیرد (و نه یک پلاتفرم رفرمیستی)  
را برای اشتلاف ارائه داده‌ایم. راه کارگر، پس از آنکه بالاخره با  
انتقادات مکرر ما پذیرفت که باید تاکتیک‌های اساسی یک طبقه  
انقلابی را حسب دوران انقلابی یا دوران رگودسیاسی تعیین کرد،  
هنوز این مسئله را درک نکرده است که هیچ سازمان کمونیستی  
معارضیست در یک دوران انقلابی، هنگامیکه شکل اعتلاشی و نه  
قانونی حسی عمده است، از طرح شعارهای انقلابی بلاواسطه و در  
خواستهای اساسی عدول کند و بر این مبنایان پروهای سیاسی غیر  
پرولتری وارد اشتلاف و سازش شود. پلاتفرم این دوران، پلاتفرم  
انتقاد به پلاتفرم قانونی و رفرمیستی است. پلاتفرم این دوران  
پلاتفرمی انقلابی است که وظایف انقلابی را با روشنی و وضوح  
تصویر می‌کند و خط فاصل‌های کاملاً روشن آنرا از پلاتفرم‌های  
رفرمیستی محرا می‌سازد.

راه کارگر نه تنها فهمیده است که جراما یک پالاتفرم انقلابی را که حاوی وظایف انقلابی و درخواستهای اساسی که همانا چارچوب برنامه حداقل پرولتاریاست برای ائتلاف در دوران منحصر کنونی ارائه داده ایم، بلکه با انتقاد بی جا و فاقد هرگونه بینش تئوریک، به استدلال لنینی ما و ادعای مجاز بودن ائتلاف و سازش، به اساس پلاتفرمی رفرمیستی و "فملهای" (۲) از برنامه حداقل بسراشیب رفرمیسم در غلطیده است!

### سیاست این ائتلاف چیست؟

"سیاست ائتلافی ما در وضعیت کنونی، چه در قبال چپ و چه در قبال سازمان مجاهدین، چه در قبال شورای ملی مقاومت و هر نیرو و سازمان دیگری بویژه در رابطه با امر عاجل سرنگونی رژیم خمینی سیاست نزدیکی و یکپارچگی نیروهای انقلابی - دمکرات و ترقیخواه اپوزیسیون رژیم در پایین است (۱) اگر برای وحدت و همکاری در پایین علیه رژیم، مذاکره و سازش و ائتلافی در بالا نیز کار ساز باشد از آن استقبال می کنیم..."

"ائتلاف سیاسی در بالا در میان سازمانهای پوپولیستی که نمایندگان ارگانیک کارگران و زحمتکشان نیستند نه معنی تکوین آلترناتیو انقلابی - دمکراتیک نخواهد بود. دمکراسی و انقلاب نه در بالا بلکه اساسا در پایین است و یک سیاست ائتلافی همگانی اساسا بر پایین منکی باشد مگر است خلتی دمکراتیک نباید... بدون ایجاد یک بلوک طبقاتی (۲) از زحمتکشان منشکلی که به گرد صف مستقل طبقه کارگر حلقه زده باشد، دمکراسی انقلابی و بطریق اولی آلترناتیو انقلابی - دمکراتیک وجود خارجی

خواهد داشت. مصالح اصلی این بلوک طبقاتی وجود دارد و باید به معماری آن پرداخت. چپ انقلابی با نقد کمونیستی از گذشته و حال پوپولیستی خودباید به سازماندهی طبقه کارگر بمثابه تنها قطب انقلابی جامعه و ستون فقرات یک آلترناتیو انقلابی دمکراتیک و به سازماندهی زحمتکشان حول این محور بپردازد و تنها در جریان سازماندهی طبقه کارگر برای همزمنی و قدرت است که چپ از کورهای تفکیک خواهد گذشت... کسی که طبقه خود را سازمان نداده و متحد ساخته نمی‌تواند سازمانده و حدت آن با طبقات دیگر باشد: (۱) اول "مرغ یا اول تخم مرغ"؟ اول سازماندهی طبقه کارگر یا اول ائتلاف برای رسیدن به این سازماندهی؟ آن روز که راه کارگر از این دور تسلسل نجات پیدا کند، طبقه کارگر قدرت سیاسی را قبضه کرده است.

ببینیم دور تسلسل راه کارگر چیست؟

طبقه کارگر نمی‌تواند از پیوند با طبقات دیگر صحبت بمیان آورد مگر اینکه صف مستقل خود را سازمان داده باشد. تشکل طبقه کارگر نمی‌تواند شکل واقعی بخود بگیرد مگر آنکه با اقشار زحمتکش جامعه به وحدت رسیده باشد. بدون ایجاد یک بلوک طبقاتی از زحمتکشان مننگلی که برگرد صف مستقل پرولتاریا طقه زده باشد، دمکراسی انقلابی و تطریق اولی آلترناتیو انقلابی - دمکراتیک وجود خارجی نخواهد داشت. صف مستقل پرولتاریا بوجود نخواهد آمد بدون اینکه زحمتکشان بدور آن طقه زده باشند، زحمتکشان نمی‌توانند بدور این محور طقه بزنند، بی‌آنکه خود "متشکل" شده باشند، آنها نیز نمی‌توانند متشکل شوند مگر آنکه طبقه کارگر خود متشکل شده باشد. تازه مهمترین رهمه اینها اگر یک ابر مردی هم مثل راه کارگر پیدا شود که بتواند از این "هفت خان"

بگذرد از آنجا که این "اتلافها" حتما و الزاما باید توسط نمایندگان سیاسی این طبقات صورت بگیرد (چون برخلاف تصور راه کارگر طبقه که خودش نمیتواند راه بسافتد و برود اتلاف کند) و چون بزعم رفقای راه کارگر این نمایندگان پوپولست هیچکدام نمایندگان ارگانیک کارگران و زحمتکشان نیستند، قادر به "تکوین" آلترناتو انقلابی - دمکراتیک نخواهند بود. از این رفقا میاید پرسید، بالاخره این گروه چگونه و بدست کدامیک از سازمانهای "چپ" موجود کشوده خواهد شد. و آیا شما فکر میکنید با نقد کمونیستی از گذشته و حال پوپولیستی، این راه پیموده خواهد شد؟ مگر خود شما از بیشنازترین ناقدان پوپولیسیم نبودید و مگر همین شما نیستید که بگفته خودتان پوپولیسیم را دنبال خود کشیده اید؟ نه رفقا پرولتاریا را نمی شود از وجه نفی، سارماتدهی کرد. هژمونی طبقه کارگر بدون ره نمود عملی مشخص، بدون برنامه ریزی معین و بدون سیاست عملی روشن تأمین نخواهد شد.

## لیروی این اتلاف چیست؟

"اگر وضعیت حاضر، وضعیت شقاق دریا بین، تشتت و پراکندگی در میان اکثریت مخالف رژیم و غیبت سرروئی برای سرنگون کردن رژیم است، پس برای خروج از این وضعیت باید به سازماندهی اکثریت ناراضی و درجهت زد و دن شقاق دریا بین پرداخت. این کار را تنها طبقه کارگر ساز مان بافته میتواند انجام دهد... اگر باید ایران را علیه رژیم خمینی متحد کرد، شیرازه این وحدت طبقه کارگر است... وقتی می خواهیم از وضعیت بحران هژمونی خارج شویم، خودباین معنی است که حرکت را به شرط داشتن هژمونی نمی توانیم آغاز کنیم. هژمونی در جریان

این حرکت بدست می‌آید... " (۱) البته اگر بیا د داشته باشیم رفقای راه کارگزار این اکثریت ناراضی قبلا تصویر روشن تری ارائه داده بودند. آنجا می‌گفتند:

"وقتی... جنبش اعتلایی در میان توده‌های مخالف رژیم آغار گردد، سه تنها سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت بلکه

حتی سلطنت طلبان نیز بیا د توده‌ها خواهند افتاد... چپ انقلابی باید بدون سکنارسم و بدون حوشیاوری نسبت به این نیروها... در جهت برنامه مستقل خود به ائتلاف و سازش‌هایی با این نیروها دست ببرد" (۲) مادر مورد بی‌هویت کردن "توده ناراضی" قبلا صحبت کردیم و گفتیم رفقای راه کارگروقتی خود را ضعیف می‌بینند به حای تحلیل متخمن و راه حل مشخص بیک سری اصول کلی می‌چسبند. در ایجا بر همین شیوه عمل شده است. گفتیم برای آنها مهم نیست این توده ناراضی چه هویتی دارد نا کجا و چگونه با طبقه کارگر همراهی می‌کند، تا کجا در "آزادی ذینفع" است چه رابطه‌ای با "بورژوازی سلطنت طلب" و "بورژوازی جدید" دارد، و این "ائتلافها" چه تائیری در روند انقلاب بجای می‌گذارند؟ آنها گوششان به اس حرفها بدهکار نیست. اربطر آنها، باید ایران را علیه رژیم خمینی متحد کرد. آنها حتی استدالات عمیق و بنیادین شوربک خود را که در گذشته بکرات از آن صحبت کردیم بفراموشی می‌سپارند، آنها حتی هويت طبقات و اقشاری را که باید منحدسوند و رژیم جمهوری اسلامی (و نه رژیم خمینی را) را سرنگون کنند با هويت طبقه‌ای که باید سرنگون شود مخدوش می‌کنند. آنها بطور مسخض رابطه سن رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی را در اینجا یادیده می‌گیرند. می‌بیمیم که مخدوش کردن برنامه حداقل و حداکثر برولتاریا مخدوش کردن وجه تمایز انقلاب دمکراتیک



و انقلاب سوسیالیستی، بی ارتباط کردن وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، چگونه نفع دمکراسی پرورزوایی و بره سرمایه تغییر جهت داده است. می بینم که شمار مبارزه بر علیه سرمایه چگونه تنگ شعار بوج و بی معناتمدیل شده است. راه کارگر طرح کلی سرمایه و بخشه های فعالیت خود را بر اساس "ایدیه های مجرد" قرار می دهد نه بر اساس حساب روی طبقات واقشاری که "واقعا" رو در روی یکدیگر استفاده اند و بحکم تاریخ در مساسات منقابل معینی قرار دارند.

تداخل دادن فعالیت دمکراتیک با فعالیت سوسیالیستی در یک واحدکل و دریک "مبارزه واحد طبقاتی" پرولتاریاها ما بقدر باعث تقویت و تحکیم دمکراسی پرولتری می شود که در هم ریختن طبقات متخاصم باعث تضعیف و شکست بردن آن.

راه کارگر با این انداعات "نوین" عرصه را فقط بر وظایف فردای طبقه کارگر یعنی بر اداختن نظام سرمایه داری و انجام قطعی وظایف جداکننده تنگ می کند، بلکه بسیاری از وظایف عاجل،

حیاتی، عملی امروز را زیر سؤال می برد. راه کارگر با جنگ انداختن به این معانی تشویر یکی شناخته شده و محدود از جنبش کمونیستی باید در این مسئله هم تجدید نظر کرده باشد که طبقه کارگر برای استقرار دمکراسی پرولتری می تواند و باید دولت پرورزوایی را سرکون کند، ماشین دولتی آسرا در هم شکند و نظم حصدی را در این دوره انتقال جایگزین نظم موجود سازد.

رفقای راه کارگر وقتتی می گویند ایران را باید علیه "خزیره ولایت فقیه" یعنی رژیم خمینی متحد کرد، نه فقط بی اعتقادی خود را با این اصل مسلم به انبئات می رسانند، بلکه بشکل مضحکی نظرات قبلی خود را هم بفراموشی سپرده و راه لیبرالیسم را در پیش می گیرند!

"خناهای انقلابی سازمان فدایی و سازمان ما بر اساس

همه پوپولیسیتی ضد دیکتاتوری مبارزه علیه رژیم فقهارا سازمان می‌دادند. اگر پوپولیسیم ضد امپریالیستی درک رفرمیستی و غیر طبقاتی از استقلال داشت، پوپولیسیم ضد دیکتاتوری درک لیبرالی از آزادی ارائه می‌داد و این هر دو درک کلی و غیر طبقاتی در برابر هژموسی پرولتاریا قرار دارند. استقلال، آزادی بدون حکومت شورایی امکان تحقق ندارد. (۱)

رفقای راه کارگر اگر آگاهانه بسوی لیبرالیسم گام بر نمی‌دارند پس این تناقضات آشکار را چگونه پاسخ می‌گویند؟

### برنامه این التلاف چیست؟

"پلانفرم ما در کلیت خود هم اکنون روشن است. دست برداشتن از تجزیه کارگران، زحمتکشان، زنان و بطور کلی توده‌های مردم به مسلمان و غیرمسلمان، به طرفداران و مخالفین خروشچف، مافو، استالین، ترسکی و... و پایان دادن بی‌قید و شرط به قطعه قطعه کردن طبقه کارگر - این ستون فقرات دمکراسی انقلابی ایران - باتیرهای ایدئولوژیک و همکاری در جهت ایجاد و گسترش تشکل‌های کارگری و دمکراتیک به هر شکلی بر اساس درخواستهای عاجل، مشترک، متحدکننده و برانگیزاننده‌ی کارگران و زحمتکشان، زنان، بیکاران، خلقها و دیگر بخشهای توده مردم... هرکس در ادعای مسیهر ضرورت وحدت علیه رژیم (بخوان وحدت کلمه) صادق است، دست از ایجاد تفرقه‌های ایدئولوژیک در پایین بردارد. این جوهر پلانفرم ماست. مردم را با ایدئولوژی می‌توان متحد ساخت. نقاط اتصال مردم نقاط اشتراک منافع طبقاتیشان است." (۲)

۱- راه کارگر مقاومت انقلاب علیه رژیم فقها (تاکیدها از ماست).

۲- "شورای ملی مقاومت و....." تاکید از ماست

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، برای اینکه میزان تنفر راه کارگر را از "چپها" و مبارزه ایدئولوژیک بس آنها را بهتر بشناسیم و همچنین برای اینکه دلیل این پلانفرم را از دیدگاه آنها بدانیم لازم است به نقل قول دیگری از همین نوشته توجه کنیم هر چند این نقل قولها طولانی شده است اما فکر می‌کنیم خوانندگان مشتاق باشند، با این افکار نبوغ آسا بیشتر آشنا گردند.

"فدائیان و محاهدین و دیگر نیروهای مردمی... هیچیک

نماینده ارگانیک یک طبقه معین نبوده‌اند ..... مرزهای این سازمانها با ایدئولوژی مشخص می‌شوند نه با طبقات ..... این سازمانها همین توده‌ها را با ایدئولوژی‌های رنگارنگ تکه تکه کردند ... مکتبهای خود را معیار حزب توده‌ها قرار دادند، تشکلهای توده‌ای و دمکراتیک را به موازات اسلام خمینی و نامعيارهای "اسلام راستین" و "کمونیسم راستین" به انشعابات سی‌پایان سوق دادند و هر یک در حد خود دستگاههای ایدئولوژیک برپا کردند که در مبارزه با "ولایت فقیه" خمینی، تنها ویرانگری سرادرم مبارزه طبقاتی، در هویت‌های طبقاتی و در تشکلهای توده‌ای و دمکراتیک تکمیل نمودند و مردم را در برابر پرورش نهایی رژیم از یکپارچگی و شکل، از اتحاد عمل و سگر مقاومت محروم ساخته‌اند." (۱)

راه کارگر فقط راه رشد معکوس سموده است، سقوط ایدئولوژیک کرده است، راه کارگر کاربحالی کرده است که با این دیدگاه غیرطبقاتی خود را حزه چپ انقلابی بحساب ساءورده است!

راه کارگر این درک مکانیکی را قیلا هم نشان داده بود، اود را اینجانبیر همان اشتباهی را مرتکب می‌شود که قیلا مرتکب

شده بود راه کارگر که تاکنون تصور می‌کرد، "باورها، افکار و اندیشه مستقیماً بدون آنکه به سیاست تبدیل شده باشند می‌توانند در زندگی و مبارزه طبقات اجتماعی تغییر ایجاد کند، حالا هم فکر می‌کنند ایدئولوژی خالص، این صفتی (وازنظر رفقای راه کارگر قطعه‌قطعه شدن) را ایجاد کرده است. آنها استکام منافع و خواسته‌های مشخص طبقاتی را که پشت این صفتی ها و ما مل تجزیه بوده است نادیده می‌گیرند. غالب توجه است که رفقای راه کارگر این خطای خود را با خطای مفاع دیگری تکمیل می‌کنند. آنها که این صفتی را مانع مشخص "سازشها" و "اشتلافهای" کلی خود می‌بینند، بجای آنکه سیاست روش و برنامه همه جانبه‌ای را ارائه دهند (یعنی همان برنامه حداقل یا پلاتفرمهایی در چهارچوب آن برای پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک) که می‌باید منافع طبقات و اقشار صفتی انقلاب را در این مرحله از انقلاب (یعنی مرحله انقلاب دمکراتیک) دربرگیرد و مبنای سازش‌جهت و هدف آنرا مشخص سازد. دست بدامن نیروهای سیاسی می‌شوند تا دست از ایدئولوژی خود بشویند و نیز مبارزه ایدئولوژیک را کنار بگذارند!

راه کارگر در اینجا نیز عدم درک یا بهتر بگوئیم عجز خود را از درک قاسوسندیهای مبارزه طبقاتی، بوضوح آشکار کرده است. او بر مبنای همان ادراک متافیزیکی خود<sup>(۱)</sup> فکری می‌کند، ایدئولوژی یک چیز است، سیاست چیزی جدا از آن و طبقات دارای هویتی غیر از

---

۱- این شیوه‌گرش متافیزیکی بر تفکر راه کارگر غلبه کامل دارد. سرخسته‌ترین نمونه بروز این نگرش از نخستین کام‌حیات راه کارگر خود را نشان داده است. راه کارگر که تصور می‌کرد ایدئولوژی و مبنای تئوریک مستقیماً و بلاواسطه با فعالیت اجتماعی و زندگی مبارزاتی توده‌ها را رابطه‌بندی می‌کند، در شدیدترین و بحرانی‌ترین روزهای طوفان انقلاب، در آتش‌فشان جیبش توده‌ها از زندگی فعال سیاسی دست‌شست و بجای پرداختن به شعار مشخص و تنظیم وظایف جدید به

ایند و راه کارگر که گویا از رشد مبارزه طبقاتی وصف بندی جدید طبقات سخت خشمگین شده است فقط این اشتباه را مرتکب نمی شود که فکر کند رشد آگاهی طبقه کارگر ایران ناشی از توطئه جب انقلابی بوده است. اشتباه راه کارگر فقط این نیست که تاثیرات ایزکتیو انقلاب را در ایجاد این صف بندی ها نادیده میگیرد، اشتباه بررگتر راه کارگر اینست که هنوز فکرمی کند می شود توده ها را به عقب برد. می شود آگاهی امروز شان را از آنها گرفت، اشتباه بزرگ تئوریسینهای اراده گرای راه کارگر اینست که تصور می کنند می شود با تعطیل کردن مبارزه ایدئولوژیک و "دست برداشتن" از ایده های کمونیستی، از فشارهای ایدئولوژیک این یا آن طبقه اجتماعی که انعکاس و بیان واقعی خود را در منافع و خواستگاه مشخص آنها دارد حل و گیری کرد.

دیباچه نویسی از وظایف قدیم پرداخت.

راه کارگر تازه امروز بعد از ۵ سال می گوید:

"ما از آغاز فعالیت ... بدلالی چند حتی معمولاً کلمه سازمان را در کنار "راه کارگر" نمی آوردیم. این اختلاط غالباً آشفتگی هایی بوجود می آورد سو، تفاهم هایی را در ما میزد. حتی برای عده ای این توهم را پیش می آورد که گویا ما خود را سازمان سیاسی مستقل نمی دانیم ... لازم دیدیم به این اختلاط و آشفتگی نام سازمان و نشریه سخگویی آن پایان دهیم ... مقدمه ارگان تئوریک سیاسی راه کارگر شماره ۱ . (تاکیدها از ما)

نه رفقا این اختلاط و آشفتگی یک "سو، تفاهم" ساده نبود و نیست. یک آشفتگی فکری است. یک خط مشخص و دیدگاه. یک گرایش معینی بوده و هست، و امروز نیز همچنان به اشکال دیگر و در موارد دیگر، با جان سختی تمام خود را نمایش می گذارد. روشن است که رفقای راه کارگر، مادام که همه ابعاد و وایای این تفکر را ننشاسد، هرگز قادر نخواهند بود به این اختلاط و آشفتگی پایان دهند!

راه کارگر برای اینکه عقب ماندگی خود را جبران کند، می خواهد جامعه را به رورهای قبل از قیام سپمن باز گرداند. راه کارگر می خواهد برای اینکه طبقه کارگر "این ستون فقرات دمکراسی انقلابی ایران" سالم بماند و "تکه تکه" نشود، مارکسیست لنینیستها یا عناصر آگاه طبقه کارگر آتش بس اعلام کنند، از تبلیغ و ترویج اهداف و ایدئولوژی خویش دست بردارند و اجازه بدهند این دن کینونهای وطنی با فراغ بالی، طبقه کارگر ایران را آنگونه که می خواهد متشکل سازند، سازمان دهند و کمک آن "اکثریت ناراضی" را جهت زدودن این شقاق که بی رحمانه زیر "تیره های ایدئولوژیک" نهفته شده است سازمان دهند و ایران را علیه رژیم خمینی " متحد" کنند!

آری رفقا طبیعتی است که مردم را با ایدئولوژی نمی توان متحد کرد و نقاط اتصال مردم نقاط اشتراک منافع طبقاتیشان است. ولی نباید فراموش کرد که (شما سعی دارید اینکار را بکنید) بدون ایدئولوژی، بدون موضع طبقاتی و حرکت از موضع معین طبقاتی سر نمی توان به تنها "نقاط اشتراک منافع طبقاتی" مردم را بنا ساخت بلکه تنها می توان، این نقاط اشتراک را به دلخواه به میان کشد و محدودش ساخت، و به دلخواه ارزیابی نمود و فارغ و "آرادانه" وارد هرگونه معاملهای بر سر آنها شد. ایدئولوژی منقسم مردم را متحد نمی کند و نمی تواند بکند و کسی نیز مدافع چنین روشی نبوده و نیست و اگر رفقای راه کارگر آرا به این صورت و با چنین مصومیتی مطرح می سازند، به تنها اتفافی نیست، به تنها ناشی از "تدبیهی" نیست بلکه کاملاً روشن و واضح است که آنها از طرح این مساله و به این شکل، چه هدفی دارند. آنها بانفی رابطه ایدئولوژی و "اتحاد مردم" که امری در صورت ظاهر بدیهی و از نظر علمی کاملاً درست است می خواهد نقش ایدئولوژی ها در "اتحاد" میان نیروهای "چپ" را نیز منتفی اعلام نمایند. به همین

دلیل نیز مبارزه ایدئولوژیک را "تبرداري" ایدئولوژیک، ارزیابی می‌کنند. آنها، حل مسأله میان "چپ" های مورد نظرشان، پیرامون چگونگی برخورد به اتحاد مردم، و اتحاد این اتحاد را هدف حمله خود قرار داده‌اند، که بر خلاف عقیده راه‌کارگر برای "چپ" حیاتی است. در چنین حالتی "چپ" نه تنها باید "تسرها"ی (از نقطه نظر راه‌کارگر نفرت انگیز) ایدئولوژیک را نیز ترک کند بلکه باید هر چه بیشتر بر پیکر نفرت و انحرافات موجود فرود آورد و ریشه انواع و اقسام انحرافات موجود را، که حیات آنها نه تنها در خلاف کردن این "تسرها"ی "نفرت انگیز" ایدئولوژیک، بلکه دقیقا خود محصول جان سخت دوران فقدان چنین تسرهایی است، براندازد. راه‌کارگر با این گیر خود، نه تنها سازش سیاسی، حتی سازش ایدئولوژیک درون چپ‌ها را خواستار است که مقدمه و مسأله هرگونه برخوردی از نوع همان برخوردی است که در مقاله حجیم و مغشوش خود تلاش نموده است آنرا تخریب کرده، راه‌کارگر که خود را "مبدع" و "قهرمان" ابداع" تئوری انقلابی می‌داند، هر بار که با ابداع جدیدی وارد عرصه جنبش شده با فرق شکافته از تناقض این گونه وارد شدن بدنیای واقعیت‌ها، به درون لاک خود می‌خزد و مثل کسی که نه از در واقعی بلکه از در خیالی خود می‌خواهد وارد قلعه سنگی شود، در برخورد به دیواره حجیم قلعه به توجیه کار خود می‌پردازد و تلاش می‌کند مضحکه بوجود آمده را نه ناشی از برخورد و اارونه خود بلکه، از مشاهده تماشاگران کم‌دی فهم انگیز خود قلمداد کند.

راه‌کارگر دوست دارد، نفرت خود را در کلمات نشان دهد، و از سد مبارزه ایدئولوژیک و بهتر است بگوئیم از سد ایدئولوژیک در مقابل هرگونه حرکت آتی خود که سازش‌ها یا اختلافهای مورد نظر او را تهدید می‌کند، نفرت دارد. به همین دلیل نیز ما ملان آنها را قصاب‌هایی تصویر می‌کنند که با تسره‌های آخته، به تکه تکه کردن

توده‌ها پرداخته‌اند! و نمی‌گذارند او آنچه را که می‌خواهد و می‌داند که چرامی‌خواهد (و چرامی‌تواند به‌تنهایی بخواد) عملی‌کند.

آری رفقا، ایدئولوژی مستقیماً با اتحاد مردم هم رابطه دارد و هم ندارد. دارد از این نظر که شما نمی‌توانید اسم خودتان را مارکسیست - لنینیست بگذارید و بدون پای بندی به این اصول که حاکم بر مبارزه طبقه کارگر است، در جهت "اتحاد مردم" گام بردارید، ندارد به این دلیل که شما در این اتحاد مستقیماً از همه نمی‌خواهید که نخست ایدئولوژی شما را بپذیرند سپس، با شما متحد شوند.

ما (گو یا سر دسته برداران غرب انگیز) مفهوم حرف شما را خوب می‌فهمیم، ولی متأسفیم که باید بگوئیم این مبارزه ایدئولوژیک را (که بر عزم شما برداری است) حداقل مدتهاست، وظیفه خود می‌دانیم و هیچ معایری میان آن و "اتحاد مردم" بدانگونه که شما می‌خواهید، نمی‌بینیم.

رفقای راه کارگر وقتی می‌گویند که "مزدم را با ایدئولوژی نمی‌توان متحد کرد" از یک سو بزرگ حقیقت بدیهی اذعان می‌کنند و از سوی دیگر این حقیقت بدیهی را برای رسیدن به نتیجه گیری های خاص خود، لوٹ نموده، مورد سوء استفاده قرار می‌دهند. موضوع مورد بحث راه کارگر مسلماً مربوط به حوزه رابطه ایدئولوژی با سیاست است و راه کارگر آگاهانه نامحدودش نمودن رابطه این دو یعنی ایدئولوژی (که برای مارکسیستها مبای هر گونه اتخاذ سیاسی است) و سیاست رورمره طبقه کارگر می‌خواهد نتایج دلخواه خود را بگیرد.

مارکسیستها، هر سیاسی‌حقی در باره‌ترین شکل آنرا نیز با ایدئولوژی توضیح می‌دهند و این یک امر بدیهی است. چرا که ایدئولوژی آنها، چیزی جز مبای شناخت علمی و آگاهانه آنها از روند عمومی پدیده‌های اجتماعی نمی‌باشد و خود علاوه بر این،



دایر بر تغییر و چگونگی تغییر این پدیده‌ها نیز هست. آیا راه‌کارگر نمی‌داند که بدون چنین درکی از ایدئولوژی هیچ فرقی میان مارکسیستها و نمایندگان سیاسی اقشار و طبقات دیگر وجود ندارد؟ آیا رفقای راه‌کارگر نمی‌دانند که اقشار و طبقات غیر پرولتر نیز در نهایت سیاست‌هایشان را از موضع طبقاتی معین خود و با تبعیت از ایدئولوژی خاص خود اتخاذ می‌کنند؟ آیا این تفاوت که هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای تغییر وضعیت موجود ندارند. راه‌کارگر مسلماً با طرح چنین مسأله‌ای در صدد ابرام برداشتن این فرق است.

مسائل میوم که عموماً سیاست‌های روزمره طبقه کارگر در جهت حل آنها اتخاذ می‌گردند و مبنای "اتصال مردم و نقاط اشتراک منافع طبقاتی" آنها هستند. بدون تبعیت از درک ایدئولوژیک و اساسی طبقه کارگر از روندهای عمومی انقلاب و وظایف اساسی خود، بدون انطباق منافع آتی خود در فلان سیاست میوم، بدون عطف نظر به چشم‌اندازهای معین در قبال این با آن "ائتلاف" و "سازش" یا اتحاد، حاملی جز دنباله‌روی از حوادث خود بخودی و سردرگمی در دور تسلسل بی پایان سیاست‌های ضد و نقیص، نخواهد داشت.

ایدئولوژی مستقیماً با اتصال مردم ارتباط ندارد ولی با آن اصولی که این "اتصال" از آن پیروی می‌کند، رابطه ارگانیک دارد. نفی یا مخدوش ساختن این ارتباط مفهومی بحر ولگاریزه کردن مارکسیسم و نفی اصول بدیهی سیاست پرولتری ندارد. سیاست محصول ایدئولوژی است، لیکن حاشیای آن نیست و نمی‌تواند باشد به همان‌گونه که ایدئولوژی محصول مبارزه طبقه معینی است. ایدئولوژی مبنای اتخاذ سیاست است نه سیاست مبنای ایدئولوژی. سیاست بدون ایدئولوژی، بدون مبنای تئوریک همانقدر غیر ممکن است که مبارزه طبقاتی بدون وجود

طبقات متخاصم. شاید برای راه کارگر بسیار عجیب است که رژیم جمهوری اسلامی و مجاهدین خلق (که هر دو، ایدئولوژی همنام دارند، هر دو مدافع اسلام هستند و هر دو اسلام خود را "راستین" می‌دانند و هر دو مدافع "جمهوری اسلامی" هستند مستها یکی خالص آنرا می‌خواهد و دیگری "دمکراتیک" آنرا) هر دو در صد بیخ توده‌های مردم تحت لوای "ایدئولوژی" برآمده‌اند، ایدئولوژی را به سیاست تبدیل کرده‌اند که برعکس راه کارگر نمی‌باید می‌کردند. به زعم رفقای راه کارگر چون آنها اشناء می‌کنند که ایدئولوژی خود را مستقیماً به سیاست تبدیل می‌کنند، طبقه کارگر نیز باید این اشتباه را نکند که ایدئولوژی خود را اصلاً طرح نکند! این است مضمون در کنار هم چیدن حروس و جفیم، ماثوتیسم، تروئسکیسم و اسلام راستین و غیر راستین!

بدون ایدئولوژی، بدون منای جمع بندی آگاهانه از مسائل اساسی مبارزه طبقه کارگر، چگونه می‌توان این یا آن سیاست را اتحاد با ارزیابی کرد. به نظر می‌رسد رفقای راه کارگر با اعتقاد به چنین اصلی است که "انقلاب خفه شده" توسط "رژیم فقها" را توضیح می‌دهند و در مقطعی با اعلام استقلال همین "رژیم فقها" که فعلاً انقلاب را خفه کرده بود "استقلال سیاسی" آنرا مستمم فرار می‌دهند، جنگ او با عراق را "عادالانه" ارزیابی می‌کنند و سپس "امراسی بولند" را مطرح می‌سازند و به طبقه کارگر توصیه می‌کنند و وقتی که غلط بودن آنرا می‌پیمند همه خطاها را درز گرفته بی‌سر و صدا، سیاست جدیدی را ساز می‌کنند که همچون اولی، بدلیل همین عدم ارباط در جای دیگر و به سوغ دیگری جای خود را به سیاست جدیدی می‌سازد. این است رها کردن مارکسیسم - لنینیسم و مبارزه آگاهانه و پویای انقلابی و "سر فرود آوردن در برابر حوادث خود بخودی" و دنباله روی از جریانات، بینشی که همیشه دامگیر راه کارگر بوده و هست. "چپ انقلابی" ایران یکبار چوب

سازش ایدئولوژیک را خورده است. چپ انقلابی ایران خوب فهمیده است که "دست برداشتن" از مبارزه ایدئولوژیک معنای دست برداشتن از هژمونی پرولتاریا و "پایان دادن بی قید و شرط" به ایده صف مستقل پرولتاریاست. چپ انقلابی ایران فهمیده است که کنار گذاشتن تمبرهای نُر ای ایدئولوژیک سرسپردن ریگبوتس بورژوازی و به نفع غلبه بی قید و شرط "منافع و ایدئولوژی ارتجاع است. این بزرگترین خواست بورژوازی و نهایت آرزوی شورای ملی مقاومت و خرده بورژواهایی از نوع محاهدین خلق است. که "چپ انقلابی ایران" این اهرم کوبنده را زمین بگذارد. اما راه کارگزاران روز تصادفاً بدون پشت سر گذاشتن یک روند پیچیده به اینجا نرسیده است.

آری رفقا، ما خوب می دانیم "کسی که طبقه خود را سازمان نداده و متحد نساخته، نمی تواند سازمانده و وحدت آن با طبقات دیگر برآورد" (۱) و چون به آنچه هم که می گوئیم پایبندیم و خود را ملزم به انجام آن می دانیم، برخلاف شما عمیقاً بر این اعتقاد هستیم که هیچ چیز، جز معیار ایدئولوژیک نمی تواند طبقه کارگر را با وحدت برساند و صفوف آن را یکپارچه و منسکل سازد.

در اینجا باید به یک نکته دیگر اشاره کنیم. رفقای راه کارگر وقتی که ایران (ایرانی که در آن چپ و راست و... همه مثل سب زمینی در یک گونی ریخته شده اند) راه دست برداشتن از "تجزیه نیروها" و "تبرداری ایدئولوژیک" در جهت این تجزیه، فرامی خوانند برای اینکه از اهمیت واقعی این تجزیه اجتناب نپذیرند (که خود ناشی از تضاع و شکوفایی مبارزه است) و تبرداری (باشی از همان رشد و اعتلا) بکاهند، نیروهای مورد تجزیه خود را نیز روش کرده، می گویند: کارگران، زحمتکشان، زنان و بطور کلی توده های مردم...

آنها عملاً کارگران و زحمتکشان را با زنان مترادف می‌کنند تا اهمیت دنیوی و نخست را کاهش دهند و مرز طبقات را درهم بریزند. غافل از اینکه این مسئله خود به عدم درک آنها از مسئله طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی نیز شکل مشخص تری می‌دهد. گویی از نظر آنها مسئله زنان بطور کلی جدا از زن کارگر و زحمتکش مطرح است. در نبر اینصورت اگر حقوق دمکراتیک زنان مطرح باشد، رفقای راه کارگر می‌بایست علاوه بر زنان به مسئله ملیتهای تحت ستم و اقلیتهای مذهبی، دهقانان و .... عطف توجه می‌فرمودند!

## بزرگ این التلاف چیست؟

"مسارره برای متحد کردن طبقه کارگر و مهاجرت ساختن مبارزات آن علیه رژیم آن کام اساسی، میرم و عملی است که با وجود اختلافات تشویریک میان سازمانهای چپ می‌تواند و باید برداشته شود. سازمان راه کارگر جبهه واحد کارگری (۱) را پیشنهاد می‌کند... البته این جبهه کارگری فقط چپ‌ها را در بر نمی‌گیرد بلکه هر سازمانی را که در میان کارگران نیرو دارد و با رژیم خمینی مبارزه می‌کند و همچنین سازمانها و نیروهای بی‌راکه چنین نیرویی در یاقین ندارد ولی می‌خواهد و می‌تواند در جهت تقویت چنین جبهه‌ای قلم و قدم بردارد نیز شامل می‌شود" (۲)

رفقای راه کارگر اینجانب نیز در "بلاتصمیمی‌ناشی از بی‌اطلاعی از میان امکانات موجود یکی را برگزیده‌اند! بدون اینکه در این مسئله تعمق کرده باشند که آیا امکان عملی چنین جبهه‌ای وجود دارد یا خیر؟ رفقای راه کارگر اگر خودشان به این امر اعتقاد داشته باشند

۱- تاکید بر راه کارگر

۲- همانجا که ما

یا بر آن مصر بودند این چنین باشم و سکوت از کنار این امر مهم نمی‌گذشتند. از قدیم گفته‌اند، احترام اما مزاده را متولی‌بگه می‌دارد و رفقای راه‌کارگر اگر از این اما مزاده متعجزه می‌دیدند بسادگی از آن نمی‌گذشتند! آلترناتیوی که می‌باید "چپ" را متشکل کند، طبقه کارگر را سازمان دهد. "سحران هزمونی" را حل نماید، همه‌سیروهای سیاسی غیر پرولتری را در بر بگیرد و "توده‌های ناراضی" را متحد سازد، آنچنان در میان حمله بردا زیبای ادبی پوشیده مانده است که اگر کسی سطر به سطر این کتاب قطور را مطالعه نکند، به وجود آن پی نخواهد برد.

بسیار جالب است که این رفقا، ما را نیز سر سخته مورد انتقاد قرار می‌دهند که چرا از آنها پیروی نمی‌کنیم، چرا به "یاورهای خیالی" آنها "مشغول" نمی‌شویم! آنها ما را شامت می‌کنند که چرا یاسیای آنها شعارهای اساسی خود را تغییر نمی‌دهیم! (۱۱)

رفقای راه‌کارگر حرضی اگر یک "جو" به شعار "حسبه متحد کارگری" خود "یاور" داشتند همزمان با دعوت از هر "قلم و قدمی" برای اتحاد این حسبه سخن نمی‌گفتند!

"... امروز که سازمان ما با انتقاد از سوبولسم، اکوسمسم و آتارشیسم، ضرورت سازماندهی توده‌ها از طریق پرولنارنا و حول برنامه و تاکتیک آن را مطرح می‌کند. امروز که سازمان ما بعد از شکست "حسبه متحد خلق" و "حسبه متحد ضار تحاع"، حسبه متحد نواده‌ای را حول سه شعار آزادی، استقلال و حکومت شورایی در دردسور رور قرار می‌دهد، امروز که سازمان در موضع منافع طیفانی پرولنارنا قرار

---

۱- "سازمان فدائی در این دوره مجموعاً گراس به اختلال ما پرولتاریا را حفظ کرده هر چند بعنوان سازمان دمکراسیهای انقلابی از خود نوسا نو تزلزل‌های زیادی نشان داده و می‌دهد." (راه‌کارگر مقاومت انقلاب علیه رژیم فتنها.)

گرفته است ..... (۱)

بله امروز که راه کارگر گویا در موضع منافع طبقاتی پرولتاریا قرار گرفته است، تازه فهمیده است که چه خطای نابجایی مرتکب شده است، که در این موضع قرار گرفته است، بهمین علت با ختازدگی کودکانه‌ای شعراستقلال و حکومت شورایی را کنار گذاشته و راه عقب‌گرد را در دستور کار مجدد قرار داده است. راه کارگر قصد دارد تا دیر نشده خودش را به "جبهه متحد صادراتی" برساند. اما "متاسفانه" این تأخیر طولانی بود. راه کارگر رانده از "جبهه متحد صادراتی" و مانده از "جبهه متحد توده‌ای" هم چوب را حورده است و هم پیاز را، نه به خرمای بغداد رسیده است و نه به برنج مازندران!

این دوگانگی نشان می‌دهد که رفقای راه کارگر گویا به "جبهه متحد توده‌ای" هم پابیندی آنچنانی نداشته‌اند! و هم اکنون سرچشم اندازی برای آن قائل نیستند، بهمین منظور، برای رسیدن به "صهای" همه گیرتر، "جبهه‌ای" بدون برنامه و مرکب از اقشار و طبقاتی هویت اجتماعی و سازمانها و شخصیت‌های سیاسی گوناگون، تلاش تردید آمیزی را آغاز کرده‌اند. نکته قابل توجه اینست که هر چند در دوره‌های این جبهه‌گشاد تر شده نامش محدودتر گردیده است، هر چه و طایفش رقیب‌تر شده، اسمش سگین تر به نظر می‌رسد! راه کارگر فقط نام "کارگران" را به‌جای قرارداد داده است، در صورتیکه مضمون صبه کارگری آنها تفاوتی با دیدگاه "چپ متحد شورا" و ولطیف‌ای حد اار و طیفه "شورای ملی مقاومت" ندارد! راه کارگر با اس ابداع سوغ آسادر حقیقت روی دست شورای ملی مقاومت بلند شده است. ما اس تفاوت که در "جبهه متحد کارگری" آنها بر خلاف شورای ملی مقاومت، نه فقط شخصیت‌های لیبرال و سلطنت طلب (چون

۱- راه کارگر - مقاومت انقلاب علیه رژیم فحها . (تاکیدها از ما)

اگر اینها "قدم" نداشته باشند "قلم" دارند!) بلکه خروشنجی های خائن اکثریتی وتوده ای که از پیوستن به "شورا" ظاهرا منع شده اند، و سه جهانی ها می توانند حضور فعال پیدا کنند.

یک مقایسه ساده بین برنامه شورا ایملی مقاومت و "جبهه متحد کارگری راه کارگر" البته در بخش نفی برنامه یعنی سرنگونی، چون در وجه ایجابی یعنی برنامه جایگزینی، همانگونه که در قبل توضیح دادیم رفقای راه کارگر زحمت خود را کم کرده اند، چون نه تنها به تشکیل آن اعتقادی ندارند بلکه اصلا هیچگونه بحثی را روی آن لازم ندیده اند. نشان می دهد که در مبانی تحلیلی و نزدیکیها بورژوازی مشابهت عجیبی بین مجاهدین خلق و راه کارگر وجود دارد. "حفره ولایت فقیه" راه کارگر شعار مرگ بر ارتجاع مجاهدین را می طلبد.

"حفره هولناک ولایت فقیه" راه کارگر را که همچون بختکی در "بحران هژمونی" بر سر تمامی طبقات نازل شده است و بر هیچ طبقه معینی متکی نیست و تنها با بخشی یا بخش هایی از آنها، وارد "معامله" و غیره می شود، هیچ فرقی اساسی (حتی غیر اساسی هم) با "ارتجاع" مجاهدین خلق یا "استبداد مذهبی" سلطنت طلبان ندارد. رفقای راه کارگر خوب میدانند که زیر چنین شعار گل و گشادی جبهه "متحد کارگری" که هیچ، جبهه "جپ" و غیره نیز نمی توان تشکیل داد. زیر چنین شعاری و درون چنین جبهه ای که مرز آنرا "قلم و قدم" تعیین می کند، تنها نیرویی را که نمی توان با هویت یا حداقل هویت و سیاست "متحد" ساخت، طبقات کارگراست!

حال اگر این رفقا بخواهند جبهه متحد توده ای (که تاکنون و قبل از این شعار آنرا می دادند) و یا حتی وسیع تر از آنرا تشکیل بدهند، معلوم نیست دیگر چه نیروهایی را باید برای پذیرفتن در چنین جبهه ای "کشف" نمایند، که مشخصه های حتی رقیب تر از مشخصه های مورد نظر آنها در جبهه متحد کارگری یعنی "قلم و قدم" را داشته باشند!

بنابراین "جبهه متحد کارگری" راه کارگر همان "شورای ملی مقاومت" وجه بسار فیهق تراز آن است با این تفاوت که :

۱- "شورای ملی مقاومت" موجودیت واقعی دارد و جبهه متحد کارگری راه کارگر موقعیت تاریخی تشکیل خود را از دست داده است  
۲- "شورای ملی مقاومت" در اقدامات عملی برای تحقق اهداف و خواستههایش پیگیر است ، چون نتیجه منطقی این تحلیل می تواند همین تاکتیکها باشد یعنی تاکتیک آن بیانگر سیاست چنین جبهه هایی است .

۳- "شورای ملی مقاومت" با واقع بینی بیشتر و هشیارتر حرکت می کند . زیرا برای شورائیان یک حداقل مرز بندی مشخص است . آنها بهتر از راه کارگر می دانند که ایران را نمی شود علیه رژیم خمینی متحد کرد . آنها لااقل "چپ انقلابی" را رسماً و عملاً کنار گذاشته و سلطنت طلبان را اسماً در جبهه خود جای نمی دهند .

اما تئوریسینهای راه کارگر که با اراده گرایی محض خود تاکنون بسیاری از اصول تئوریک و مبانی عام مارکسیسم لنینیسم را نادیده گرفته اند تصور می کنند ، می توانند در عینیات اجتماعی و حرکت تکاملی تاریخی نیز دخل و تصرف کنند . آنها تصور می کنند می شود تاریخ را به عقب برد ، و می شود هویت های شکل گرفته اجتماعی را نادیده گرفت . آنها تصور می کنند می شود طبقه کارگر ، خرده - بورژوازی ، بورژوازی متوسط ، بورژوازی بزرگ و سلطنت طلب را علیه "حفره و ولایت فقیه" متحد و متشکل ساخت . از این اختلاف جزیی که بگذریم خود اصل وجه نشابه اساسی این دو برنامه ، بهترین اصول در غیر اصولی بودن تصمیم "چپ انقلابی" در امتناع از پیوستن به شورای ملی مقاومت بوده است . پس راه کارگر با قاطعیت می تواند اعلام کند "چپ انقلابی" کار بسیار ناجایی کرده است که به شورای ملی مقاومت نسبیوسته است !



## اتلاف علیه کی و با چه هدفی؟

ما عمیقاً اعتقاد داریم که هر ائتلافی در وهله نخست منضم نیست که روشن گردد بیک ائتلاف علیه چه نیرویی و چه نظامی ضرورت پیدا می‌کند، بر اساس چه ضرورتی مطرح می‌گردد، چه هدفی را در این مفاد آرایبی الزامات طبقاتی دنبال می‌کند و باید سال کند. با چنین برخوردی به مساله ائتلاف است که می‌توانیم و می‌باید نیروهای تشکیل دهنده آنرا مشخص نموده، در جهت جذب آنها و طرد غیر آنها، حرکت نمائیم. هیچ ائتلافی نیست که از جنب قانونمندی پیروی نکند. ائتلاف (یا ائتلافها و سازشها) مطروحه از سوی راه کارگر نیز از جنب قانونمندی بری نیست، هر چند آنها خود بصورت آشکار و انحصار یافته‌ای آنرا مطرح ساخته‌اند، لیکن زوایای اصلی دیدگاه خود در مورد ائتلاف در این مقطع منحصراً از مبارزات کارگران و زحمتکشان میهن را، همانگونه که قبلاً گفته شد، روس کرده‌اند. آنها تمام توان و هم خود را مصروف این ساخته‌اند که ائتلافی یا ائتلافها و سازشهایی را علیه "حفره هولساک" رژیم فقها، سارما بدهی کنند و هدف خود را از میان برداشتن این "حفره" که همچون بخنکی بر سرتامی طبقات و از جمله طبقه کارگر و سوزواری هر دو به یکسان خراب شده است قرار داده‌اند و درست به همین دلیل باده نیز بدنبال وسیع‌ترین نیروها از جمله "کارگران و زحمتکشان روزمان...". و تمامی کسانی که "قلم و قلمی" در این زمینه دارند می‌گردند. برای چنین هدفی طبیعتاً چنین جبهه‌ای امری عادی است، لیکن برخلاف کم لطفی رفقای راه کارگر نسبت به طبقه کارگر، نام چسبیده‌ای را تنها چیزی که نمی‌توان گذاشت "حبه متحد کارگری است". چرا که

طبقه کارگر، اهداف مشخص طبقاتی در انقلاب ایران دارد و عملاً با نیروهای طبقاتی مشخص نیز، "اقتلافها و سازشها" بی انجام می‌دهد و با نیروهای اجتماعی معینی نیز وارد چنین "سازشها" و "اقتلافها" بی می‌گردد. طبقه کارگر برخلاف رفقای کارگر بدنبال رفع بلای "حفره" تاریک سیب مظلّم موجود در پیشاروی رفقای راه کارگر، برای طبقه کارگر "بلایی آسمانی" نبوده و نیست. دقیقاً موجودی است عینی و برخلاف توهم رفقا از هویت طبقاتی معین برخوردار است و از مسافع طبقه معینی و نظام مشخصی پاسداری می‌کند و آن همانا مسافع بورژوازی و نظام سرمایه‌داری ایران است. این "حفره" هولناک "نه برآورد و ادعیه آسمانی (چنانچه خود ادعا می‌کند) بلکه دقیقاً بزرگ موجود عینی یعنی ماشین دولتی سرمایه‌داری سوارگشته است و هدف طبقه کارگر هم درهم شکستن چنین ماشین و مبارزه علیه چنین نیرویی است. بدینگونه است که برای او نه تنها اختلاف مضمون روش و مشخصی دارد و "اقتلافها و سازشها" بی‌بطور کلی نیست بلکه سررهای تشکیل دهنده آن نیز منشاء زمینی و موقعیت اجتماعی - اقتصادی معینی دارند و هر صاحب "قلم و قلمی" جبراً نمی‌تواند در درون آن فرار بگیرد.

پس آشکار است که برخلاف اشتلافها و سازشهایی برای سرکوبی "حفره" تاریک که به ایجاد "فصایب مساعد" برای نمایی طبعاً از جمله "بورژوازی" که برای سرکوب طبقه کارگر (کویا بورژوازی در مسافای مساعد این سرکوب را فراموش خواهد کرد) به دیکتاتوری طبقاتی توسل جسته بود و امروز خود اسیر دیکتاتوری فردی ولی فقیه شده<sup>۱</sup> نیز می‌انجامد، سیاست اقتلاسی طبقه کارگر مشخص است و انقلاب را در مدنظر دارد. اگر "اقتلافها" و سازشها "ی رفقای راه کارگر بدنبال رهایی تمامی صاحبان "قلم

---

۱ - داخل کیومه از راه کارگر - مقاومت انقلاب علیه رژیم فقیه .

وقدم" و متضمن درهم شکستن هیچ چیزی نیست و نظم حاکم را در پس شعار مبارزه علیه "حفره" رژیم فقها دست نخورده باقی می‌گذارد. ائتلاف طبقه کارگر بطور مشخص خواهان درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ورهایی کارگران و زحمتکشان و خلفای سراسر ایران است، که شامل "زنان" مورد نظر رفقای راه کارگر نیز می‌شود! برای اینکه مبنای تحلیلی "ائتلافها و سازشها"ی راه کارگر را بیشتر بشناسیم ضرورتاً باید خوبشناوندیهای تحلیلی و نزدیکیهای فکری آنها با مجاهدین خلق را مورد ارزیابی قرار داده و بدین منظور به "کاست حکومتی" بازگردیم و باین "حفره تاریک" قدم بگذاریم! ما در بحث پیشین (مربوط به تحلیل از ماهیت حاکمیت) به عدم بیگیری رفقای راه کارگر روی برنسیبهای تئوریک خویش اشاره کردیم و روشن ساختیم که این رفقا چگونه در بیان تئوریک قانونمند - بیهای نظام سرمایه داری و ویژگی ایران که قبلاً "محدوده کلی و عمومی معیار ارزیابی خود قرار داده بودند، تردید کردند و بار و بیرون شدن با سیرو قایع سرسخت انقلاب و حوادث تند طوفان همیشه توده ای، "کاست حکومتی" خود را در پاسخگویی به مسائل ناتوان یافتند و بجای آنکه کاست فکری خود را شکنند، مبنای تئوریک قانونمندی حاکم بر نظام های بورژوازی را شکستند. گفتیم این رفقا وقتی ملاح ناقص خود را کند ترازان دیدند که بتوانند ریشه عظیم جنس انقلابی توده ها و مبارزات آشکار حاکمهای حکومتی را توضیح دهد، بجای آنکه "ملاح" کهنه خود را مورد تردید قرار دهند، ملاح تئوریک خود را بکنار نهادند.

و حال باید ببینیم محصول عملی این بی برنسیبی تئوریک و نتیجه سیاسی آن چگونه رویاهای زولیده و مغشوش راه کارگر را بهم می‌پیچد!

کاست حکومتی که تا کنون جاذب سرمایه داری و گره گاه وحدت اقشار بورژوازی بود در آخرین تحلیل راه کارگر از ماهیت

حاکمیت سیاسی به نیروی دافعه و تجزیه گرایان تبدیل شده است .  
سرمایه انعماری ، سرمایه متوسط (بقول راه کارگر، جدید) ، سرمایه  
سنتی و ... را از خود می راند و نمایندگان ارگانیک آنها را به دیار  
عدم می فرستد ! حفره هولناک ولایت فقیه دیکتاتوری خود را نه  
روی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه که روی بورژوازی نیز اعمال  
می کند و بسوی قدرت قداره بند و (مختار مطلق) پیش می رود و جامعه  
انسانی را ....

از نظر رفقای راه کارگر این بلای آسمانی که می باید برای  
نابودی اش ابرانزا (بخوان همه طبقات جامعه از جمله بورژوازی را)  
علیه آن متحد گرداز "آسمان" نازل نشده است !

این کاست حکومتی محصول زمینی و نتیجه "بحران هژمونی" است !  
"بحران طبقاتی در جامعه سرمایه داری ایران عبارت از  
این است که هیچیک از دو طبقه اصلی ، قادر به اعمال هژمونی خود  
بر جامعه نیستند ، بورژوازی ناتوان است و پرولتاریا هنوز  
آماده نیست .... رژیم خمینی بخاطر دوام همان بحران هژمونی  
بسرپرست که آنرا بر سر کار آورد ...." (۱)

رفقای راه کارگر که همه نوشته های تحلیلی خود را با شیفتگی  
زاید الوصفی از روی آثار کلاسیک رونیویسی می کنند ، هنوز نمی دانند  
آنچه را که در آثار مارکس و انگلس شیوایی حیرت انگیزی ایجاد  
می کند ، مضمون عمیق و محتوای غنی آنست که توسط رفقای راه کارگر  
از آن سلب شده و بصورت جملات عامیانه ، بی روح و کسل کننده که  
توضیح دهنده هیچ حرکتی نیست ، در می آید . آنها فقط معلول را  
می بینند به علت کاری ندارند ، ظاهر را می بینند و به عمق محتوای  
تاریخی این آثار کاری ندارند . آنجا "محتوا بر گفتار" چیرگی  
داشت ، در اینجا "گفتار بر محتوا" چیرگی پیدا می کند .

---

۱- ارگان تشویریک سیاسی راه کارگر شماره ۱ تاکید از راه کارگر .

آنها چنین می‌اندیشند که اگر نام قهرمانان و جای موضوعات را تغییر دهند، موضوعات محتوای قبلیشان را حفظ خواهند کرد. آنها عدم خلاقیت خود را در مسخ خلاقیت مارکس، پنهان می‌کنند و پیش خود چنین می‌اندیشند خلاقیت مارکس را "وارد" آثار عدیده خود کرده‌اند. حکایت این رفقا حکایت معروف "قاتلی و خاقانی" است! رفقای راه‌کارگر شنیده‌اند که لوفی بناپارت محصول بحران هژمونی بود. آنها در متون مارکسیسم خوانده‌اند که:

لوفی بناپارت برای این بقدرت دست یافت که نه طبقه کارگر و نه بورژوازی هیچکدام قادر به اعمال سیادت طبقاتی خود نبودند. اما دیگر کاری ندارند که لوفی بناپارت محصول چه دوره تاریخی و بحران هژمونی بچه مفهومی بوده است! و در وضعیت مشخص جامعه ایران این مفاهیم، بستر واقعی خود را چگونه می‌یابند؟ مارکس در رابطه با راز موفقیت لوفی بناپارت می‌گوید:

"درواقع نفع تمام طبقات در حال رقابت در این است که یک حکومت با صلاح قوی وجود داشته باشد که به تمام درگیریهای خصمانه‌ای که هیچگونه نتیجه‌ای ندارد و با ایجاد ممانعت در راه جمع آوری نیروها برای یک نبرد جدید قطعی، موجب اغلال در تکامل مبارزه در شکل نوین آن می‌گردد. خاتمه دهد.... اینکه چه مدت طول خواهد کشید تا هر دو اینها (بورژوازی و طبقه کارگر) دوباره به اندازه کافی قدرت و اعتماد به نفس پیدا کنند و هریک از آنها بتوانند برنامه‌ای بریزند که علناً مدعی دیکتاتوری بشوند. این سوال است که هیچ کس نمی‌تواند به این جوابی بدهد... سرانجام فقط یک ضربه انقلابی بزرگ قادر به حل آن خواهد بود. (۱۱)

مارکس نیز در اینباره می‌گوید:

"گذار به بناپارتیسم" در فرانسه سالهای ۱۸۵۱ به بعد

محمول از هم پاشی پایه‌های اجتماعی یک نظم کهن و انهدام سلطت سوریونها، بی‌کفایتی بورژوازی در اعمال حاکمیت خود بعنوان یک طبقه کامل بود" (۱)

رفقای راه‌کارگر اگر با تعمق به آثار مارکس و انگلس بنگرند، درک خواهند کرد که هر دوی آنها به "بحران هژمونی" از نظر تاریخی نگاه می‌کنند. مارکس و انگلس به خوبی به این اسواقف هستند که تا زمانیکه "سلطت طبقه بورژوازی به کمال خود رسیده باشد و بیان سیاسی خاص خود را پیدا نکند، تناقض میان او و سایر طبقات نیز نمی‌تواند به شکل خالص خود بروز کند، و آنجا هم که بروز کند نمی‌تواند چرخش خطرناکی از کار درآید که در آن هر مبارزه‌ای علیه قدرت دولتی به مبارزه علیه سرمایه بدل گردد" (۲)

مارکس برخلاف رفقای راه‌کارگر می‌داند که تسلط طبقه بورژوازی با تکمیل ماشین دولتی به کمال می‌رسد. به عبارت دیگر ضعف و ناتوانی بورژوازی یکسان است و تاریخی است و بستگی تام و تمام به رشد نیروهای مولده و تکمیل ماشین دولتی دارد. آنچه می‌توان از نوشته‌های مارکس تحت عنوان "بحران هژمونی" در سالهای ۵۰ - ۱۸۴۸ استنتاج کرد، یک مفهوم تاریخی مشخص و معین است که در عصر کنونی بازگشت به آن و با همان مضمون نه تنها نشانه عدم درک آثار مارکس بلکه بیگانگی از روند عمومی تحولات اجتماعی جامعه معاصر و نادیده انگاشتن نقش و جایگاه طبقات در این روند نیز هست.

مارکس در تحلیل خود از این انقلابات آشکار می‌سازد که از نظر تاریخی بورژوازی یک دوره معینی از حیات خود را پشت سر گذاشته و وارد مرحله جدیدی می‌گردد که مشخصه اصلی آن

---

۱- مارکس . هیجده برومر لوفی بنیپارت .

۲- مارکس . هیجده برومر لوفی بنیپارت .

گستن هرچه سریعتر و وحشت زده تر از اتکاء به توده های انقلابی در سرکوب و درهم شکستن فئودالسم و اتکاء به نیروی غیر از خود برای سرکوب و مقابله با هرگونه رشد و اعتلاء جنس رادیکال توده ها است. بورژوازی در جریان انقلاب ۱۸۴۸ از نقطه نظر تاریخی و عیبی ناتوانی و جنس خود را در بین بردور هری نحولات اجتماعی آشکار می سازد. مسیر برشتاب انقلاب او را دچار سرگیجه می کند. شعار آزادی و برابری او را به ضد خودش تبدیل می کند از این رو است که در بیم و هراس از گسترش انقلاب، یکی به ارتجاع فئودالی (در آلمان) و در جایی به بوروکراسی و ارتش و نیرویی پناه می برد که حتی ظاهراً بر خود اونیتر تحکم می کند. بورژوازی در حقیقت با این عمل ضعف تاریخی خود (یعنی بحران هژمونی طبقاتی خود) را حل می کند و نقش اجتماعی خود را به ارگان های دولتی تفویض می نماید، ماشین دولتی را تکمال می رساند و بر آن متکی می گردد. دولت یعنی بوروکراسی و ارتش به ابزار سیادت بی چون و چرای بورژوازی مبدل می شود. رسالت این تمذیل را در فرانسه بنا بر پارت در آلمان بسمارک، در انگلستان کرومول و در ..... به دوش می گیرد. از این پس بورژوازی ماشین دولتی را تمام و کمال درید اختیار می گیرد و به عامل قدرت خود تبدیل می کند.

و اما یک سوی دیگر "بحران هژمونی" طبقه کارگر بود طبقه ای که نخستین نشانه های جنش مستقل خود را در انقلابات ۱۸۴۸ آشکار ساخته بود. جریان عینی حوادث قدم به قدم مسیرنا ساخته را باز می کشود. ضعف طبقه کارگر نه در اراده و عزم انقلابی آن، چرا که در قیام زوشن با تمامی ابعاد آن خود را آشکار ساخت، بلکه در تجربه و حیات تاریخی آن نهفته بود. خود شرکت در انقلاب ۱۸۴۸ به همانگونه که برای بورژوازی ضرورت اتکاء به بوروکراسی دولتی و ارتش را آشکار ساخت، برای پرولتاریا نیز روشن نمود که هدف مبارزه آن در وهله اول درهم شکستن همان چیزی باشد که

بورژوازی بدان توسل جسته است، یعنی ماشین دولتی. طبقه کارگر آموخت که چگونه باید ضعف خود را به نقطه قوت تبدیل سازد. پایان انقلابات ۱۸۵۰-۱۸۴۸ از نقطه نظر عینی (تاریخی - طبقاتی) پایان این بحران در عرصه هژمونی بزد، چرا که طبقات برنامه و نحوه عملی ساختن آنرا دریافته بودند. آنچه که بورژوازی می‌باید بعنوان ابزار اعمال قدرت طبقاتی و اجرای برنامه‌های خود به آن اتکاء نماید به نقطه کمال خود رسیده بود و آنچه راکه پرولتاریا می‌باید در هم می‌شکست با تمامی موجودیت عظیم الجثه خود، در عرصه جامعه، رشد و تکامل حاصل کرده بود.

این بحران عینی و تاریخی طبقاتی، اگر چه خود را در بحران در توازن سیاسی آشکار می‌ساخت ولی خود محصول آن نبود بلکه، دومی دقیقاً از اولی تبعیت می‌کرد. بحران در سالهای ۵۰ - ۱۸۴۸ بحران برنامه‌ای بود، بحران عینی‌ای بود که تأثیر ذهنی نیز برجای می‌گذاشت ولی پرولتاریا نه تنها، بحران هژمونی در ۱۸۴۸ را در ۱۸۵۱ بطور قطعی در وظایف برنامه‌ای حل نمود، بلکه در سال ۱۸۷۱ بدیل اجتماعی خود را نیز ایجاد کرد.

فرا رسیدن عصر انقلابات پرولتری دیگر جایی برای طرح بحران هژمونی یا رهبری، یا در حقیقت تکرار کاهلان استبدال مارکس در هر شرایط و موقعیتی و با همان مضمون درک مارکس، باقی نمی‌گذارد. آنچه که در روسیه ۱۹۱۷ و بعد از سرکوب زوشن، لنین در مورد کرنسکی مطرح می‌سازد، چیزی جز بیان گذاری توازن سیاسی موجود در آن زمان نبود توازنی که نه تنها ریشه در برنامه و طبقه نداشت (هم بورژوازی و هم طبقه کارگر برنامه خاص خود را داشتند) بلکه ریشه در توازن سیاسی ناشی از چرخش منشویکها و اسارها به سوی برنامه‌های بورژوازی داشت. شکافی که در پروسه کوتاهی با تغییر توازن بنفع پرولتاریا در انقلاب اکتبر پدید آمد.



بنابراین در شرایط کنونی بدون ارائه درک روشن و قطعی از "بحران هژمونی"، بلا تکلیفی و عدم ارائه هرگونه برنامه مشخص پیرامون وظایف کنونی، در زور و ابدتولوژیک پیچیده می‌شود. تا برق آن چشم خواننده را بگیرد، رفقای راه کارگر بجای آنکه توازن سیاسی نیروها را مطرح نموده و درک خود را از آن تصریح نمایند و بر اساس آن برای خود وظیفه مشخص (اگر قابل باشند) در قبال جنبش تعیین نمایند در حقیقت با رجعت به "بحران هژمونی" آنها بطور کلی و طرح سرکوب یکسان پرولتاریا و بورژوازی و غیره دست خود را می‌بندند و بجای ارائه برنامه روشن و صریح و تعیین وظایف بر اساس آن (که مبنای هرگونه برخوردی با توازن سیاسی نیروهای طبقاتی است) با حذف برنامه مشخص پرولتاریا در برخورد به اساسی ترین مسائل و وظایف خود در انقلاب دمکراتیکه بنام طبقه کارگر جبهه "باز" می‌کنند، و از هر "ناراضی" و "صاحب قلم و قدمی" دعوت به شرکت در آن می‌کنند. حرکت عملی امروز این جبهه را اتحاد "ایران" و هدف این حرکت را از میان برداشتن "حفره تاریک رژیم فقها" (محصول بحران هژمونی) قرار می‌دهند. آنها در چنین استمساکی به تاریخ نقب می‌زنند، طبقه کارگر را از نقطه نظر برنامه‌های آنها در دوران انقلابات پرولتری، دورانی که سوسیالیسم در بخش وسیعی از جهان مستقر شده است، تا حد بورژوازی بازمی‌آورند و تلاش می‌کنند او را نیز همچون خود "بی‌وظیفه" نمایند.

آنها توان سیاسی ناشی از سطح تشکل و آگاهی را تا حد بحران برنامه‌های "ارتقاء" می‌دهند، تا برنامه پرولتاریا یعنی درهم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی را که تنها عامل استقرار دمکراسی توده‌ای است بفراموشی بپارند. برنامه پرولتاریا برای انقلاب را که شامل اهداف حداقل و حداکثر آنست نه به مراحل مشخص و با وظایف مشخص بلکه به فطیهای نامعین تقسیم می‌کنند.

مراحل انقلاب و وظایف متناسب با هر مرحله از آن را مخدوش می‌کند و طیفه کارگر را به "فضای مساعد" بعد از برداشتن حساب رزیم فضا از سر "حامه اساسی" حواله می‌دهند. از نظر آنها طیفه کارگر باید برای رسیدن باین "فضا" از بلانمرم انقلابی در چهارحوت برنامه‌ای خود در این مرحله از انقلاب (یعنی مرحله دمکراتیک) دست بردارد و به سوی "سازشها و ائتلافهای بدون حد و مرز کشیده شود. این همه بایستوانه تئوریک "بحران همزونی" و به بهانه سطح نازل آگاهی و فقدان تشکل مجاز شمرده می‌شود!

راه کارگر مشخص نمی‌کند بحران همزونی مورد نظر او بحران برنامه‌ای است یا سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر و میزان توانایی طبقات دیگر، کدامیک؟ اگر مورد اول نیست (به نظر می‌رسد هنوز ابعاد آن برای رفقای راه کارگر روشن نباشد) و توازن طبقاتی کنونی در سطح سیاسی مدنظر است، چگونه باید با آن رو برو شد؟ آنچه مسلم است این عدم توازن سیاسی نمی‌تواند دسنا و بیره‌ر گونه "گذشت" برنامه‌ای و مأخذ "کوتاه" آمدن از اصول اساسی این برنامه قرار گیرد.

راه کارگر علاوه بر این "بحران همزونی" را مستمک طفره رفتن از تعیین ماهیت کنونی رزیم جمهوری اسلامی نیز قرار داده است. راه کارگر روند مناسبات اقتصادی و تمایل جبری سرمایه به بازار جهانی و بلوک امپریالیستی را خوب بررسی می‌کند، اما ارتباط لایسنگ و جبری این مناسبات را با رویای سیاسی آن بمثابه یک سیستم ارگانیکی بفراموشی می‌سپارد. راه کارگر مشخص نمی‌کند بلاخره علی‌رغم تمایلات دافعه "حکومت فقها" از نمایندگان سیاسی ارگانیکی بورژوازی ایران، که میبخت از "اخلاق" و "ایدئولوژی واپس‌گرای" فقهای حکومتی است (تاره آنهم نه دستگاه روحانیت و هر دارو دسته فقیهی بلکه مرذا فقاہت

شخص خمینی) (۱) یکجای انجامد و بالاخره این زیربنای اقتصادی این نظام سرمایه‌ای "توده‌های بورژوازی جدید و سنتی" چه تمایلی به خمینی دارند و کدام نماینده سیاسی ارگانیکی را پذیرا خواهند بود و بر مبنای کدام تحلیل طبقاتی، بورژوازی ایران "اسیر" دیکتاتوری فردی ولی فقیه شده است، و این چگونه "امارتی" است که "راه را برترند" و حکومت فقها می‌کشاید؟ مفسران کبیر راه کارگر قطعاً قلم خود را موقعی بکار خواهند انداخت که در صورت "تثبیت اقتصادی و حل بحران سیاسی موجود" رو بنای سیاسی "ارگانیکی" سرمایه‌داری ایران با همین نمایندگان یعنی رژیم جمهوری اسلامی خود را تثبیت کرده باشند، آنگاه راه کارگر با توسل جستن به سیکل انتقادی همیشگی، معمای قدرت سیاسی را حل خواهد کرد! در آن صورت مسئله "بحران هژمونی" هم اگر برای راه کارگر حل نشده باقی مانده باشد، برای بورژوازی حل خواهد شد!

راه کارگر علی‌رغم همه قلم‌فرسایی‌های خسته‌کننده بالاخره سرنوشت قطعی حکومت فقها، رابطه آنها با زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری ایران مشخص می‌سازد و ابزار لازم را برای مبارزه برولتاریا بدست نمی‌دهد. چرا اینکه، خمینی بسوی قوه مجریه "مختار مطلق" پیش می‌رود تا "سعادت کشور" را بهم برند، صنایع را نابود سازد و با "شقاوت و بی‌رحمی خاصی" دست بکار "انتقام کشتی از جامعه انسانی" شود! اینست حسن ختام "مقاومت انقلاب علیه رژیم فقها" همراه با چاشنی دشنام‌های خالی از وزن و بی‌محتوا! (۲)

عقب‌گردیده پوپولیسیم، نزدیکی‌های فکری در تنظیم شعارهای

- 
- ۱- "هر طرفدار ولایت فقیه هم نمی‌تواند جزء کاست حکومتی یا کاست فقهای حکومتی باشد... پس کاست حکومتی حول همین "فقیه مادل" یعنی خمینی تشکیل شده است... همانجا
  - ۲- همه گیومه‌ها از کتاب "مقاومت انقلاب علیه رژیم فقها"

واحد، انطباق قابل توحیح بین دیدگاه‌های مجاهدین خلق و راه کارگر ایجاد کرده است.

"حفره ولایت فقیه"، "جامعه انسانی" و "سعادت کنور" واژه‌های دلنسبی که بیش از آنکه وظیفه پرولتاریا را مشخص کنند، قلب بورژوازی را تسکین می‌دهند! این دعاوی پرطمطراق بیشتر از آنکه بی فایده باشند زیان آورند!

هر دو گرایش با مبارزه طبقاتی بصورت انتزاعی برخورد می‌کنند، هر دوی آنها به احساسات متوسل می‌شوند. اولی به احساسات "حقوقی" و دومی به احساسات "انسانی"! اولی برای "تعدیل ثروت" مبارزه می‌کند، دومی برای نجات "جامعه انسانی"!

مقام شامخ انسانی نزد مجاهدین همانقدر "مقدس و مطهر" است و همانقدر قابل ستایش است که "سعادت کنور" در پیشگاه رفقای راه کارگر! هر دو گرایش مطالبات سیاسی، اقتصادی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را متحد "مبارزه با ارتجاع آخوندی" و "رزم فقیه‌ای" پایین می‌آورند. راه کارگر سهوده نلای می‌کند، این احساسات کور بر اساس منافع طبقه کارگر گره بزند. طبقه کارگر با موقعیتی که در جامعه طبقاتی و سیستم سولید اجتماعی دارد هرگز نمی‌تواند نیارهای طبقاتی خویش را با "منشور خلق"، "آزادی‌های حقوقی" و "احساسات بشر دوستانه" بورژوازی و خرده بورژوازی بسازد. آلترناتیو جامع، آلترناتیو جاذب را می‌طلبد. راه کارگر محسور است برای پرکردن حفره تاریک و شتاب "جامعه انسانی" و "سعادت کنور" با آلترناتیو حادث سکه‌کند. آلترناتیو حقه می‌تواند باشد جز "جنبه متحد ضد اریستراسی" مجاهدین خلق؟

حال باید ببینیم دیدگاه راه کارگر نسبت به ماشین دولتی و وظیفه پرولتاریا در قبال آن چیست!

راه کارگر می‌گوید:

"کارگران و زحمتکشان ایران، که دیکتاتوری طبقاتی سلطنت پهلوی را سرنگون کردند و دیکتاتوری شبه پارلمانی را به کمال رسانده و می‌رسانند تا سرنگونش کنند، قوه مجریه را به کمال می‌رسانند و شکل تمام عیار به آن می‌دهند، منفردش می‌کنند و بعنوان یگانه آماج حملات در برابر خود قرار می‌دهند تا تمام قوای تخریب خویش را علیه آن متمرکز ساخته سرنگونش نمایند! (۱)، (۲)

رفقای راه کارگر در اینجا نیز درک و آرویه از نوشته های مارکس ارائه داده اند. آنها حتی روی مضمون و محتوای آنچه که رونویسی کرده اند، تعمق به خرج نداده اند.

آنها با این جمله عاریتی بیش از آنکه "بدفهمی" خود را اثبات کرده باشند، همان عدم درک تاریخی خود را به ثبوت رسانده اند. این رفقا همینجا نیز نشان دادند که تا چه اندازه از درک دوران تاریخی عاجز مانده اند. راه کارگر گویا تصور می‌کند، دوره بندی های انقلاب و تفکیک آن به مراحل مختلف ابداع یا اختراع فلان تئوری پرداز و نتیجه تراوشات ذهنی این یا آن فرد است! دوره بندی انقلاب و تفکیک مراحل آن بستگی تام و تمام به شرایط عینی جامعه و رشد نیروهای مولده داشته و

---

۱- به تعبیر رفقای راه کارگر، کارگران و زحمتکشان باید ابتدا ماشین دولتی را به کمال برسانند و در مرحله بعد سرنگونش کنند. اولاً منظور مارکس کارگران و زحمتکشان نبوده است، چون آنها ماشین دولتی را به کمال نمی‌رسانند انقلاب و مجموعه عوامل عینی و ذهنی جامعه و نه در یک کشور، بلکه از نظر تاریخی این تحول را انجام می‌دهد. البته شاید این یک خطای لپی و ناشی از رونویسی ناشیانه بوده باشد. آنچه برای ما حائز اهمیت است مضمون این تفکر است که در متن با آن برخورد شده است!

۲- راه کارگر مقاومت انقلاب علیه رژیم فقها تا کیداز ما.

قبل از هر چیز با صاف بندی طبقات و تناسب قوای طبقاتی مشخص می‌گردد.

رفقای راه‌کارگر اگر از این مسئله درک روشنی داشتند هیچگاه نمی‌گفتند: "بهترین و کاملترین برنامه‌ها بدون در نظر گرفتن چگونگی توارن قوای طبقاتی فاقد هرگونه ارزش عملی و مبارزاتی است، چون برنامه‌ای که تناسب قوای طبقاتی را بحساب نیاورده باشد "بهترین" و "کاملترین"، بلکه بدترین و عقب مانده‌ترین آنهم نیست. اینکه کدام طبقات و اقشار اجتماعی، با چه منافع مشترک و چگونه آرایشی و با کدام سیاست ائتلافی بتوانند به این هدف مشترک جامه‌ تحقق ببخشند، مضمون برنامه‌ای است که هدف مرحله‌ای انقلاب را تعیین می‌کند. پس مسئله اصلی در اینجا تعیین هدف مشترک و منافع مشترک طبقات و اقشار اجتماعی معینی است که نه تنها با اتحاد و وحدت خود این هدف را متحقق می‌سازند، بلکه مهمترین راه چگونگی و نحوه رسیدن به این هدف را که همانا دست یافتن به پیروزی قطعی است تضمین می‌کنند. این هدف چیست؟

در کشورمانه فقط طبقه کارگر که اقشار وسیع و کثیرالعدد خرده‌بورژوازی که زیر سلطه سرمایه، تسلط امپریالیستیهای جهانخوار و نظامات دیکتاتوری عربیان و افسار گسیخته (بمنابه روبنای ضروری سرمایه‌داری وابسته) حداقل حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی از آنها سلب شده است، خواست آزادی و دمکراسی را بیک خواست عمومی و مشترک، تبدیل کرده است، ضرورت این اتحاد و موضوع آن (یعنی وسیعترین دمکراسی ممکن برای کلیه زحمتکشان) و اینکه هیچ طبقه‌ای جز طبقه کارگر نمی‌تواند چنین دمکراسی را تأمین کند مورد اختلاف ما با رفقای راه‌کارگر نیست، مسئله اناسی اینست که آیا این دمکراسی معنی این هدف مشترک می‌تواند بصورت

کام‌بگام و با سازشها و ائتلافهایی برسر "فصل" یا "فصلهایی" (۱) از برنامه پرولتاریا که رفقای راه‌کارگر ناکید و بی‌زده‌ای روی آن دارند متحقق شود؟ و آیا این مراحل را می‌توان بدلخواه و بر اساس وجوه اشتراک گوناگون و با سرمایه‌ای خارج از چهارچوب برنامه پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک تقسیم کرد؟

اگر رفقای راه‌کارگر نمی‌توانند به این سؤال‌ها روشن پاسخ صریح بدهند، اما جنبش جهانی طبقه‌کارگر و غم‌های تجربه انقلابات جهانی، تاریخ طولانی احزاب و سازمانهای کمونیستی (و اتفاقاً بخشی که رفقای راه‌کارگر آن مراجمه کرده‌اند) به این سؤال پاسخ روشن و مشخصی داده است! ما مطلقاً نمی‌خواهیم به دیباچه نویسی برسر این مقولات دست بزنیم. اما مجبوریم برای رفقای راه‌کارگر که چشمان خود را روی این حقیقت بسته‌اند و بدون در نظر گرفتن

---

۱- البته رفقای راه‌کارگر برای اینکه بتوانند جلوی "تشرهای ایدئولوژیک" نایستند، دمکراسی پرولتری و انتقال به سوسیالیسم را محصول یک سازماندهی (که امر کاملاً درستی است) حساب آورده‌اند. آنها مثل همه موارد "سازماندهی" را سر بوشی ساخته‌اند که "ائتلافها و سازشها" را مجاز دارند. آنها فقط چند سطر بعد مضمون "سازماندهی‌ای" را که از قرار معلوم همان سازش و ائتلاف است به مراحت بیان داشته‌اند. رفقای راه‌کارگر در مقاله "شورای ملی مقاومت و..." از پرداختن به این عبارت بردازیهای بی‌محتوا و شعار دادن بدون مضمون غفلت نورزیده‌اند. مثلاً اینکه: "برنامه ما انتقال به سوسیالیسم است. ما از همین لحظه برنامه پرولتاریا را پیش می‌کشیم وله، ولی! همین ولی ساده همین لحظه‌ها را به آینده دور پرتاب می‌کنند). آنرا منهای سازشها قرار می‌دهیم" (همانجا تاکیدار ما)

رفقای راه‌کارگر اگر قصد حمله بردازی و شعار نداشته



مفاهیم اصلی مارکسیسم و بدون توجه به دوره‌بندی های تاریخی آموزش مارکسیسم به رونیوسی از "هجده برومر" مارکس اکتفا می‌کنند این امر مسلم را روشن سازیم و تاثیرات دوران تحولات اجتماعی را بر استراتژی و تاکتیک پرولتاریا توضیح دهیم.

مانیفست کمونیست، اولین بیانیه اعلام جنگ پرولتاریای جهانی علیه بورژوازی و علیه سطه طبقات ستمگر تاریخ بود. شرح سرخ کمونیسم هرچه بوده، هنوز شرح بود و برنامه پرولتاریا از چهارچوب کلی که وظایف پرولتاریا را به ما به نیرویی که می‌بایست تمام قوای تخریب خود را علیه سطه سرمایه‌بکار گیرد فراتر نمی‌برد. مارکس و انگلس در آستانه انقلابات ۱۸۴۸ در توصیف کلی‌ترین مراحل تکامل پرولتاریا خاطر نشان می‌سازند که نخستین گام انقلاب پرولتری عبارت است از "تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکم و بکف آوردن دیکراسی" اما شرایط تاریخی هنوز اجازه

باشند، اینهمه اصرار بخرج نمی‌دهند، چون هرآدم عاقلی می‌فهمد وقتی از همین لحظه، برنامه پرولتاریا پیش کشیده شود، طبقاً همین برنامه منای سیاست قرار گرفته است و این هیچ مفایرتی با مسئله سازش مجاز ندارد، چون چنین سازشی هم در خدمت همین مبنای قرار گرفته است، مگر اینکه درک سازشکاری از سازش وجود داشته باشد یا دست شستن از پیش کشیدن برنامه پرولتاریا در همین لحظه!! و یا مثلاً اینکه:

"ما معتقدیم هرچه سر یعتر باید به سازماندهی قطب انقلابی جامعه یعنی طبقه کارگر و حل بحران طبقاتی روی آورده منتظر معجزه حوادث ننشست... اما (باز هم یک امای ساده!) اگر بفرض در بررسی از وضعیت به این نتیجه برسیم که سازماندهی طبقه کارگر وسیع زحمتکشان حول این طبقه سقوط رژیم را به تاخیر می‌اندازد و به بقای آن خدمت می‌کند و چوب‌لای چرخ آن



نمی‌داد آنها چگونه این تبدیل و نحوه رسیدن دموکراسی را مشخص نمایند. تجارب انقلابات ۵۰ - ۱۸۴۸ فصل نویسی را در مشخص تر ساختن این برنامه گشود. جمع‌بندی شگرف و دایمانه مارکس از این انقلابات و حاکم ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بمطابق اولین و مقدم‌ترین وظیفه پرولتاریا، برای کوبیدن مهر خود بر انقلابات اجتماعی و فراهم نمودن شرایط انتقال به دموکراسی و سوسیالیسم، مانیفست کمونیست را یک گام اساسی به پیش برد و وظایف مشخص را پیش روی پرولتاریا قرار داد. مارکس دولت جایگزین را مشخص نکرد و نمی‌توانست هم مشخص کند "آ و منتظر آن بود تا تجربه جنین توده‌ها به این برش پاسخ دهد (النین دولت و انقلاب) پرولتاریا در انقلابات ۵۰ - ۱۸۴۸ فقط نیمی از کار تدارکاتی خود را بپایان برد و باید نیم دیگر را نیز بپایان می‌رساند، وقتی که مارکس می‌گوید:

---

سرروی فرضی می‌کند که هم اکنون قادر است رزیم را سرنگون سازد، بدون اندکی تردید و حتما بطور موقت دست از این سازماندهی خواهیم کشید تا سرنگونی را تسریع کنیم و بدینوسیله هر چه سریعتر به فضای بالنسبه مساعدتر برای از سر گرفتن این سازماندهی دست یابیم" (هماجا تاکیدها از ما)

البته رفقای راه‌کارگر چنین امری را محتمل نمی‌پندند و در اینجا نیز می‌خواهند درس سیاست به "چپ انقلابی" بیاموزند! برسیدنی است که این چگونه سازماندهی طبقه کارگر یعنی قطب انقلابی جامعه است که حول لای چرخ می‌گذارد؟ این چه نوع سازماندهی است که سقوط رزیم را به تأخیر می‌اندازد، این چه سازمان پرولتاریایی است که به "بقای رزیم خدمت" می‌کند؟! و مهم‌تر اینکه این "نیروهای فرضی" چه نیروهای مقدسی هستند که که خاطرشان حاضر می‌شود سازماندهی طبقه کارگر را فدا کنید؟

"تاروز ۲۱ دسامبر سال ۱۸۵۱ انقلاب نیمی از کار تدارکاتی خود را بپایان رساند و حالا به نیمه دیگر آن پایان می‌بخشد. این انقلاب نخست حکومت پارلمان را به کمال رساند تا بتواند آنرا سرنگون سازد. حال که به این مقصود رسیده است قوه مجریه را به کمال می‌رساند و شکل تمام عیار به آن می‌دهد. منفردش می‌کند و بعنوان یگانه آماج حملات در برابر خود قرار می‌دهد تا تمام قوای تخریب‌خویش را علیه آن متمرکز سازد." (۱۸ برومر لوفی بنا پارت) منظور مارکس از به پایان رساندن نیمی از کار انقلاب توسط خود انقلاب تاکید بر این حقیقت انکارناپذیر است که مسیر انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه با به کمال رساندن حکومت پارلمانی و قوه مجریه و منفرد کردن آن به عنوان یگانه آماج حرکت بعدی خود نه تنها، مرحله‌ای از انکشاف درونی خود را به پایان رسانید بلکه مسیر بعدی حرکت خود را نیز معین نمود، که همانا در هم شکستن حکومت پارلمانی تکمیل شده و قوه مجریه منفرد شده در مرحله قلی بود. مسیری که در تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱) به کمال خود رسید و بدیل خود را علاوه بر دولت نوع کمون بعدها در اشکال دولت شورایی و دمکراسی توده‌ای ارائه داد.

اما انقلاب فی‌المجموع و خود بخود چنین سیری را پشت سر

---

آیا این "سروهای فرضی" خمینی‌های نوع "بهرتر" هستند یا نوع "بدتر"؟ س راستی آیا فکر می‌کنید "کاست حکومتی" آینده انقلاب را در طبقه "خفه" کند، "فضای مساعد" شمارا تیره و تار سازد و نگذارد که سازماندهی طبقه کارگر را از سر بگیرید؟

بعلاوه علی‌رغم همه اینها تضمینی وجود دارد که برای چوب‌لای چرخ نکردن اقدامات انقلابی خمینی "بهرتر" این ضرورت پیش‌بینی که سازماندهی طبقه کارگر کمی دیگر به تاخیر انداخته نشود؟

نگذاشت و نمی‌گذارد.. انقلابات از طریق مبارزه طبقات و توسط طبقات اجتماعی معینی و بر بستر تالیات و خواست‌های آنها، چنین سیری را طی می‌کنند به‌عنوان نیروی با مقوله‌ای مستقل از طبقات پرولتاریا به‌مثابه اهرم قدرت‌مندانقلابات ۱۸۴۸، بویژه در فرانسه، قبل از همه نیروهای دیگر و بیش از همه آنها و به تبع نقش تاریخی خود وارث حقیقی تمامی تجارب این انقلابات بود. انقلاب ۱۸۴۸ در مرگ دمکراسی پارلمانی در سال ۱۸۵۱ مرگ قطعی آن را می‌دید، جمهوری پارلمانی شکل دولتی، منحصر بفرد و بیان منافع طبقاتی مشترک دو فراقسیون مختلف المنافع بورژوازی بود و به‌همین دلیل نمی‌توانست جز یک دوره کوتاه باقی بماند. تکامل پارلمان بورژوازی از مجمع برادری و برابری عمومی و از احساسات رفیق خرد بورژوازی به عامل کشتار زوشن و خلع سلاح نیروی مسلح توده‌ای چنان با سرعت صورت گرفت که راهی جز ادامه همان سرعت تا آستانه مسلخی که خود برای دیگران تعبیه کرده بود نداشت. جانشین جمهوری پارلمانی، قوه مجریه ابزار سیادت بورژوازی، موجود انگلی دهشتناک و نفرت‌انگیزی بود که "با سازمان عظیم دیوانسالار و نظامی خود، با ماشین دولتی بیچ در پیچ و غیر طبیعی خود و به‌مثابه صعب‌ترین عامل بدبختی و بزرگترین سدره حرکت تاریخ با یکمال رسیدن خود بدیدل‌خویش را بظهور رسانده‌اگر تکمیل شدن و سقوط جمهوری پارلمانی نطفه پیروزی انقلاب پرولتاریا را در خود نهان داشت، با به کمال رسیدن و سقوط قوه مجریه این نطفه به میوه نشست. کمون پاریس اولین شکل دولتی پرولتاریائی و ثمره این میوه بود.

طبقه کارگر بدیدل خاص خود را، جایگزین آنچه که ناکافی و غیر قابل اعتماد بود ساخت و بدین وسیله خط بطلانی بر هر گونه توهمی نسبت به دمکراسی بورژوازی کشید و تجربه عملی خود را با تجربه عملی دیگری تکمیل نمود.

آموزش‌سخت پرولتاریا را انقلابات ۱۸۴۸ یک آموزش عمومی در تمامی کشورهای اروپایی (هر کدام به نحوی و با شکل خاصی از توازن طبقاتی) بود ولی این که چرا مارکس انقلاب فرانسه را برای ارائه جمع‌بندی خود انتخاب کرده است مسلماً هیچ کس نمی‌تواند تأثیرات این انقلاب در انقلابات سایر کشورهای اروپایی و نمونه وار بودن آن ندارد. مارکس در حقیقت با ارزیابی دقیق و موثکافانه انقلاب فرانسه و سیر مبارزه طبقاتی در آن کشور به توضیح قانمندی عام حاکم بر تمامی انقلابات در آن دوره پرداخت و یا سرچسته نمودن آموزش‌های اساسی این انقلاب در این شکل نمونه وار، حرکت و سیر بعدی انقلاب را معین نموده است. عدم درک آنچه که مارکس در ۱۸۴۸ به عنوان تجربه جهانشمول و اساسی پرولتاریا در روند مبارزه طبقاتی، مطرح می‌سازد، در شرایط کنونی و درست نزدیک به ۱۵۰ سال بعد از این تجربه بسیار غنی پرولتاریا، مؤید چه چیزی جز سفاکت و عدم درک اصول اولیه برنامه پرولتاریا می‌تواند باشد؟

از آن روز تا کنون، ماشین دولتی بورژوازی و دمکراسی بورژوایی برای پرولتاریا غیر قابل اعتماد و آماج اصلی مبارزه انقلابی بوده و هست. آموزشی که در کمون پاریس همانگونه که گفته شد، تکمیل گشت و جایگزین خاص خود را بسز پیدا کرد.

بله رفقا: طبق جمع‌بندی مارکس بدیهی‌ترین اصل دمکراتیک برنامه پرولتاریا می‌باید مبین عدم اعتماد به این موجود تکمیل شده، بعنوان آماج اصلی مبارزه انقلابی باشد و گرنه بدون اذعان روشن و صریح به چنین اصلی (یا به قول رفقای راه‌کارگر فطری) از برنامه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک برداشتن حتی یک گام عملی در زمینه پیروزی انقلاب دمکراتیک، نیز امکان‌پذیر نیست. درست است، این یک اصل یا اصلی (یا بقول رفقا فطری) از برنامه پرولتاریاست، ولی بدون تحقق این اصل از برنامه پرولتاریا

هیچ فصلی از این برنامه سه تحقق نخواهد رسید.

رفقای راهکارگرا با اختلاط اصل و فرع برنامه پرولتاریا و مادرهم ریختن موزیمن اصول اساسی برنامه مرحله‌ای طبقه کارگرداران انقلاب دمکراتیک، و اصول فرعی آن، در حقیقت تلاش می‌کنند (آنچه را که به زعم آنها، امکان دستیابی بدان نیست و یانیرهوایی که با آنها می‌باید "ائتلاف‌های و سازش‌ها" بی صورت گیرد، ظرفیت پذیرش آنرا ندارند، با یک چرخش قلم، حذف نموده، و سپس، این عمل خود را که چیزی جز درغلطیدن به رفرمیسم، گرایش به مبارزه نیم‌بند و دنباله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی و از کف نهادن استقلال سیاسی طبقه کارگر نیست) از طریق تقسیم برنامه پرولتاریا نه به در مرحله ارگانیک و انفکاک نابذیر، بلکه به فصلهایی قابل "سازش" و "ائتلاف" (لابد تا آنجا که امکانپذیر باشد، تعداد این فصلها را، گویی تعداد و تعداد ائتلافها و سازشها می‌باید معین نماید)، عملی نمایند. آنها از درک این مسئله عاجزند و با به عمد آنرا فراموش می‌کنند. باید به آنها گفت: رفقا: اولین "قدمی" که می‌باید هر "قلمی" بردارد و آنچه ضرورتاً باید بنویسد این است که:

هیچ برنامه‌ای و ائتلافی قادر به کسب پیروزی در مرحله دمکراتیک انقلاب نیست، مگر آنکه در هم شکستی ماضی دولت بورژوازی و جایگزینی آن با ارگانهای اقتدارتوده‌ای را اصل اساسی و نقطه عزیمت اولیه خود قرار دهد.



از انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران